

فرهنگ ایران زمین

درایین دفتر:

- | | |
|---------|--|
| ۱۴۸-۱۴۹ | رویمن - دکتر هالس روپرت: گردآوری مکاتبات تاریخی ایران خوانساری - محمد: مقدمه بر رساله بیان اعتقاد اهل سنت (پامارکت آلبرت کهیانیوی) |
| ۱۴۹-۱۵۰ | ابوحنفی نصیلی: بیان اعتقاد اهل سنت (متن فارسی) |
| ۱۵۲-۱۵۳ | خنجی - محمدامین: فضل الله بن روزبهان خنجی |
| ۱۵۴-۱۵۵ | محمدبن مذصور: گوهرنامه (متن فارسی) ، بکوشش منوجهرستوده |
| ۱۵۷-۱۵۸ | |

کتابها

ماهی و دین او - کلیات عراقی - تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران - تاریخ بهمنی
الذریمة - احادیث مثنوی - شعر فارسی در عهد شاهزاد - تاریخ کاشان
- فرهنگ بیهقیان - The Order of Assassins
- گزارشی باستانشناسی A Survey of Islamia Astronomical Tables
تاریخ زندیه - تاریخ نیشابور - راهنمای آثار تاریخی گرمان - اشارات
دانشگاه تهران در پادیود هشتادمین سال خواجه نصیر طوسی



ناشران

محمد تقی داش زاده - منوجهرستوده - مصطفی مقریزی ، عباس زریاب خوبی ، ابرج الشار

* سیصد نسخه از این دفتر در «چاپخانه رلکین» به تاب رسید.

* بهای چهاراده از این مجموعه که دریال سال نشر خواهد شد رایی کسانی که از ایران بهای آنرا تا پایان شهریور هر سال بیش از ۲۰۰ رویال و برای کشورهای بیکاله ۴۰۰ رویال یا بیشتر است.

* آناری در این مجموعه بچلی میرصل که دربرگ طبیعت و ادبیات ایران و زبان فارسی و لهجه های آن و مورد موافقت ناشران این مجموعه باشد.

* این مجموعه رایگان داده نشود.

* حقچه این دفترها محفوظ است.

* فرهنگ ایران زمین، به کتابفروشی های عطی قدری فروخته می شود.

* جلد اول فرهنگ ایران زمین بهای ۳۰۰ رویال خریده می شود.

بهای این دفتر ۸۰ رویال

برای خرید این مجموعه به خیابان بهجت آباد، کوی سپید، خانه ایرج افشار (تلفن ۷۱۸۵) مراجعه شود

Farhang-e Irân Zamin

(Revue Trimestrielle des Etudes Iranologiques)

Khiâbân-e Behdjat âbâd, Kuye Sepid

Tehrân, Irân

تاریخ

ایران



انتشارات فرهنگ ایران زمین

فرهنگ ایران زمین

نایاب	جلد اول (سال ۱۳۳۲)
نایاب	جلد دوم (سال ۱۳۳۳)
۳۵۰ ریال	جلد سوم (سال ۱۳۳۴)
۳۰۰ ریال	جلد چهارم (سال ۱۳۳۵)

کتابها

۱ - فرهنگ لارستانی : تأثیف احمد اندواری با مقدمه استاد ابراهیم پورداود ۱۲۰ ریال

۲ - تاریخ کاهان : تأثیف عبدالرحیم ضرایبی ، بکوشش ایرج افشار ۱۵۰ ریال

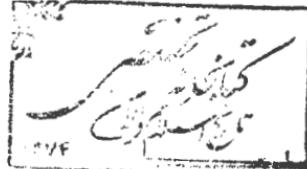
۳ - فرهنگ بهدینان (زردشیان) : گردآوری جمشید سروش سروشیان ، با مقدمه استاد ابراهیم پورداود ، بکوشش خنوجهر سترده ۱۰۰ ریال

۴ - فرهنگ گرمائی : گردآوری منوچهر ستوده (ذیرچاپ)

خواهشمند است قبل از مطالعه کتاب گوهر نامه اغلاط زیبر را تصحیح فرمائید

صفحه ۴ / سطر - نادرست: درست

- ۱۸/۱۹۰ - بزیق : بزیق
 ۲۰/۱۹۰ - منقد میشود : منقد میشود
 ۱۴/۲۲۲ - گشايد : پکشاید
 ۲۲/۲۳۹ - مرمان : مردمان
 ۱۰/۲۴۰ - یادینی : بادینی (۱)
 ۲۱/۲۴۰ - ماده پیج : ماده پیج
 ۷/۲۵۱ - بیجاه : بیجاده
 ۸/۲۴۴ - مقاطیس : مقناطیس
 ۳/۲۴۹ - دمالی : ذبایی (۲)
 ۵/۲۵۰ - کرک کرтан : کرک، کرمان
 ۱/۲۶۱ - هند: وستان : هندوستان
 ۶/۲۶۷ - د : در
 ۱۴/۲۲۴ - یعنی گذارتکرده باشد (زاده
 است)
 ۱۹/۲۲۴ - تباہ درشوند: تباہ شوند
 ۲۰/۱۷۴ - زبر : ذبر
 ۹/۲۸۵ - خاک: نک : خاک ناک
 ۱۳/۲۲۸ - اقلیمیا : اقلیمیا
 ۱۲/۲۷۹ - عذاب المذاق: عذب المذاق
 ۱۳/۲۷۹ - الخلوط : مخلوط
 ۱۲/۲۸۱ - مصر : مصر (۳)
 ۱۰/۲۸۲ - قلمی : قلمی
 ۱۳/۲۸۴ - مردارستک : مردارستک
 ۱۳/۲۸۵ - پزیرد : پذیرد
 ۱۵/۲۸۸ - خاصیتی : خارصینی .
- ۱۳/۱۹۱ - حقیقی : حقیقی
 ۱۲/۱۹۲ - نجمی : لحمی
 ۱۲/۱۹۵ - زد : زرد
 ۲۰/۱۹۶ - ایتوت : ایتوت (۴)
 ۱/۱۹۷ - سوادقت : سوادقت (۵)
 ۱۸/۱۹۸ - داده (دانست)
 ۱۹۹ - خراه : خرد
 ۱۶/۲۰۰ - شمعی : شمعی
 ۱۸/۲۰۰ - قاعده : قاعد
 ۶/۲۰۱ - مدخرج : مدخرج
 ۱۰/۲۰۳ - تملک : نملک
 ۱۲/۲۰۵ - اصفر : اصفر
 ۸/۲۱۱ - دلمرد : درلمرد
 ۱۸/۲۱۳ - رجوالترکیب : رخوالترکیب
 ۳/۲۱۶ - غمامه : غمامه
 ۹/۲۲۴ - زلزلة غیف : زلزلة غیف [کدا]
 ۵/۲۲۵ - عارقیستا، مارقیستا
 ۱۱/۲۲۵ - لعل و وعا : لعل ، وعا
 ۱۴/۲۲۹ - البارسلان : البارسلان
 ۱۴/۲۱۹ - اصطخر : اصطخر



گردآوری مکاتبات تاریخی ایران

دکتر هانس ریبرت روپر (آلمان)

از هنگامی که علم سیاست بین المللی توسط زان مایمیون Jean Mabillon راهب فرانسوی در سال ۱۶۸۱ با انتشار کتاب *De re Diplomatica* بنیاد گذاشته شد این نکته مسلم گشت که اسناد دولتی و مکاتبات رسمی مهترین وسیله برای تحصیل و تحقیق تاریخ ممالک اروپاییست. اما شک نیست که اینگونه اسناد بالطبع برای معرفت بر احوال تاریخ ممالک شرقی نیزداری همان اهمیت خواهد بود؛ و بی هیچ گمان از آن نهادن نوشتن تواریخی هم که برای همالک مزبور نوشته شده است استفاده کرده اند^۱، بخصوص از اسنادی که بزبانهای ترکی و عربی است و تاکنون بچاپ رسیده است.

اما برای تاریخ ایران دوره اسلامی، از این نوع اسناد، اصلی کمیاب است. مخصوصاً برای دوره هایی از تاریخ که مدت درازتری را شامل باشد چنین اسنادی بمراتب کمتر بدست آمده است. علت این امر فقط کافی نبودن تفاصیل و کنجهکاری در تاریخ ایران نیست، بلکه مخصوصاً باین علت

۱- مثلاً هامر بور گشتال Hammer-Purgstall در جلد نهم تاریخ دولت عثمانی (GOR) ص ۲۳۵-۶۸۰ فهرست چهارهزار نامه دولتی و تجاری و فرامین و اسناد دیگر عثمانی را از روی منشآت و بایگانی ها بچاپ رسانده است.

۲- نگاه کنید به صفحه ۱۳۶ از کتاب اشپوار Spuler Iran in früh

و مقاله ای از همین مؤلف راجع بمنابع تاریخ مغول ایران بنام ZIOMG Quellenkritik zur Mongolengeschichte Irans سال ۹۲ (۱۹۳۸) صفحه ۲۱۸. همچنین رجوع کنید به صفحه ۴ از کتاب دیگراو بنام

Die Mongolen in Iran



است که اساساً در این خصوص سند کم دیده می‌شود . بدون شک تغییر کردن محل پایتخت - که بارها پیش آمده است ، حملات اقوام مختلف به شهرها و جنگهای سخت موجبات ایجاد بایگانی‌ها و حفظ اسناد مختلف را مشکل و یا محال کرده بوده است .^۱

بنابراین بمناسبت آنکه فرآیند و اسناد برای تاریخ ایران در دست نیست ، مورخین برای تفحصات مربوط به تاریخ ایران مخصوصاً مجبور از آنند که کتب خطی تاریخ را مورد درجوع قرار دهند . اگر احیاناً بررسی در این منابع ممکن باشد باینوسیله میتوانیم تاحدی فقدان اسناد را جبران کنیم .

اما عموماً ، از کتابها آنچنانکه باید نمی‌توان اطلاعات کافی برای تفحصات تاریخی و مخصوصاً « تاریخ فکری و فرهنگی » که بیشتر مورد لذت زوم است بدست آورد ؛ یعنی اغلب کتابهای قدیمی در موضوع تشکیلات اداری و روابط و مناسبات اجتماعی ساکت است ، زیرا مؤلفان هر عهدی کتابها بی‌را که نوشه اند برای هم‌اکنون خودشان است نه برای مردم دوره‌ها ، و بالطبع تصور کرده‌اند که مواضیع و مسائل محتاج به تفسیر و توضیح

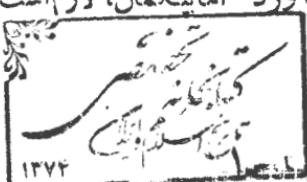
۱- نگاه کنید به مقاله و.و. بارتولد W. W. Barthold بنام

dokumentow w stranach musul'manskogo wostoka

کتاب Archiwne kursy چاپ ۱۹۲۰ پطرزبورک ، که من آن را ندیده‌ام . شورهامر Schurhammer در کتاب « منابع معاصر تاریخ متصرفات آسیایی بر تغال » مینویسد که مقاله‌ای راجع به « آرشیو تهران » (Uber das Archive in Teheran) در مجله « آریان پات » (The Aryan Path) سال ۱۹۳۰ چاپ شده ، ولی من آن را در مجله مزبور نیافتم . شاید آن مقاله را او با مقاله هادی حسن راجح بنخسته‌های خطی کتاب در ایران (Rare Manuscripts in Persia) مندرج در جلد دوم (سال ۱۹۳۱) ص ۸۳۰ همان مجله اشتباه کرده باشد .

نیست.^۱ اکنون باید دید چگونه میسر است که نقص فقدان اسناد فارسی را جبران کرد و باین گونه اسناد دسترسی یافت؟ مقصود از این گفتار نمودن راه این کار است.

امیدوارم بتوانم راهی نشان دهم که برای تاریخ ایران در دوره اسلامی اسناد پیشتری بدست آورد. اماییکمان، لازم است که همه‌اهل فن درین باب کوشش کنند.



اگر بمجلات و انتشارات مربوط به مشرق که‌هاز.... سال پیش تاکنون

۱- اما باید توجه داشت کتابهای مثل «رساله فلکیه» (چاپ هینتز W. Hinz ویس‌بادن، ۱۹۵۳) یا «تذكرة الملوك» (چاپ مینورسکی V. Minorsky، لندن، ۱۹۶۳) که مربوط به مسائل اداری باشد بسیار کمیاب است.

یادداشت:

درباره مباحث مربوط به مسائل اداری و تشکیلاتی نکته‌های مفیدی در تاریخ سیستان چاپ بهار (تهران)، تاریخ غازانی چاپ کارل یان (اوکاف گیب) و در مکاتبات رشیدی چاپ محمد شفیع (lahor) وجود دارد. (ایرج اشار)

۲- وقتیکه «فارسی» میگوئیم منظورمان فقط آن اسنادی نیست که بزبان فارسی باشد، بلکه اسناد دیگر نیز که مربوط به تاریخ ایران ولی بزبان‌های غیر فارسی باشد نیز مورد نظر خواهد بود. از آن جمله چند فرمان بزبان اذبکی است که اکنون در بایگانی شهر خیوه موجود می‌باشد. بتازگی يولداشف M. Ju. Juldashev تحقیقاتی راجع به آنها باین عنوان کرده است:

Gosudarstwennyj Archiw feodal' noj Chiwy XIX weka.
Doklady Sowetskoy Delegatsii na XXIII mez-dunardnom Kongresse Wostokowedow, Sektsija Irana,
Armenii i Srednej Azii

• ۲۱۲-۲۱۱ صفحات -

نشرشده و بخصوص به مجمله هایی که در ایران انتشار یافته است^۱ نگاه کنیم
خواهیم دید که برخی اسناد هربوط به ایران در آنها بچاپ رسیده است.^۲
البته اسناد مورد نظر بطور پراکنده نشرشده است و چون دسترسی
به آنها با این طرز مشکل است ناگزیر باید همه آن اسناد را هائند سایر
مجموعه هایی که تاکنون چاپ شده است یکجا گرد آورد تامورخین و
هستشرقین بتوانند باسانی از آنها استفاده بزن.^۳

چنین مجموعه ای تنها نباید شامل فهرست اسناد باشد، بلکه لازم است
که موضوع هر سند نیز بطور خلاصه در آن فهرست ذکر شود.

راه عملی و آسان آنست که تمام مطالب و مراجع و فهرست هادریک

۱- و. هینتز W. Hinz از چهارته سیورغال که تاکنون چاپ شده نام میرد،
از جمله دو فرمان در کتاب Documenta Islamica Inedita که بیاد کاری شارد
هر تمن R. Hartmann چاپ شد (برلن، ۱۹۵۲، ص ۲۱۲) . میس لمبتن
Miss. Lambton نیز دو سیور غال دوره صفوی در BSOAS (سال ۱۹۵۲) میباشد
ص ۴۴ تابع ۵) و خان ملک فرمانی از ازو حسن مورخ سال ۱۴۷۱ میلادی (= ۸۷۰ هجری) را در مجموعه آثار ایران جلد سوم (سال ۹۳۸) صفحات ۲۰۳ تا ۰۶۰ با
عکس آن فرمان چاپ کرده است.

فهرست نوشیات دیگر را من در کتاب Staatsschreiben der Timuridenzeit (چاپ ویسبادن، ۱۹۵۲) ص ۲۰ تا ۲۷ چاپ کرده‌ام.
۲- برای اطلاع از این مطلب نگاه کنید به فهرست مطالب دوره پنج ساله
«مجله یادکار» که در مجله Oriens سال ۱۹۴۸ ص ۱۳۹ و سال ۱۹۵۰ ص ۲۰۰ تا ۲۰۷ چاپ شده است و همچنین به تاریخ و سیکلاری (Oriens) جلد اول سال
۱۹۴۸ ص ۱۱۳ تا ۱۰۷.

۳- مانند مجموعه اسناد یونانی مصر که فریدریش برایز یکه Sammelbuch demofischen Urkunden آنرا بنیاد نهاد، یا مجموعه W. Erichsens شفقول تنظیم آنست ولی هنوز انتشار نیافته
که و. ادیشنز اسناد ایران را تنظیم کرده است. مراجمه شود به سالنامه ۱۹۵۰ فرهنگستان علوم وادیات مینتز Mainz

هر کز معین جمع آوری اسناد پس از آنکه تکمیل و مرتب شد بچاپ
برسد، و ضمناً تاهنگ‌ها هم که بچاپ نرسیده آنچنان باشد که علاقمندان
بتوانند هر اطلاعی را که میخواهند از آن هر کز بگیرند.

اینکه کسانیکه به این هر کز کمک میکنند ناچار همسؤول درستی و
نادرستی اطلاعاتی هستند که باین هر کز خواهند فرستاد. همین نکته بآنام
فرستنده هر سند در مجموعه نیز باید ذکر شود.

۲

آنچه از جمع آوری اسناد چاپ شده همه‌تر است بدست آوردن و
گردآوری اسنادی است که تاکنون چاپ نشده است. اکبر ای این منظور،
تفحص را از کشورهای همسایه ایران آغاز کنیم مشاهده خواهیم کرد که در
آن کشورها اسناد زیادی بدست می‌آید. مخصوصاً در اتحاد جماهیر شوروی
(خاک روسیه) مجموعه‌هایی از اسناد دیده میشود که بعضی از آنها مفصل
است: همانند مجموعه سیصد و هشتاد و پنج فرمان از قرن شانزدهم (مربوط
به مشایخ جویباری) که بر تلس Berthels آنها را انتشار کرده است.^۱ همچنین

۱- ما این کتاب را از نامی که مینورسکی از آن در تذکرة الملوك (ص ۲۰۷)
برده واستفاده هایی که از آن کرده است می‌شناسیم:

E. A. Berthels, Iran the archives of the Juybari Shaykhs. Documents on land-tenure in Central Asia in the 16th Century A.D., 1938.

هنگامیکه متن آلمانی مقاله من چاپ می‌شد ترجمه روسی فرامینی را که باول
پترویچ ایوانف در اختیار داشت دریافت کردم که بنام

Chozjajstwo dzujbarskich sejchow, k istorii feodal'nogo zemlewladenija w Serednej Azii w XVI-XVII ww. 1954.

در نشریه آکادمی اتحاد جماهیر شوروی (مسکو- لنینگراد) بچاپ رسیده است. ←

مجموعه اسناد اچمیادزین که شامل یکصد و ده فرمان است. ۱ اگر جستجویی

→ از دیباچه آن عنوان فرامین چاپی باین شرح بدست می‌آید :

Iz Archiwa Shejchow Dzujbari, Materialy po zemel'nym i torgowym otnoshenijam Srednej Azii w XVI w.
اما بنظر می‌آید که آن کتاب متن فرامین‌اصلی نباشد، بلکه سواد منشآت یا
دستور العمل‌ای برای مکاتبه بوده است و ممیا است نام آنرا در قسمت سوم این مقاله
یاد می‌کردم .

۱- این اسناد، بطور کلی، مربوط به سالهای ۱۵۴۸ تا ۱۷۴۷ میلادی است.
انستیتوی مارشنبه گرجی فرهنگستان علوم شوروی اسنادی را که اکنون در بایگانی
دولتی جمهوری ارمنستان شوروی موجود است در سال ۱۹۳۵ جمع آوری و منظم کرد
و با اشتراك انستیتوی تاریخی شعبه ارمنی فرهنگستان علوم شوروی برای انتشار آنها
آماده شد . اما ما اکنون بی‌خبریم که آیا این مجموعه نشر شده یا نشده؟ این مطالب
که یاد آوری شد مستفاد از کتاب پتروشفوسکی I. P. Petrushewskij
Ocerki po istorii feodal'nic otnoshenij w Azerbajdzane
i Armenii w XVI-nacale XIX ww., Leningrad, 1949 .

مؤلف در فصل اول کتاب اسناد زیر را نام می‌برد :

(الف) هشت فرمان صفوی از قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی مضبوط در بایگانی تاریخی
شهر ایروان .

(ب) مجموعه ترجمه روسی فرامین و اسناد شاهی و ننانی که در بایگانی آذربایجان
شوری موجود است .

(ج) سواد نه فرمان دوره صفوی (سالهای ۱۵۴۷- ۱۶۶۷ میلادی) از شهر
باکو که درن (B. Dorn) آنها را از روی اصل فرامین استنساخ کرده بوده است
و در قسمت خطی مؤسسه شرق‌شناسی فرهنگستان شوروی موجود می‌باشد .

(د) فرامین بخشش و اعطاء مربوط به آذربایجان شمالی غربی که در
Akty sobrannye Kawkazshoj Archeograficeskoj Komissiejj
توسط Berze در تفلیس در سال ۱۸۶۶ چاپ شده است .

(ه) سه فرمان نادر شاه به امرای ولایت شکی که عکس و ترجمة روسی
آنها در کتاب عبدالحیم بنام i Shekinskich chanow Rodoslownaja
potomkow ich در سال ۱۹۳۰ در باکو چاپ شده است .

(و) اسنادی که موضوعهای مختلفی در آنها ذکر شده و متن فارسی و ترجمة روسی
آنها در Nachicewanskie rukopisnye dokumenty بتصحیح ←

در شهر اسلام‌میول و فر کشیده‌کاری با کشتیان و خواهد در این زمینه بعمل آید
کمک فراوانی بدین منظور خواهد بود.

اعلب، از میان استناد کشورهای همسایه ایران، اطلاعات مستقیم راجع
به تشکیلات و اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران بدست هی آید، مخصوصاً
در صورتی که این گونه استناد مربوط به نواحی نزدیک باشد یا از مناطقی
باشد که در بعضی از دوره‌های تاریخ زیر سلطه سیاسی باشند نفوذ فرهنگی
ایران بوده است. از طرف دیگر فرامین و استنادی که در ممالک دور از ایران
بدست هی آید، اغلب متن‌من اطلاعاتی راجع به روابط آن کشورها با
ایران هی باشد.

از کتابی که دکتر خان باباییانی درباره روابط ایران بالروپای غربی
در دوره صفوی تألیف کرده چنین بر هی آید که از هجموئه تفحصات

→ یو. ان. مار N. Marr (نشریه انتیتوی مار شعبه کرجی فرهنگستان علوم
شوری) در تفلیس در ۱۹۳۶ انتشار یافته است.
(ذ) متن فارسی استناد متفاوت مربوط به سال‌های ۱۷۰۶ تا ۱۸۲۰ و ترجمه
روسی آنها با تعلیقات (انتیتوی مار)، تفلیس سال ۱۹۳۷.
(ح) فرامین بخشش خانهای قراباغ و احکام خانان «کو با» که در بایکانی تاریخی
اداره کل آرشیو آذربایجان نگاهداری می‌شود.

- ۱- محمد شفیع در نشریه «اورینتل کالج ماکازین» Oriental College Magazine فوریه - مارس ۱۹۵۴ که از طرف انجمن زبانهای فارسی و عربی
دانشگاه پنجاب در لاهور نشر شده، عکس‌سیور غال شاه طهماسب صفوی مربوط به سال ۹۷۴
را با تعلیقات بچاپ رسانیده است. ضمناً از فرامین دیگری نام می‌برد که در پاکستان
وجود دارد.
- ۲- امام‌میشه اینطور نیست، چنانکه ولادیمیر مینورسکی سیوره‌الی مربوط
به اوضاع داخلی ایران در BSOS (جلد IX، سال ۱۹۳۷-۱۹۳۹، صفحه ۹۲۷)
بعد) بچاپ رسانید که در بسنی بدست آمده است.

اروپائیان نیز فوایدونکات مفیدی بدست هی آید.^۱

در موزه برتاینیا^۲ و نیز در بایگانیهای کتابخانه شهر رم^۳ چندین فرمان یافت می شود. ژان او بن Jean Aubin نیز در پر تقال بعضی فرامین فارسی بیدا کرده است.^۴ در بایگانیهای اسپانیا هم حتماً فرامین بیشتری باید پیدا شود. در بایگانی دولتی و درباری وین و بایگانی در سدن Deresden هم فرامین فارسی هست.^۵ در بایگانی دولت سوئد^۶ و د. بایگانی کشور لهستان^۷

1- یعنی کتاب Les Relations de l'Iran avec l'Europe Occidentale à l'époque Safavide, Paris 1937.

2- مانند B.Or. بشماره های ۴۹۳۶ و ۴۹۳۴ و ۴۹۳۵ و ۴۹۳۶. مینورسکی از پازده فرمان صفوی مذکور در شماره ۴۹۳۵ خلاصه ای تهیه کرده که در صفحه ۱۹۹ کتاب تذكرة الملوك طبع شده است، نگاه کنید به فهرست نسخ خطی فارسی بریتانیا موزیوم تألیف دیو قسمت ضمیمه، ۲۰۵.

3- در رم متحتملا مکاتبات میان پادشاهان ایران با پاپها موجود است. بنج مکتوب ویک فرمان مر بوط به دوره صفوی بصورت عکسی و با نقل به خط لاتین و ترجمة انگلیسی در کتاب A Chronicle of the Carmelites in Persia and the Papal Mission of the XVIIth and XVIIIth Centuries, 2 Bde, London, 1939 نشر شده است. مراجعه شود مخصوصاً به جلد دوم ص ۱۳۴۷.

4- بنابر اطلاعی که شفاهان ازاوگرفته ام.

5- نوته هایی از آن ها در مقاله Iran Layos Fakete بنام Türkiyat Meemuasi د. ضمن Shahlarin iki türkçe mektubu جلد ۵ سال ۱۹۳۶ ص ۲۶۹ تا ۲۷۴.

6- نگاه کنید به Zettersteen: Türkische, tatarische und persische Urkunden im Schwedischen Reichsarchiv, Uppsala, 1945.

7- نه فرمان فارسی از آرشیوهای لهستان (دو تا از آنها بصورت عکسی) در کتاب Wyobrazenia swietych muzulmanskich, Wilna ۱۹۳۴ در سال H. S. Szapszal تألیف چاپ شده است.

ایز فرمانهای پیدا می شود. در بالکن هم امید می رود که چنین اسنادی بدست بیاید.

قطعاً همترین ناحیه برای جستجوی فرامین تاریخی، خود ایران است. ظاهراً از دوره های پیش از قاجار، بایگانیهای دولتی بجا نمانده است. اما از انتشارات ایرانی استنباط می شود که گاهی مجموعه های مختصراً از بعضی فرامین درخانواده ها یا در کتابخانه های خصوصی پیدا می شود. در سفر بهار ۱۳۳۳ که بایران رفتم هفت مجموعه مختلف در تهران، تبریز، اصفهان و مشهد دیدم^۱ و از چند مجموعه قدیمی متعلق به خانواده ها اطلاعات افواهی

۱- در کتابخانه سلطنتی (تهران) مجموعه فرامین زیادی وجود دارد. این مجموعه را نتوانستم ببینم. در بایگانی وزارت امور خارجه و دیگر وزارت خانه ها نیز احتمالاً اسناد قدیمی در میان اسناد جاری مملکتی بدست خواهد آمد.

یادداشت :

مایه کمال تأسف است که آقای دکتر رویمر، هنگام توقف تهران، توانستند از مجموعه اسناد موجود در کتابخانه سلطنتی استفاده کنند آنجه من میدانم قسمتی از این اسناد از طرف کتابخانه سلطنتی وزارت امور خارجه تحويل شده و در چند سال پیش نمایشگاه دیدنی و زیبایی از اسناد مختلفی که در وزارت خارجه هست بکوشش و علاوه آقای علی اصغر حکمت ترتیب داده شد و جماعتی آنرا بازدید کردند. در کتابخانه مجلس و کتابخانه ملی ملک نیز اسنادی از این نوع وجود دارد. همچنین در کتابخانه وزارت دارایی بعضی اسناد اداری و اجتماعی هست که راجع به اوضاع اداری و تشکیلاتی دوره قاجاریه اطلاعات مفیدی از آنها بدست می آید و میس لمبتون نیز در تألیف کتاب بسیار سودمند Landlord and Peasant in Persia چاپ ۱۹۵۲ نیاز آنها استفاده کرده است.

یکی از مجموعه های بسیار مفید از منشآت و فرامین و مکاتبات و ترسلاط تاریخی کتابی است بنام «فوانید غیاثیه» تألیف اهل جامی که نسخه ای از آن در اختیار آقای حسینعلی باستانی راد میباشد. من شرحی راجح باین نسخه کرانقدر در صفحه ۵۶ از مقدمه فردوس المرشديه في اسرار الصمدیه چاپ تهران (۱۳۳۳ش) نوشته ام. در این مجموعه شاید قریب پانصد مکتوب و فرمان مندرج است.

یکی از انشورانی که شوقی و افر برای جمع آوری اسناد تاریخی دارد آقای ←

کسب نمودم این مجموعه‌ها غالباً از این است که اغلب بمناسبت خانوادگی بودن اسناد یا زیبای بودن آنها نگاه‌اری شده است. در ایران مخصوصاً اسناد تذهیب شده را بعماقون عکس قاب میکنند و بدیوار می‌آویزنند.
چون گاهی از اوقات خواهدن فرمانها و اسناد بسبب نوع خط یا بدخطی دشوار است بهتر آنست که از آنها عکس برداری شود. بخصوص که نسخه برداری یا خلاصه کردن آنها قطعاً برای تحقیق و مطالعه مفید نخواهد بود. البته باید توجه داشت که از رو و پشت سند (هر دو طرف آر) باید عکس برداشته شود. اندازه هر سند و مشخصات آن (نوع کاغذ ورنگ کاغذ و وضع سند و محلی که در آن نگاهداری می‌شود) نیز باید ذکر گردد. بدون تردید مقصود اصلی باید نشر متن اسناد باشد، اما چون انتشار آنها بطور کامل مستلزم وقت زیاد است نشر خلاصه آنها در مجله‌ها بسیار مفید می‌باشد.

→ علی مؤید ثابتی میباشد که با تحمل زحمت و صرف وقت توانسته [۱]ند مجموعه نفیسی از این نوع اسناد گرانبهای را از آن خذ مختلف که در حدود پانصد نسخه خاطلی میباشد گردآوری کنند. بی‌شک اگر این مجموعه بچاپ بررسد قسمت اعظم مکاتبات قدیم ایران محفوظ خواهد ماند. امتیاز کارآقای مؤید ثابتی در اینست که ایشان اهتمام خود را بیشتر در گردآوری مکاتبات دوره سلاجقه و غزنویه بکار برده‌اند. ما امیدواریم سخنور گرامی واقعیت نمایند که بعضی از این استاد در «فرهنگ ایران زمین» چاپ شود.

در همین ایام آقای ژان او بن فرانسوی جزو کوچکی در تهران انتشار دادند که در آن متن چند فرمان دوره صفوی مربوط به نظری چاپ شده است. چون این فرمانیں متعلق به مجموعه جناب آقای حسین شاهزادی قاضی داشتند میباشد، لازم است یاد آور شومن که ایشان نیز مکاتبات و فرمانیں تاریخی سودمندی مربوط بدورة سلاطین آق قوینلو و صفوی را گردآوری کرده‌اند. (ایرج اشار)

۱- متأسفانه تاکنون در ایران برای این امر فکری نشده است. چه بسیار از اسناد گرانبهای اسخاچ در جزء ماترک آنان از میان میرود. امر و زه آقای معیرالملک و آقای محمود فرهاد معتمد وبسیاری دیگر از بازمانده‌گان خانواده‌های معروف ایران دارای مجموعه‌های بسیار مفید و ذی‌قيمت از اسناد تاریخی قرن اخیر هستند. (ایرج اشار)

هنوز بطور تقریب نمیتوان شماره فرایین و مکاتبات رسمی مربوط به تاریخ ایران را معلوم کرد . اما قدیمی‌تر نیست که برای دوره‌های قدیمی‌تر تاریخ ایران اینگونه اسناد کمتر است . فرایین دوره صفوی نسبتی قراوان است . اسناد دوره تیموری کمتر از دوره صفوی و اسناد دوره‌های پیش از تیموری بسیار کمیاب هی باشد .

اگر در اروپا اسناد تاریخی از موارد استناد مسائل تاریخی است ، اما برای تاریخ ایران به اینگونه فرایین و اسناد نمیتوان استناد کرد ، بعلت اینکه غالباً اصل اسناد از میان رفته است .^۱

۱- حمله مغول حدی است که اصل فرایین پیش از آن از میان رفته است . مینورسکی فهرست فرمانهای را که مربوط سالهای ۱۲۰-۱۲۲ میلادی است و اکنون در دست می‌باشد در مقاله Some early documents in Persia در JRAS (سال ۱۹۴۲ ص ۱۸۱ تا ۱۹۴) چاپ کرده است .

آن اسناد هفت نوع است که قدیمترین آنها ظاهراً از قرن هشتم میلادی و تازه‌ترین آنها از سال ۱۲۱۷ میلادی است . یکی از آن دسته‌ها شامل شش فرمان قابل توجه از «بامیان» است . اگرچه امیدواری زیاد نیست که اسنادی از دوره پیش از مغول پیدا بشود ولی نا امید هم نباید بود .

ذیرا پیدا شدن نسخ خطی قدیمی از قابوسنامه و هدایة المعلمین مارا پیدا شدن آنارقه‌بیی همانند آنها امیدوارمی‌سازد .

نسخه هدایة المعلمین مورخ سال ۴۷۸ است ، نگاه کنید به فهرست کتب خطی کتابخانه بودلیان بشماره ۲۸۴۱ :

Beeston: Catalogue of the Persian etc manuscripts in the Bodleian Library, Part III, Oxford, 1954.

نسخه قابوسنامه مورخ سال ۴۸۳ است ، نگاه کنید به مقاله کتر دیچارد فرای : Frye: The Andarz Name of Kayus b. Iskandar b. Serta Cantabrigiensia که در مجله Kāpūs b. Vushmgir ویسبادن (آلمان) در ۴۵۰ در صفحات ۷ تا ۲۱ چاپ شده است . ←

اما از فقدان اسناد برای بعضی از دوره های تاریخ نگران نباید بود، زیرا منابع دیگری هست که موضوع فرامین و اسناد را در آنها میتوان یافت. این منابع کتب منشآت است که آنها را هیتوان به «دستور نامه نویسی» (Formulaire اروپایی) تعبیر کرد.

از این کتب منشآت که شامل سواد اسنادست در بعضی مواقع میتوان به جای اصل فرامین استفاده برد. سواد اسناد، از لحاظ علم دپلماسی اروپایی، هنگامیکه در مطابقت آنها با اصل سند خدشهای نباشد، همان ارزش متن اصلی را دارد. این شرط حتماً برای سواد اسنادی که در کتب منشآت هست لازم است. اهمیت این شرط را از توضیحانی که مکرمهین خلیل در «منشآت سلاطین» تأثیف فریدون بیک راجع به چند فرمان بیان کرده است هیتوان دریافت.^۲

راجع بارزش منابع منشآت و مکاتبات و شروطی که برای استفاده از آنها لازم است سابقان در جای دیگر بتفصیل بحث کرده‌اند.^۳ در اینجا تنها

→ یادداشت:

برای اطلاع بیشتر از چگونگی نسخه هدایة المعلمین و فواید آن نگاه کنید به مقاله «دانشمند مشهور خودمان آقای مجتبی مینوی مندرج در مجله یقماсал ۱۲ شماره ۳ (تهران ۱۳۲۹)».

ترجمه فارسی مقاله دکتر فرای در «فرهنگ ایران زمین»، دفتر ۲ و ۳ سال ۶ (تهران ۱۳۲۲) بچاپ رسیده است. (ایرج افسار)

- ۱- نگاه کنید به Bresslan, Urkundenlehre II, s. 25 ff.
- ۲- نگاه کنید به منشآت فریدون بیک چاپ استانبول سالهای ۱۳۳۶ و ۱۳۳۹ ق.
- ۳- نگاه کنید به مقدمه کتاب شرفنامه تأثیف خواجه عبدالله مرزا دیده بنام Staatschreiben der Timuridenzeit درویسبادن ۱۹۵۲ چاپ شده است.

این نکته را یاد آور می شوم که مجموعه منشآت مخصوصاً از آن جهت سودمند است که فرامین اصلی برای تاریخ ایران دوره اسلامی هنوز با ادرازه کافی در دست نیست.

البته برای بدست آوردن همه کتب منشآتی که در کتابخانه های اروپا و مشرق زمین هست فرصت و کارزیاد لازم است. از این جهت بهم کاری بین المللی کاملاً احتیاج می باشد، و بسیار مفید خواهد بود که از این منشآت خلاصه تهیه کرد و خلاصه ها را بصورت کتاب یا مقالانی انتشار داد.^۱ مقاله زان روپکاک Jean Rypka راجع به مکاتبه باب عالی باخانان کریم که آنرا از کتاب «مکاتبات سلاطین» استخراج کرده نمونه برای تحقیقات مورد نظر ماست.^۲

یکی دیگر از منابع اصلی اسناد که میتواند با شروطی مورد استفاده قرار گیرد، فرامین پادشاهان است که بصورت کتیبه در مساجد و عمارت نصب است و در ایران از این نوع کتیبه ها زیاد میتوان یافت.^۳ البته استفاده از این کتیبه ها با موضوع کتیبه شناسی نیز بستگی دارد که فعل از آن بحث نمی کنیم.

۱- بصراحت اعتراف میکنم که انتقاد کلود کائن Claude Cahen در «ژورنال آذیاتیک» (Journal Asiatique) چاپ باریس (۱۹۵۳، ص ۱۴۵)، از کتاب شرفناهه، مرا بر آن داشت که به بحث در این پیشنهاد پیردازم.

۲- این مقاله در یاد نامه گیورک یاکوب Festschrift für Georg Theodor Menzel در سال ۱۹۳۲ در یک انتشار یافته است. ۳- برای این مورد نکاه کنید به مقاله بارتولد راجع به کتیبه فارسی مسجد منوچهر در «آنی» که ترجمه آنرا بالمانی و هینتر در مجله ZDMG (۱۹۵۱) منتشر کرده است.

کوشش شد که این گفتار کوتاه باشد. اگر چند موضوع بی جواب مانده باشد، با وجود این مطمئن هستم که مهمنترین نکات پیشنهاد یادآوری شده است. البته جزئیات را میتوان پس از این بدقت بمیان کشید و برای هر مطلبی قراری فراخور حال گذاشت. مسئله مهم آنست که اهل فن از هر کشور که باشند در این باب همکاری کنند.

بی گمان اهل فن، بخصوص در ایران، بهتر و آسانتر می توانند این پیشنهاد را پذیرند، روی سخن هم بیشتر با آمان است. اجازه میخواهم پیشنهاد کنم که فرهنگستان علوم و ادبیات ماینتز Mainz مرکز این کار باشد، زیرا قسمت شرق شناسی آن برای اجرای مقاد این پیشنهاد آمادگی دارد.

این مقاله ترجمه و تحریر متن نقطی است که آقای دکتر هانس روبرت روئمر Dr. Hans Robert Roemer مستشرقین در تاریخ ۱۹۵۴ اوست در کمربیج ایراد کرد. متن آن بالامانی در مجله معروف ZDMG (چاپ آلمان دفتر ۲ سال ۱۹۵۴) چاپ شد و آقای دکتر هربرت هورست Dr. Heribert Horst دوست فاضل آلمانی آن را بافارسی برگرداند.

بیان اعتقاد اهل سنت و جماعت^۱

اثر ابوحنص عهر نسخی

بکوشش محمد خوانساری و آلبرت ناپلئون کمپانیونی

رساله «بیان اعتقاد اهل سنت و جماعت» که اینک چاپ میشود از آثار ابوحنص عمر بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن علی بن افمان نسخی ملقب به «مفتقى الثقلین» است که بسال ۴۶۱ در نصف بدنیآمد و در سال ۵۳۷ درگذشت.

عمر بن محمد در فقه و حدیث و تفسیر و آداب بحث و جدل متبحر و در هر بک از این علوم صاحب تألیفات بود. بعضی، تعداد تألیفات او را بالغ بر صد کتاب نوشته‌اند. و بهین علمت حنفیان برای او مقامی شامخ و والا قائل هستند.

وی، از شیوخ و روایت‌سیار از قبیل ابو محمد اسماعیل بن محمد تنوعی سعر قنایی، و ابوالیسر محمد بن محمد بن الحسین البزدی، و ابوعلی حسن بن عبدالملک نسخی و دیگران نقل حدیث کرده و خود گفته است که شیوخ من در حدیث صد و پنجاه تن هستند. ولی عده‌ای باحدیث او چندان وقیع نهاده و حتی گفت: «انه کان من احب الحدیث و لم يرزق فهمه». (۲) نسخی در سفری که بیت الله الحرام می‌ورد با جار الله زمخشری (ابوالقاسم محمود بن عمر متوفی ۵۳۸) ملاقات می‌کند.

از آثار مهم او یکی منظومه‌ای است که در نزد حتفیه بسیار معروف و مشهور می‌باشد و پس از سال ۵۰۰ آنرا با تمام رسانده است. این منظومه که

۱- چاپ کردن این رساله بمناسبت فواید کلامی و تاریخی آنست و مسلم است که مطابقتی با معتقدات ناشران و مصححان آن ندارد. «فرهنگ ایران زمین»

۲- لسان المیزان . ص ۳۲۷ .

برده باب مرتب است موارد اتفاق و اختلاف ائمه اهل تسنن را بیان میکند (۱) دیگر از آثار معروف او رساله مختصراً است که در آن بیان معتقدات اهل تسنن مبهردازد و آنچه را یک مسلمان سنی مذهب باید بدل معتقد و بزبان مقر باشد، بیان می کند. این رساله شبیه رساله اعتقادات شیخ اجل بزرگوار رئیس المحدثین ابو جعفر ثانی محمد بن علی بن بابویه قمی مذهب بصدق (متوفی ۳۸۱) است که متن معاقدم شیعیان اثنی عشری است و مکرر بچاپ رسیده است.

چیزی که برآهمیت این رساله می افزاید این است که با نظر جمع کثیری از علمای اهل سنت که در سمرقند متوطن بوده اند تأثیر گشته است و همگی آنرا تصویب و تأیید کرده اند. پس این رساله علاوه بر جنبه ادبی از جهت موضوع یعنی از جنبه ملل و نحل نیز حائز اهمیت است. تأثیر این رساله چنانکه در ابتدای آن مذکور است بسال ۵۲۵ هجری کام لشکر کشی سلطان سنجر بسرقند، بدستور یکی از امراء وی بنام امیر ابو الفضل سیستان (۲) انجام یافته است.

باید دانست که سبب آمدن سلطان سنجر در این سال بسرقند، آن بود که احمد بن سلیمان حکمران آن شهر که در سال ۵۲۴ علم طغیان بر افراشته و پس از تسلیم شدن مورد عفو سلطان سنجر واقع شده بود، مجدد آدر سال ۵۳۵ مخالفت گونه ای از خود ظاهر ساخت و سلطان ناچار برای بار دوم لشکر بدان دیار کشید. احمدخان که بعلت لقوه و فالج مبتلا بود در شهر تھصن نمود و پس از اقضائه شش ماه چون کارش بجان رسید ابواب شهر را بروی سنجر گشود، لشکر یان سلطان سنجر او را در معهدهای نهادند و

۱- برای اطلاع از ترجمة حال نسفي رجوع شود به : لسان المیزان تأثیر ابن حجر متوفی بسال ۸۵۲ . چاپ حیدرآباد دکن. سنه ۱۳۳۰ . ص ۳۲۷ . - و کتاب الجواهرالمضينة فی طبقات الحنفیة تأثیر محبی الدین ابو محمد عبدالقدار قرشی حنفی مصری . متوفی ۷۷۵ . چاپ حیدر آباد. ص ۳۹۵ . - و کتاب الاعلام زرکلی . ص ۷۲۱

۲- امیرا ابو الفضل تاج الدین ابن طاهر از حکام سیستان بود و در بسیاری از لشکر کشیهای سلطان سنجر شرکت داشت. رجوع شود بر احتمال صدور راوندی. چاپ لیدن . ص ۱۶۹-۱۷۳-۱۷۴ .

در حالی که دهانش کج شده و لعاب از آن جاری بود پیش سلطان آوردند.
سلطان او را از امرایالت معاف داشت و پرسش نصرخان را بولایت شهر
سمرقند بر گماشت. (۱)

چون سلطان بسمرقند داخل شد، امیر امام « درخواست کرد از ائمه
اجله سمرقند تقدیم‌هم الله بر حمته که می‌باید که در بیان اعتقاد اهل سنت و جماعت
چیزی بنویسید و خطوط خود بر آنجا ثبت کنید تا با خود بدان ولایت (۲)
برم و هر که برخلاف این گوید بز جر و نکال بمذهب آرم بتوفیق الله تعالیٰ.
اجابت کردند و همه ائمه بخواجه امام نجم الدین رحمة الله اشارت کردند تا
وی بنوشت و ائمه در تصویب آن خطوط خوش در آخر ثبت کردند. »

پس از آن علی بن ابی بکر بن عبد الجلیل رشدانی آن رساله را بر مصنف
یعنی خواجه امام نجم الدین خواند و تصحیح کرد. بنابراین، رساله مزبور
بروایت علی بن ابی بکر بما رسیده است .

نسخه‌ای از این رساله را خواجه محمد بن محمد بن محمود حافظی بخاری
معروف بخواجه محمد پارسا (متوفی ۸۲۲) (۳) در ضمن مجموعه رسائلی (۴)

۱- حبیب السیر- جلد دوم. چاپ خیام سنه ۱۳۳۳ش . ص ۵۰۷-۵۰۸ .
۲- یعنی بولایت سیستان .

۳- خواجه محمد بن محمد حافظ بخاری معروف بخواجه محمد پارسا از
دانشمندان و عرفای نامدار قرن هشتم و نهم و از اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند و
خلیفه وجاشین وی بوده است .

خواجه در رساله ۸۲۲ بعنوان گزاردن حج بیت الله الحرام و زیارت قبر مطهر نبی
اکرم (ص) و سایر مزارات متبرکه با جمعی از اصحاب از بخارا بیرون آمد و در اکثر
بلاد سادات و بزرگان و اهل فقر مقدمش را گرامی داشتند و باستقبال شتافتند.
چون بهکه وارد شد او را مرضی عارض کردید بنحوی که طواف را در عماری
انجامداد. هنگام ورود به مدینه هر رخش اشتداد یافت و در همانجا درگذشت. (رجوع شود
به ص ۳۵۳ نفحات الانس چاپ لکنه و ۱۳۳۳ ق .)

۴- نسخه‌ای از این رسائل در نزد آقای دکتر مهدی بیانی رئیس کتابخانه ملی
تهران موجود است. (برای اطلاع از اهمیت این نسخه رجوع شود به مقاله « قدیمترین
اموزه نشر پارسی موجود » بقلم آقای دکتر مهدی بیانی مندرج در کتاب « ارمغان علمی »
ص ۲۲۱ که بمناسبة جشن ولادت آقای پروفسور محمد شفیع اخیراً در پاکستان بچاپ
رسیده است). رساله اعتقاد اهل سنت از نسخه مزبور با استجازه از آقای دکتر بیانی
عکس برداری شد و در اینجا باطبع رسید. این کرم و بزرگواری موجب نهایت امتنان است .

که استنساخ کرده رو نویس کرده است که اساس چاپ حاضر میباشد .

خواجه محمد پارسا نظر بر اتاب فضل و دانش و دقت نظری که داشته در استنساخ نسخه مزبور نهایت درجه دقت را بکار برد و بسیاری از کلمات را چه فارسی و چه عربی اعراب گذاشته است .

در چاپ رساله بجز حذف اعرا بها ، تنها تصریفی که شده این است که در رساله مطابق رسم الخط قدیم همه جا «ج» بصورت «ج» و «کاف» فارسی بصورت «کاف» نوشته شده است و در اینجا بر سر خط متدالو کنونی بچاپ میرسد .

در خاتمه از دانشمندار جمند آقای دکتر محمد معین استاده محترم داشگاه تهران که ما را بوجود این نسخه رهنمون شدند و بتصحیح و انتشار آن بر انگلیختند و در حل اشکالات آن نکات دقیقی اظهار داشتند نهایت امتنان و سپاس حاصل است .

[من]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلوة على رسول الله . می گوید بنده ضعیف علی بن ابی بکر بن عبدالجلیل الرشداوی طیب الله تربته ورفع فی الجنان رتبته که این کتابی است که خواجه امام اجل زاهد حجاج نجم الدین ابوحفص عمر بن محمد بن احمد الفسفی رحمة الله جمع کرده است در بیان اعتقاد اهل سنت وجماعت پیارسی .

وسبب این جمع آن بود که در عصری که سلطان اعظم سنجربن ملکشاه رحمة الله بسر قند آمد بالشکر وامراء اهل اسلام ، در دهم هاه رجب سال پانصد^۱ وسی و پنج ، وبا امیر ابوالفضل سیستان^۲ امامی رسید . بود . امیر امام لقب ، درخواست کرد از ائمه اهل سمر قند تغمدهم الله برحمته که می باید که در بیان اعتقاد اهل سنت وجماعت چیزی بنویسد ، وخطوط خود بر آنها ثبت کنید ، تا با خود بدارند ولایت برم وهر که برخلاف این گوید بزجر و نکال بمذهب آرم بتوفیق الله تعالى . اجابت کردند وهمه ائمه بخواجه امام نجم الدین رحمة الله اشارات کردند تا وی بنوشت وائمه در تصویب آن ، خطوط خویش در آخر ثبت کردند .
وکبار ائمه رحمة الله در آن تاریخ که در احیا بودند چون شیخ

الاسلام والملمین جلال الدین علی بن اسماعیل الاسی بجاوی ،

وقاضی القضاة اجل عماد الدین علی بن عبدالوهاب ،

ودهقان امام زاهد شمس الدین محمد بن نصر بن منصور المدنی ،

۱- پانصد : « پانصد » هم خوانده میشود .

۲- امیر ابوالفضل سیستان : باضافه نام حاکم بر محل حکومت .

وقاضى القضاة علاء الدين عمر بن عثمان الافرنكى ،

وقاضى امام اجل صدرالدين محمد بن النوفدى ،

وشيخ الاسلام وال المسلمين زين الحق والدين ابوالمحامد محمود

بن احمد بن الفرج بن عبدالعزيز بن ابى الهيثم الساعرجى ،

وخواجه امام اجل منهاج الشريعة محمد بن محمد بن الحسن ،

وخواجه امام اجل زاهد عز الدين محمد بن عبد الخالق بن عبد الوهاب

الكندى ،

و قاضى القضاة امام اجل سيد محترم شهاب الدين ابونصر بن ابى بكر

العياضى المسلمى ،

وشيخ الاسلام وال المسلمين علاء الدين محمد بن عبد الحميد بن الحسين

الاسمندى صاحب مختلف الرواية ،

وسيدا امام اجل ناصر الحق والدين ابو القاسم بن يوسف بن محمد

الحسنى المدنى . وغير ايشان رحمة الله و شفاعة لهم فى جميع المسلمين .

وابن بندۀ ضعيف ابن نسخه را بغنيمت داشت و بر مصنف وهمان

خواجه امام نجم الدين است برخواند و تصحیح کردو آغاز کتاب ابن است:

گفت خواجه امام اجل زاهد حجاج نجم الدين ابوحفص عمر بن

محمد بن احمد النسفي رحمة الله : بدانک دین حق و آن مذهب اهل سنت

و جماعت است ، آن است که بدل اعتقاد کنی و بذیبان مقرر آیی که عالم محدث

است ، کل وی و ابعاض وی ، وجواهر وی و اعراض وی ، و صانع وی یک

خدای قدیم است که حی و قادر و تعالیم است و سمعیع و بصیر و مرید و حکیم

است .

و وی عرض نیست وجوه رنی ' و جسم نی ، و مصور نی ، و محدود نی '

و هم دود نی، و متبغض نی، و هنجهزی نی، و متکب نی، و متناهی نی، واورا
هائیت نی، و کیفیت نی، و وی هتمکن در مکان نی، و با مکان نی، و بر
مکان نی، و وی بود و مکان نی، و مکان آفرید و ویرا بمکن حاجت نی،
و تغیر بر وی روا نی، وزمان را بوی تعلق نی، و وی بود وزمان نی،
وزمان آفرید و ویرا بزمان حاجت نی، و هیچ چیز بوی ماننده نی، و وی
بهیچ چیز ماننده نی، و هیچ چیز از علم وقدرت وی بیرون آینده نی.
ومروار اصفات ازلی است قائم بذات وی، و آن صفات نه وی است
ونه غیر وی، و آن صفات علم است وقدرت، و حیات است و قوت، و سمع
است و بصر، وارد است و هشیت، و فعل و تکوین و تخلیق و اختراع است
واحدات.

واو را کلام است. و وی متکلم است بکلامی که صفت وی است
ازای، از جنس حروف و اصوات نی. و خدای عزوجل متکلم است بدان کلام
و آمر و ناهی و مخبر و وعد کننده ووعید کننده.
و قرآن کلام خداوندست تعالی، نامخلوق و نامختلق، ونا حادث و
نا محدث.

و وی نوشته شده است در صفحه ها، خوانده شده بزبانه ها،
شنوده شده بگوش ها، یادگرفته بدله ها، نه فرود آینده بدینها.
و تکوین صفتی ازلیست مرخدای را تعالی، قائم بذات وی. و آن
تکوین هست کردن است هر عالم را، و مر هر جزوی را از وی بوقت
وجود وی.

و تکوین هکون نیست، و تخلیق مخلوق نی.
وارادت صفتی ازلی است مرخدای را عزوجل، قائم بذات وی.
وارادت و هشیت هردو یکی است.

و دیدار خداوند تعالی جائز است در عقل و اجب است بنقل. در قرآن
هست و با خبار آمده است ثبوت رؤیة مؤمنان، وایشان در بهشت باشند.
و دیده شود خدای تعالی نه در مکان، و نه در جهت، نه بمقابله با
اتصال شعاع، یا ثبوت مسافت میان بیننده و دیده شده. بینند هر خدای را
عز و جل بی چون و بی چگونه.

و خدای تعالی آفریننده اعمال بندگان است، آنج کفر است و آنج
ایمان است، و آنج طاعت است و آنج عصیان است. و همه افعال بندگان
بمشیت خدای است عز و جل واردت وی، [و] بحکم وی و قضیت وی، و
بتقدیر وی و تدبیر ری.

و مر بندگان [را] افعال است اختیاری، که بدان ژواب یابند، و
بدان عقوبت کرده شوند. و آنج نیکوست بر رضاء خدای تعالی است، و
آنچ زشتست نه بر رضاء خدای تعالی است. و همه بخدای تعالی حوالت
کردن، و فعل بنده نادیدن، مذهب جبریان است. و همه بیننده اضافت
کردن، و از خدای تعالی تقدیر و تخلیق نادیدن، مذهب معتز لیان است، و بنده
رافع گفتن، و از خدای تعالی مشیت و آفریدن دیدن، مذهب سینیان است.
واستطاعت فعل با فعل بود. پیش از وی نی، و سپس از وی نی. و این
در حقیقت قدرت است که فعل بوی بود. و نیز نام قدرت واستطاعت بر سلامت
اسباب و آلات و اندامها افتاد. و درستی تکلیف بنابرین قدرت است یعنی
سلامت آلات.

و آنج موجود شود از ال، سپس زدن، در آنکس که اورا بزنند،
وشکسته شدن آبگینه بر اثر شکستن شکننده، و دیگر آثار بر همین

- در اصل بدون «را».

اعتبار، آنها همه آفریده خدای است عزوجل. نه فعل آنکس که اول آن کار کرد. بنده را در آثار صنعتی نیست.

کشته بمruk خویش می میرد، و با جل خویش هلاک می شود، واجل یکی است.

و حرام روزی است. و هر کسی روزی خویش خورد، اگر حرام است یا حلال. و صورت نه بندد که کسی روزی خویش نخورد، یا کسی دیگر روزی او خورد.

و خدای عزوجل کمراه کند^۱ آنرا که خواهد، و راه راست دهد آنرا که خواهد.

واصلاح بنده بر خدای واجب نیست.

وعذاب گور جمله کافران را و بعضی عاصیان مؤمنان راحق است. و بر احت داشتن مطیعان در گور حق است.

وسوال منکر و نکیر در گور^۲ حق است. وزنده کردن مرد کان بقیامت حق است.

ونامه خواندن حق است. و حوض کوثر حق است. و صراط حق است.

وسوال بند کان حق است از آنج کرده اند. و حساب کردن با ایشان حق است. و بهشت حق است و دوزخ حق است. و بهشت و دوزخ هردو امروز مخلوقند موجود، و هردو را بقاست که هر گز سپری نشوند. و اهل هردو جاودان بمانند و نمیرند و بیرون نیایند.

۱- «کمراه کند» در حاشیه بصورت «کمراه ک» نوشته شده است.

۲- «در گور» در حاشیه بصورت «در گ» نوشته شده است.

و گناه کبیره بنده را از ایمان بیرون نیارد. و هر چه جز شرک است، روابود که بیامرزد چون بخواهد، از کبائر و صفاتی.

و شفاعت ثابت است مر پیغمبران را و گزیدگان را در حق اهل کبائر، با خباری که آمده است. و اهل کبائر از مؤمنان جاودان نمانند در دوزخ.

و ایمان تصدیق دل است بدانچ از خدای تعالی آمده است، و اقرار بدان. و اما اعمال آنها طاعت است. و طاعت زیادت شود. فاماً ایمان را زیادت و نقصان نبود.

و ایمان و اسلام هر دویکی است. هر که مؤمن بود مسلمان بود، و هر که مسلمان بود مؤمن بود. و این نبود که کسی مؤمن بود مسلمان نی، یا مسلمان بود مؤمن نی.

و چون بنده را تصدیق و اقرار درست شد، روابود که گوید من مؤمن حقاً، و نشاید گفتن که من مؤمن ان شاء الله، چه این تعلیق بود، و تعلیق تحقیق را باطل کند. نه یعنی اگر گوید زن وی طلاق ان شاء الله، یا بندۀ وی آزاد ان شاء الله، آن طلاق نه افتاد و آن آزادی نی.

و نیکبخت بد بخت شود، و بد بخت نیک بخت شود. و تغیر بر نیکبختی و بد بختی بود، نه بر نیکبخت گردانیدن و بد بخت گردانیدن. چه آنها^۱ از صفات خداوند است عزوجل، و بر صفات خداوند تغیر روان بود.

و فرستادن رسولان بخلقان حکمت است. و خدای عزوجل رسولان فرستاد از آدمیان^۲ با آدمیان، مر بشارت دادن فرمان برداران را، و ترسانیدن بی فرمانان را، و بیان کردن آن چیزی را که بوى حاجت است، از کارهای

۱- «آنها» از حاشیه بمن نقل شده است.

۲- «از آدمیان» بصورت «از آد» در متن، و «میا» در حاشیه است.

نحوه دو صفحه ۱۶ و ۲۴ از نسخه بیان اعتقاد اهل سنت

بمنزه دکتر محمدی بیان

پیش

میان مذهبیت این اتفاق

دینی و دنیاوی مرخلقان را .

و مر انبیا را صلوات‌الله‌علیهم اجمعین معجزه‌ها داد، مرتصیح دعوی ایشان را .

و اول ایشان آدم پیغمبر بود، و آخر ایشان محمد مصطفی علیهم السلام .

و در بعضی اخبار بیان عدد ایشان آمده است که نبی چند بود، و رسول چند .

و اولی آن بود که عدد ذکر نکنی . چه خداوند تعالی در قرآن بیان کرده است که : من هم من فصصنا علیک و من هم من لم نقصص علیک .

گفتا از انبیا کسانی اند که قصه ایشان با تو گفته‌یم، و از ایشان کسانی اند که قصه ایشان با تو نگفته‌یم . چون و راهمه بنام بادنکرد و معلوم نه گردانید، پس دیگران را بعد معلوم کی شود؟ و چون عدد گویی، امان نبود از آنک یا زیادت کرده شود بر آنک بودند، یا کم کرده شود از آنک بودند . و چون مطلق گویی بهمه انبیا و رسول گرویدم، همه در آنند و خطرزیاد و نقصان نبود .

و همه انبیاء رساننده بودند آنرا که ایشان را فرمان بود . و همه صادقان بودند و ناصحان . و فاضلترین انبیا محمد مصطفی بود صلی الله علیه وسلم .

و خداوند را تعالی فرشتگانند، همه بندگان وی و مخلوقان وی، و مطیعان وی . و ایشان را صفت نکنی بتری و ماد گی^۱ و همه را دوست داری . و خدای را تعالی کتابه است که فرستاده^۲ است بپیغمبر ان خویش ،

۱- در متن «ماده گی» .

۲- در متن «فرستاده شده است» .

و بیان کرده در آنجا امر و نهی خویش، و وعد ووعید خویش .
ومعراج مر محمد رسول الله را صلی الله علیه وسلم در بیداری ،

بپردن شخص وی با آسمان و تا آنجا که خواست حق است .
و کرامات اولینا حق است . کرامت پدیدآرد برخلاف عادت مروی
را ، چون بریدن مسافتی دور در مدت اندک ، و طعام و شراب پدیدآوردن
در جایی که معتاد نبود ، و رفتن بروی آب ، و رفتن در هوا ، و سخن گفتن
جماد و حیوان بی بیان ، و دفع بلاء روی آورده ، و رستن از چنگ دشمنان ،
ومانند آن . این کرامت بود مر ولی زا و معجزه بود هر پیغامبر ورا . یعنی
همین پیغامبر را که ولی ازامت وی بود .

وفاضلترین آدمیان بعد از انبیا ورسل علیهم السلام ابو بکر صدیق
بود ، باز عمر فاروق بود ، باز عثمان عفان بود ، باز علی مرتضی بود
رضی الله عنہم .

و خلافت ایشان ثابت است بر همین ترتیب . و خلافت سی سال بود .
بعد از آن هلاک و امارت شد .

و مر مسلمانان را چاره نیست از خلیفتی که قیام کند بتنفیذ احکام ،
و اقامت حدود ، و نگاهداشت نفور ، و فرستادن بر کستوانها به جهاد کافران ،
و گرفتن صدقانی که بر مؤمنان است ، و رسانیدن آن بمسئلة حقان ، و قهر کردن
دزدان و راه داران ، و برپایی داشتن نماز های آدینه و نماز های عید ، و تزویج
نارسید کان بی ولی ، و قسمت غنائم هیان غازیان .

وباید که این خلیفه که امام مؤمنان شود ، ظاهر بود پنهان نی . واز قریش
بود و از جز قریش روا نبود . چه رسول علیه السلام گفته است الائمه من قریش .
و شرط نیست که از بنی هاشم بود با ازاولاد علی رضی الله عنہ . و شرط نیست
که معصوم بود . و نه آنکه فاضلترین اهل زمان خویش باشد . و شرط آنست

که ولایت تو اندداشتن، و سیاست تو اند راندن، و احکام تو اند تنفیذ کردن،
و حدود تو اند نگاه داشتن، و مظلوم را از ظالم تو اند انصاف دادن.
و خلیفه بفسق معزول نگردد.

وروابود نماز از پس هر نیکی و بدی.

و باران رسول را علیه السلام جز بخیر باد نکند، و از کسی ازیشان
عیین نگوید.

و گواهی دهد مر آن ده بیار را که مصطفی علیه السلام مر ایشان را
گواهی داد بهشت و جزاء بسیار: ابوبکر صدیق را، و عمر فاروق را، و
عثمان عفان را، و علی بن ابیطالب را، و طلحه را، و زبیر را، و عبد الرحمن
بن عوف را، و سعد بن ابی وقاص را، و سعید بن زید را، و ابو عبیده جراح را،
رضی الله عنهم.

و مسح بر موزه روا دارد در حضروسفر.

و نبیذ جره را حرام نگوید.

و هیچ ولی را بدرجۀ نبی نرساند.

و بدانک هیچ بنده بدان محل نرسد که امر و نهی از و بر خیزد.
و همه نصوص را بر ظاهر راندی است، و ظاهر هاندن و تأویلات باطن
کردن باطل است. و آنج باطنیان می گویند کفر والحاد است.

وردن صوص کفر است. و حلال داشتن کناء کفر است. و فسوس بر
شریعت کفر است. و ایمنی از خدای عزوجل کفر است. و نومیدی از خدای
عزوجل کفر است. و تصدیق کردن کاهن بدانچه از غیب خبر دهد کفر است.
و معدوم شیء نیست و مرئی نی.

و در دعاء زندگان مردگان را نفع است.

و خدای تعالی اجابت کند دعوات را، و روآ کند حاجات را.

و آنج رسول عليه السلام خبر داده از اشراط ساعت از بیرون آمدن
دجال، و دابة الارض، و باجوج و ماجوج، و فرود آمدن عیسیٰ عليه السلام
از آسمان، و برآمدن آفتاب از جانب مغرب، اینها همه حق است.
ومیجتهد خطا کند و صواب یابد.

رسولان آدمیان فاضلتر از رسولان فرشتگان. و رسولان فرشتگان
فاضلتر از عوام آدمیان، و عوام آدمیان فاضلتر از عوام فرشتگان.

فضل الله بن روزبهان خنجی *

از آقای محمد امین خنجی

افضل الدین فضل الله بن جمال الدین روزبهان بن فضل الله بن محمد خنجی الاصل شیرازی المولود المشا، اصفهانی الدارو المسکن، ملقب به امین معروف به خواجه ملا و صاعدی و قاضی و پاشا از مردم خنج (از توابع لارستان) بود . شهرت او را خواجه مولانا و امینی و به غلط کاشانی نیز نوشته‌اند .

مراجعی که نسبت وی را کاشانی نوشته‌اند و همچنین آقای سعید نفیسی که رفقن او را از اصفهان به کاشان و سپس به ماوراءالنهر ذکر کرده‌اند بمناسبت تشا به‌اصمی میان کاشان، عراق با کاسان، (فاسان) ماوراءالنهر واقع در شمال خوقند است . (۱)

سال صحیح تولد او، که در شیراز واقع شد، درست معلوم نیست؛ ولی مسلمان بعد از سال ۸۵۰ و باستنبط مؤکد خودم شاید در سال ۸۵۲ بوده‌است . دوره طفویلیت و جوانی او در شیراز گذشت و پس از درک مبادی تحصیل در سن هفده سالگی بقصد ادای حج شیراز را ترک گفت . پس از بازگشت بشیراز کما کان با جد و جهد بلینی بکسب علوم معمول و درک کمالات

☆ - **مأخذ عمدہ:** کشف الطنوون، حبیب السیر، احسن التواریخ (نسخه خطی)، تاریخ ادبیات ایران تأثیر ادوارد برون (جلد چهارم)، تاریخچه ادبیات ایران تأثیر سعید نفیسی (مندرج در دوره سالنامه پارس)، شاهد صادق (مندرج در مجله یادگار)، هدیة العارفین، یادداشت‌های قزوینی (جلد اول)، ریحانة‌الادب تأثیر مدرس تیریزی، ابطال نهج الباطل و تاریخ عالم آراء امینی دو تأثیر از صاحب ترجمه (نسخه خطی)، مجالس المؤمنین و احقاق الحق دو تأثیر از قاضی نورالله شوستری .
۱- متأسفانه در یادداشت‌های قبلی خودم که در کتاب لارستان کهن تأثیر آقای احمد اقتداری (تهران، ۱۳۳۴) بچاپ رسیده است نیز در اثر عجله و عدم فرصت برای توجیه و تصحیح، این اشتباه بجا مانده است .

پرداخت و در علوم مختلفه عقلی و نقلی به مقام شامخی نائل آمد . مجدداً در سن بیست و پنج سالگی عازم سفر حج کردید . این بار مدتی در مصر و چندی در حجاز توقف کرد . از جمله هفت ماه در مدینه نزد اساتید فن و مشایخ بزرگ حجاز صحیحین بخاری و مسلم را درس خواند . یکی از اجله مشایخ وی ابوالغیر شمس الدین محمد السخاوی اکبر تلامذه ابن حجر بود که تمام صحیح بخاری را بفضل الله بن روزبهان درس گفت و در ضوء الامم شرح حال وی را نوشت . فضل الله بن روزبهان چون بشیراز باز گشت بتدریس علوم مختلفه مشغول گردید و در همین شهر بود که نخستین تصنیفات خود را از قبیل حل تجزیه بد ، تعلیقات بر محالات (۱) و حواشی بر حواشی شرح جدید بر شته تحریر درآورد . همچنین کتاب بدیع الزمان فی قصه حی بن یقظان را در این ایام تصنیف کرد که متأسفانه از وجود آن در حال حاضر بی خبریم .
بی متناسبت نیست شرحی را که خودش در باره این کتاب می نویسد در اینجا نقل نمایم :

« ... و بعد از فراغ از درس و مطالعه بعضی از اوقات مصروف تأليف کتاب بدیع الزمان فی قصه حی بن یقظان می شد . در آن کتاب راجع به تدرج نفس ناطقه داستانی دلستان اندراج یافته است . تأليف کتاب مزبور بزبان فارسی اتفاق افتاد و در تزیین و توشیح عبارات و ایراد صنوف مجاز و استعارات مبالغه شد چنانکه بر مطالعه کنندگان آن کتاب پوشیده نباشد که تحقیقات در علوم حقیقه قبل از این ، بدین آراستگی شاید کمتر اتفاق افتاده باشد . بعد از آنکه تصنیف کتاب انجام یافت در خواطر افضل و مستعدان قبول تمام یافت و فضلاً بنقل و انتساخ آن راغب گشتند و نسخ آن در اقطار گئی منتشر گردید ... »

برای سومین بار در سال ۸۹۲ از شیراز عازم حجاز شد . در سهند تبریز بحضور مخدوم خود سلطان یعقوب آق قوینلو رسید و کتاب مورد ذکر را که دیباچه اش بنام او متصدر شده بود تقدیم داشت و مورد اعجاب و تحسین فراوان قرار گرفت . در همین مجلس بود که فضل الله بن روزبهان بمیل خود تقبل نوشتند تاریخ سلطنت آن پادشاه را کرد . در مقدمه « بدیع الزمان » بعد از شرحی منتشر میگوید :

-۱ - نقل از عالم آرای امینی که عیناً چنین نوشته است .

مجالی اگر یا بم از دور چرخ
 نباشم در انديشه از دور چرخ (!)
 روان بر فروذم در اين انجمن
 ز نور دل خویش شمع سخن
 اگر شه کند نامه من رقم ڪشم بر سر شاهنامه قلم
 سلطان يعقوب پس از اصحاب مقدمه بدیع الزمان مؤلف را مورد تجلیل
 و تکریم قرار میدهد و میگوید : اگر تاریخ حیات مارا فضل الله بن روز به ن
 بنویسد چنانکه خود گفت ناسخ تو این خملوک عالم خواهد بود .
 مؤلف از همان موقع بنوشتن کتاب نفیس خود مشغول شد و در مقابل
 جهانگشای جوینی آنرا عالم آرای امینی نام نهاد . نظر باینکه خود شاهد
 بسیاری از وقایع بوده و نیز قید داشته است که وقایع را صحیح و آنچه هست
 بنویسد و همچنین از نظر سمعه اطلاع در موضوع مختلف ، مطالب بسیار مفیدی
 در مقدمه مژده و متن کتاب گنجانیده شده است که بسیار قابل توجه و یکی
 از مآخذ با ارزش برای متبوعین و محققین میباشد ، خصوصاً که هیچگاه درست
 نویسی و انصاف را از دست نمیدهد و بطور یکه مشاهده میشود حتی نسبت
 به کسانیکه با آنها مخالفت داشته است منصفانه مزایا و محسنات هر کس را
 میشمارد و از مورخین دیگر کمتر مغلوب احساسات میباشد .

از قسمت های مفید این کتاب فصل مژده و مفصلی است که در آن از
 اجداد پادشاهان صفویه و مخصوصاً از وقایع وحوادت و سرگذشت شیخ چنید
 و شیخ حیدر و مقدمات تکوین این سلسله گفتگو میشود . مخصوصاً باین نکته باید
 توجه داشت که آنچه او نوشته است قبل از قیام شاه اسماعیل و اعلام سلطنت
 اوست و قطعاً متضمن احساسات موافق و مخالف نیست . همچنین در تضاعیف
 کتاب خواننده به بسیاری از حوادث زمان سلطنت سلطان يعقوب و قبل از آن و
 احوال نواحی مختلفه ایران از قبیل آذر بایجان و گرجستان و گیلان و مازندران
 و خوزستان و عراق و فارس و کرمان وغیره و بسرگذشت طوایف و امراء
 مختلف بلاد از قبیل آل کیا و مشعیان و حواتی از قره قوینلوها وغیره آشنا
 میشود ، کما اینکه متضمن اخبار عمرانی و تشکیلاتی و وضع لشکر کشی و
 استعمال توب و تفنک در محاربات آن زمان است که همه این موضوعات بعلاوه
 حکایات حکیمانه آن قابل توجه میباشد و بجرأت میتوان گفت یکی از مراجع
 معتبر و شایسته اعتنایست . اما درینچه مؤلف بشیوه عصر بعبارت پردازیها

و استعمال استعارات و سجعهای غیرمانوس و ترکیب جملات با لغات شاذ و
تعبیرات تقلیلیه ولی تمام داشته است.

کتاب مذکور میان سالهای ۸۹۲ تا سال ۸۹۷ نوشته شده و در همین سال
اخیر به سلطان ابوالفتح میرزا بایسنقر فرزند و جانشین سلطان یعقوب تقدیم
گردیده است.

لازم بتوضیح است که مؤلف قصد تألیف جلد دوم آنرا نیز داشته و
برخی از مطالب را به جلد دوم محو کرده است. اما اکنون اثری از آن جلد
نیست و مراجع نیز از آن ذکری نکرده اند. نظر به تحولاتی که بعد از
رحلت سلطان یعقوب (سال ۸۹۶) و آغاز انقلاب دولت آق قوینلوها پیش آمد
و منجر به در بردن مؤلف شد احتمال آن نمیرود که توفیق تألیف جلد دوم
را پیدا کرده باشد.

نسخه‌ای از جلد اول که در بالا مختصر وصفی از آن شد در کتابخانه
ملی پاریس موجود میباشد. دونسخه هم گویا یکی در یکی از کتابخانه‌های
استانبول و یکی در کتابخانه تاشکنده موجود است. (۱)

چنانکه مذکور گردید تقدیم کتاب بدیع الزمان به سلطان یعقوب در
انی سومین مسافرت از شیراز بزم حجاز بوده است، ولی نمیدانیم که موفق
بر فتن حجاز میشود یا اینکه از آن پس متواطیاً و بلاقطع در خدمت سلطان

۱- آقای پرسور ولاد بیرونیورسکی، دانشمند شهر مقیم لندن، در مکتوب
خود (موافق ۴ مارس ۱۹۵۶) بایرج اشار نوشته‌اند: «من تاریخ عالم آرای
امینی اشرا همین آن دارم تأثیم میکنم. او مؤلفی بود بسیار با کمال و کتابش
درستیم است. چون سنی بود و دشمن شاه اسماعیل مجبور شد بیخار افرار کند و در آنجا
هم کتابی با اسم میهمان نامه تألیف کرد که حالا در تاشکنده میخواهند نشر کنند. من ترجمه
حالش را مفصل نوشتم و امیدوارم که با وجود کبر سن و همه جور مشکلات بتوانم بچاپ
برسانم. تاریخش بتاریخهای دیگر شیوه نیست و مثل خود شخص مؤلف منحصر بفرد است».
سپس در مکتوب موافق ۲۴ زوئیه ۱۹۵۶ مینویسند: «کتاب بنده که «تلخیض
مفصلی» از تاریخ امینی را مندرجست بچاپخانه فرستاده شده است، ولی هیچ نویه
برای بنده هنوز نفرستاده. این تاریخ همه جور تفسیر لازم دارد و بنده چند سال سر آن
گذراندم». حقیقته سعی و اهتمام آقای مینورسکی مایه شادمانی و سپاسگزاری ایرانیان
است. (فرهنگ ایران زمین)

بسربرده است . چون احتمال شق اخیر بیشترست بنا بر این معلوم نیست مراجعتی که اورا قاضی مکه و مدینه نوشته اند تاچه اندازه درست باشد . در زندگانی وی فوایدی هم برای احراز و تقلید چنین منصبی در خارج از ایران دیده نیشود، مگر سالهای او اخر قرن نهم و اوائل قرن دهم هجری که کاملاً محل اقامت وی معلوم نیست ، به حال نمیتوان موضوع را قطعاً رد کرد یا محضر داشت و نیاز به تحقیق دارد .

هر چند مراجعتی کم و بیش از احوال و آثار وی یاد کرده اند، ولی چون سخت مبغوض و مورد تعاقب شاه اسماعیل بود بالطبع کسی را یارای آن نبود که کاین بقی عالم و دانشمند موئر الوجودی مانند اورا که در عین حال معروفیت هم داشت معرفی نماید . لذا آنچه در آن زمان در باره او نوشته اند مختصر و آمیخته با بهام است . ابهام از این جهت که او دوستدار اهل بیت و ائمه اطهار بود، ولی با خلط مبحث اورا بدشمنی آنان متهم کردند . بدینی است مورخین بعدی بنقل واقتباس از قول سابقین اکتفا نموده و خود در بی تحقیق و قضاوی در اتهاماتی که با ووارد کرده اند بر نیامده اند . از این رو گمان میرود شایسته باشد که طالبان حقیقت دور از حب و بغض و احساسات دقیقاً به تحقیق پرداخته و حکمی را که در خورشأن اوست منصفانه بیان کنند . اینک برای بازگذاشتن این راه آنچه متبار بذهن و مورد استنباط است مختصر آیان مینماید و قضاوی را به خوانندگان باهوش ومطلع و امیگذارد .

اولین بخشی که در مورد عقاید مذهبی او بیان آمده است پس از تصنیف کتاب ابطال نهج الباطل و اعمال کشف العاطل است که در رد بر علامه ابن مظہر حلی نوشته است . این کتاب پس از قیام شاه اسماعیل صفوی و آهتمام او در نشر مذهب شیعه امامیه ، در سال ۹۰۹ هجری در کاسان (فاسان) ماوراء النهر تأثیف میشود . بعد قاضی نور الله شوستری احقاق الحق را در سال ۱۰۱ هجری در رد بر این کتاب می نویسد (۱) . داعی فضل الدین روزبهان در تأثیف ابطال نهج الباطل در آن زمان البته بر خوانندگان پوشیده نیست ، ولی چون حلاجی سراسیر و عقاید مؤلف مورد نظر است توضیح مختصری لازم است .

۱- این دو کتاب با نهج الحق و کشف الصدق علامه حلی در یک مجلد

(تهران ، ۱۳۱۴ق) چاپ سنگی شده است .

کافی است آنچه را در آن او ان امینی شیعی (شاید امینی کفتن مؤلف در ان
اشتباه با ابن امینی همزمان وی بوده) نوشته است ملخصاً قل کنیم .
امینی میگوید : «... و فرمان هایون نفاذ یافت که در اسواق، زبان
بطعن ابابکر و عمر و عثمان بگشایند و هر کس خلاف کند سرش از تنش
بیندازند ». ۱۰

قطعی است که چنین حکمی چه از نظر مذهبی و چه از نظر شخصی موجبات
تحریک فضل الله بن روزبهان را فراهم می کند . اینک باید دید که وی در
تألیف خود چه نوشت که موجب اتهام وی بدمشنبی با اهل البيت گردید .
از مطالعه کتاب ابطال نهج الباطل چنین استنباط میشود که مؤلف از استدلالات
ومباحثات علامه حلی راجع بهذاهب سنت وطنمن بر اصحاب آن مذاهب که
در مقتضیات و زمان خاصی کفته شده بدفاع از مذهب خود پرداخته و توضیحاتی
راجع بهذاهب سنت داده است ، نه اینکه طعن و تشنج بر شیعیان وارد
کرده باشد .

مناسب دارد که شاهدی از اقوال و عقاید او درباره ائمه بطور نمونه
نقل نمایم . در ابطال الباطل در جواب علامه حلی میگوید :

«اقول ما ذكر من فضائل فاطمة صلوات الله على ايها وعليها وعلى
صائر آل محمد صلى الله عليه وسلم امر لا ينكر فإن الإنكار على البحر برحمته
وعلى البر لعلته وعلى الشمس بنورها وعلى الانوار بظهورها وعلى السحاب
بعجوده وعلى الملك بسجوده إنكار لا يزيد المنكر إلا الاستهزاء به . و من هو
 قادر على أن ينكر على جماعة هم أهل السداد و خزان معدن النبوة و حفاظ
آداب الفتوة صلوات الله وسلامه عليهم . ونعم ما قلت فيهم منظوماً .

سلام على المصطفى المجتبى	سلام على سيد المرتضى
من اختارها الله خير النسا	سلام على ستنا فاطمة
على الحسن الامراني الرضا	سلام من المسك انفاسه
شهيد بري جسمه كربلا	سلام على الاوزاعي الحسين
سلام على الصادق المقتدى	سلام على الباقي المحتدى
على بن الحسين المجتبى	سلام على سيد العابدين
رضي السجايا امام التقى	سلام على الكاظم الممتتحن
على الرضا سيد الاصفيا	سلام على الثامن المؤمن

محمد الطيب المرتجي
على المكرم هادى الورى
امام يجهز جيش الصفا
ابى القاسم العزم نورالهدى
ينجيه من سيفه المنتصري
كما ملأت جور اهل الهوى
وانصاره ما تندى السما

سلام على المتقى التقى
سلام على الاربعى التقى
سلام على السيد المسكرى
سلام على القائم المنتظر
سبطمع كالشمس فى غاسق
ترى يملأه الارض من عدله
سلام عليه و آباءه

ناگفته نماند که فضل الله بن روزبهان ، درودیف آن عده از علمای شافعیه باید محسوب شود که بعضی از مؤلفین کتب رجال چون از احوال آنان گفتگو میدارند نسبت تشیع بآنها میدهند ، ولی این شخص که غلوش در محبت و ولای اهل بیت پیش از دیگران است متهم بدشمنی و تیری شده است . پس باید دید که علت واقعی این اتهام یکجا و خلط مبحث از کجاست ؟
علت نخست آنست که او و پسرش جمال الدین روزبهان از سران و مقرین در سلسلة آق قوینلو بوده اند . شاید منسوین دیگر او نیز در دستگاه آق قوینلو سمت و منصب داشته اند ، چنانکه مثلا خالوی او خواجه جمال الدین اسماعیل صاعدی و زیر پیر بوداق پسر جهانشاه قره قوینلو بود که بعد از عصیان پیر بوداق اورا ترک گفت و به مسعود شاه لیراوی باهندگ شد ؛ و در نتیجه هردو یعنی صاعدی و لیراوی مقرب در گاه جهانشاه واقع شدند و پس از انفراض قره قوینلوها خواجه اسماعیل صاعدی مذکور بخدمت او زون حسن آق قوینلو درآمد واستنباطاً شاید مقام دیری اورا یافت . مقصود این است که وی گذشته از اینکه در خدمت دولت آق قوینلو بود از مخلصین (بتمام معنی کلمه) مخدوم خود سلطان یعقوب و دودمان او میبود بحدی که عقاید شاذ و عجیبی نسبت بتوی ابراز کرد که آن نظرات حاکمی از شدت علاقه و وفاداری است . طبیعاً چنین شخصی با هر مخالفی بمبارزه میپردازد و باشام اسماعیل نیزه مین رویه را پیش گرفت . دوم بعلت آنکه مورد دشمنی و مبارزه مسیو بسابقه مهمتری است و آن ایت بود که قبل از قیام شاه اسماعیل انتقامات سخت و شنیعی از پدر و جد شاه اسماعیل در عالم آرا نوشته و البته داعی بر نکوهش آنان ، ظهور آشوب و اخلال در امور بود نه موضوع مذهبی -

که در آن موقع جای صحبت نبود . بعلاوه طریقه ارشادی اجداد صفویه مخصوصاً شیخ صفی الدین اسحق را بنحو احسن و با صفات ممتازی میستاید . ولی وقتی به شیخ جنید میرسد میگوید :

« سیرت اجداد تغییر داد و مرغ وسوس در آشیانه خجالش بیضه هواي مملکت داری نهاد و باز فکرت را جهت صید مملکت هر ساعت به تسخیر بومی و کشوری میکشاند »، تا آخر که نظم آمیگوید :

چه شد کز دقر میل جاه کردی بجای خانقه خرگاه کردی
به تیع از خلوت وحدت بریدی عصا افکندی و نیزه گردیدی
سپس راجع به شیخ حیدر مطالبی زننده تربیان میکند و نسبت های
ذشتی با او میدهد ، ذمایم اخلاقی وی را میشمارد که برای اتمام فائده و نشان
دادن علت نفرت شاه اسماعیل از او گوشه ای از نظر یاتش را عیناً قلم می کنیم ،
میگوید :

« القصه هنگامي که چراغ حیات شیخ جنید در هوای آرزوی ملک فرو
نشست شر وجود و لدش شیخ حیدر در آمد افروختن گرفته بود چهال روم
که زمرة ضلال و جنود شیاطین خیال بودند ناقوس دعوای باطل نصاری
را بر بام دیر عالم زدند و چون امت غاویه ثالث تله خود را مستحق عقوبت
و نکال هاویه کردند ، شیخ جنید را بمجاهره آله و ولدش را ابن ایه گفتند ؛
تکاد السموات یتفطرن [منه] و تنشق [الارض و تخر] الجبال هدا ان دعوا للرحمه
لادا ما یتبغی للرحمه [ان یتخد] ولدا . با آنکه بچشم عیان لاشه زبونش را آغشته
خاک و خون دیدند ، هوالحی لاله الا هودر تنايش گزیدند ، وجھ ایشان بمرتبه
بود که اگر کسی شیخ جنید را بمرک نسبت کردی دیگر شرب خوشگواری های
نخوردی ، واگری کی گفتی دانه از وجود او ناقص شد خرم بقايش بر باد
فنا دادند . »

بعد به بیان تفویض شیخوخت از جانب او زون حسن بشیخ جنید می بردازد و سپس میگوید : « سابق قضاشیخ حیدر را از زمرة اشقيانوشه و طینتش بحسب
ریاست سر شته بود ، از اسباب شقاوتش آنکه خلفای پدر از هر سو بدور و آوردن و
دعوای اولوهیت او را بشهادت سفاهت آشکار کردند . شیخ زاده را وفور
اطاعت مردم روم بر کسب اخلاق مندوم و اطوار مشئوم باعث آمد . نخست

در مکتب باید نشست بر مرکب سوار شد، لوح هجادر دامن با یست نهاد از لوح کنار گرفت، بجای درس مقامات معنوی داستان طایبات پهلوی خواندی، و بعض قلم بر کتاب جلیل شمشیر بر کلاب اردبیل راندی، درخانه اش جر کمان چله گیر نبود، و در خلوت ش جز شمشیر سالکی بقطع طربق صفات غول نه، در اسحاق که مشایخ ابرار جان سوزی و سینه خراشی کشند، او سپردوزی و تیر تراشی میکرد، و در عشا یا که سالکان سر مرابت پیش افکند او به نیح چفا سر مردم بر میداشت.

آنچه هر گز نکرده بود صلوة و آنچه هر گز نداده بود ذکوه
آنچه نکرفته هبچ روزه و آنچه نشاخته ره عرفات

هنگامی که موکب همایون باردبیل رسید این فقیر از ثقا در ذمایم اطوار او حکایات شنید، اگر بذکر شمه از آن مشغول گردد شاید برجازاف محول گردد، از جمله گفتند که چون اورا با کسی از مردم اردبیل مظنه عداوتی بودی با نواع اموری که غلاة ظلمه از ارتکاب امثال آن مجتنب و محترز باشند تعرضات بلیغ میرسانید. یکی از تعرضات آن بود که سگی زنده را بنفط و کبریت سرا با یک جلد ملطف میساخت و شب هنگام آن مظلوم با اطفال درخانه خود نشسته بودی، مریدانش آتش در آن سک نفط آلود زدنی و چون صاعقه قهر از دوزن آن درویش در صحنه سرایش فکنندندی، سک از تاب التهاب آتش بهر گوشه میدوید و امته خانه را در صدد احراق میکشید. و اگر کسی تأمل نماید درین حر کت شنیعه انواع قباحت و ظلم مندرج باید. دیگر نمودند که در مار بازی چنان دستی داشت که اگر مار ارقم صبح سر از سوراخ افق بر کردی روانش در زیر دامن آوردی، اگر دستش به تنین چرخ رسیدی در زمان او را در ته آستین کشیدی، صندوقهای مالامال از مار و احمال ازدهای بی زنگ همواره همراه داشتی، و بجای تسبیح که مشایخ با اهل ارادت کرامت فرمایند افعیهای خبیث سیرت بر روی حاضران مجلس گماشتی، و چون سکون او در خطه اردبیل بود و غزای کفار را وسیله ایندی مسلمانان کرده از هر طرف مردم جهال دیوسیرت رو باردبیل آورده از سرق و ایداه و تحلیل فروج و دماء دقیقه مهمل نمیگذاشته و شیخ را چون بقیه وسوس پدری بر تسخیر مملکت شروان باعث بود و طلب نار و انتقام و آرزوی قصاص از ملک شروان ضمیمه آن شده، هر آینه اکثر اوقاتش در تهیه مقدمات

هرچه رف

لشکر کشی از نیزه ساختن و تیغ پرداختن معرف بود و خلقی بسیار از مردم روم و طالش و سیاه کوه در موکب ش مجتمع کشته، گویند همگنان او را معبود خویش میدانستند و از وظایف نماز و عبادت اعراض کرده جنابش را قبله و مسجد خود می‌شناختند. شیخ هم دین باحترام برای ایشان ترویج داد و قواعد شریعت خرمیان با بکی در میانشان نهاد. از غایت مکاری در سر کلاه صوفیانه و در برخوبه درویشانه و جوشنها در خانه ساخته و تیغها برای جنک پرداخته زبان قهرالهی و مکروا مکراً و ان الله خیر الماکرین گویان و دست قدرت انتقام این بیراهیها ازاوجویان. حافظ :

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
بازی چرخ بشکنندش بیضه در کلاه زیرا که عرض شعبدہ بالأهل راز کرد
برای نشان دادن انواع نکوهشها و بدگوییهای او از شیخ حیدر و
شیخ جنید همینقدر کافی است و خواننده از این جریان بی بعلل اساسی و
بدنامی وی میبردم، البته نتیجه طبیعی چنین سوابقی جزا این نمیتوانست باشد
که شاه اسماعیل بشدت هرچه تمامتر دمار از روز گارش برآورد و بهرو سیله
که ممکن باشد اورا سر کوب و منکوب و مخدول سازد. مسلم است که نوشت
ابطال نهج الباطل مزید بر علت شد و حربه حدیدی بدست آمد و لازم بود که
عقاید او در جهت مذهبی کاملاً مطروح و گردد بهمین سبب بود که پس از بیک
قرن «احقاد الحق» را یکی از علمای مخالف تألیف کرد.

همانطور که ذکر شد ممکن است شواهد متعددی در اثبات عقیدت او
با هل بیت نقل کرد، ولی در اینجا از نقل آنها امتناع میشود، فقط توضیح یاد
آور میشود که صیغه درود فرستادن او در همه جا «صلی الله علی محمد و آله» است.



گفته‌یم معلوم نیست که او بعد از سویین مسافرت بموطن خود مراجعت کرده باشد. این احتمال را نیز بیان کردیم که از سال ۸۹۲ لا ینقطع در خدمت سلطان یعقوب بوده و بیشتر ایام را در تبریز اقامات داشته است. اما نیدانیم که بعد از اغتشاشات آذربایجان و کشمکش‌های بازماندگان آذق و بیلو در کجا توطن می‌گیرد. قدر مسلم این است که پس از غلبه قطعی شاه اسماعیل چون مورد تعقیب بود از قلمرو صفویه خارج میشود. تاریخ این مهاجرت

نیز دقیقاً دانسته نیست . بهر حال مدتی معزز و مکرم نزد ملوك تیموری در هرات و شیبانیان در بخارا و ازبکیان در سمرقند و سایر بلاد ماوراءالنهر در انتقال بود ، و در تمام مدت در بدری بنوشتن تصانیف اشتغال داشته است . تاعاقبت در پنجم ماه جمادی الاولی هجری دارفانی را در بخارا وداع کرد .

* * *

اکنون از تأییفات او جز چهار کتاب اثر دیگری در دست نداریم و کتبی را که بوی نسبت داده اند عبارتست از :

۱ - دیار بکریه ، بفارسی در تاریخ دودمان آق قوینلو و سلسلة النسب آنان و وقاریع سلطنت او زون حسن و پسران وی .

۲ - مقاصد ، در علم کلام .

۳ - تلخیص و تحقیق کتاب کشف الغمہ می معرفة الائمه تأییف شیخ علی بن عیسیٰ الاربیلی .

۴ - شرح و صایای خواجہ عبدالخالق غجدوانی بفارسی مشتمل بر یک مقدمه و سه باب در احوال شیخ و سلسلة مشایخ وی و خلفای او .

۵ - مهمان نامه بخارا بفارسی در تاریخ شیبانیان که در سال ۹۱۵ در هرات تألیف گردید .

یک نسخه از آن در کتابخانه تاشکند ، و گویا نسخه دیگری در استانبول موجود است .

۶ - سلوک الملوك بفارسی در تاریخ ازبکیان که در سال ۹۲۰ در سمرقند نوشته شده است . یک نسخه از این کتاب در بریتانیا موزیوم در لندن موجود است .

۷ - شرح قصیده بردہ بوصیری که در سال ۹۲۱ نوشته شده است . همچنین در سال ۸۹۴ - که در اثر معارضت با قاضی صفوی الدین عیسیٰ ساوجی وزیر اعظم سلطان بمقوقوب در تبریز گوش نشینی اختیار کرد - حواشی و تعلیقاتی بر کتاب شرح موافق و بر کشاف و بر حاشیه تجزیید نوشت . نیز قصد داشته است که پس از تمام عالم آرا شرحی بر صحیح مسلم بنو بیس که خبری از نوشتن آن نیست .

* * *

مذهب صاحب ترجمه که برخی از مراجع حنفی نوشته اند خلاف واقع

است و از ابطال نهیج الباطل تأثیر خود او و از احراق الحق قاضی شوشتري
محرز است که وی شافعی مذهب بوده است، ولی چون اطلاع و تبعات زیادی
در اصول و فروع سایر مذاهب اسلامی داشته امکان دارد که در او اخراج ندگانی
که در میان احناف میزیسته است احکام و مسائلی برای پیروان مذهب حنفی تقریر
نموده همین امر موهم حنفی بودن وی شده است.

گوهر نامه

تألیف محمد بن منصور
بکوشش منوچهر ستوده

رساله فارسی « گوهر نامه » ، در باره احجار کریمه و دیگر مواد معدنی از آثار قرن نهم ، که اینک چاپ می شود تألیف محمد بن منصور معاصر با او زون حسن آق قوینلو می باشد . این رساله را مؤلف بنام او زون حسن مزبور نوشته است و در آن از بسروی سلطان خلیل نیز نام می برد .

نام این رساله را بصور مختلف گوهر نامه ، چوهر نامه و چواهر نامه ذکر کرده اند . تا آنجا که تحقیق شد چند نسخه از آن در بریتیش موزیم و کتابخانه ملی پاریس و کتابخانه ایندیا افیس موجود است . چاپ حاضر را ما از روی دو نسخه خطی یکی متعلق به کتابخانه دانشکده حقوق (که سابقاً متعلق به مرحوم مخبر السلطنه بوده است) و دیگری متعلق بکتابخانه مجلس مورخ ۱۲۹۲ (شماره ۷۱ ، جلد دوم فهرست) تصحیح کرده چاپ می کنیم . نسخه کتابخانه دانشکده حقوق را که مورخ سال ۱۰۱۹ است اساس چاپ قرار دادیم و از نسخه دیگر در اصلاح اشتباهات و نقل قسمت های ساقط استفاده کردیم . موارد اختلاف نسخه ها در ذیل صفحات نقل گردیده است .

در پایان یاد آور می شود که قسمتی از مقدمه کتاب که متن ضمن لفاظی بیش از حد و مداعی نسبت به او زون حسن و فرزند او بود بمناسبت آنکه متن ضمن فایده ای نبود حذف و بجای هر یک از آن موارد نقطه گذاری گردید .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

واعتراض بکرهه العمیم، ستایش وسپاس بی اندازه و قیاس صانعی
که جوهر صنفمش بازار کائنات بجواهر ثوابت وسیارات آراسته داشت.
حاکمی که صیرفی حکممش دینار آفتتاب و دراهم کواكب در بازار روزگار
انگشت

بعدما - چون اقل الخلیفه بل لاشیء فی الحقيقة محمد بن منصور هم‌آمور شد بآنکه رساله [ای] در بیان احــوال جواهر ترتیب نماید.

السلطان الاعظم الراكم العظيم الاجل الافخم ، مجدد مراسم
الملة والدين الحنفية ؛ محى آثار الدولة العباسية ، هـ وعود المـأنة
الحادية عشر مفياض^١ النعم السابقة ، مستزل الدهر عن طباعة الآية^٢ المؤيد
بالريـسـة الـاـبـدـيـة ، السـلـطـان اـبـنـ السـلـطـان ابوـالـنصرـ حـسـنـ بهـادرـ خـانـ
خـلـدـ اللهـ تـعـالـى يـدـيـ الزـمـانـ زـمـانـهـ وـفـاضـ عـلـيـ الـبـرـيـهـ بـرـهـ وـاحـسانـهـ .

دوحة شجرة الخلافة، شجرة دوحة العدل والرأفة، آية الله بين البرية،
المجتهد [٤] في إعلاء كلّمته، سمى خليل الرحمن أبو الفتح خليل بهادر
سلطان^٣، آن خليلیست که چون قدم در میان روز کار نهاد بنیان غرور
ویندار سلطان سلاطین نامدار ابراهیم وار پاره پاره کرد و دشمنان دولت
فقاره را خذلهم الله مقهور و مغلوب ساخته از خانمان آواره کردانید، خلد الله

ملکه و سلطانه و افاضن علی عامة العباد بره و احسانه، ماخراج الدر من
الصف وقع السهم على الهدف.

بدانکه ترتیب این رساله بر مقدمه و دو مقاله است:

مقدمه: در مواد اجسام معدنی و کیفیت تكون ایشان را م-وز
متعلقه بدان.

مقاله اولی در جواهر و شرح آن

ودروی بیست با پست و خاتمه:

باب اول: در در

باب دوم: در باقوت

باب سوم: در زمرد

باب چهارم: در زبرجد

باب پنجم: در الماس

باب ششم: در عین الهر

باب هفتم: در لعل

باب هشتم: در فیروزه

باب نهم: در پازهر و سایر احجار^۱ حیوانی

باب دهم: در عقیق

باب یازدهم: در اشیاء باقوت

باب دوازدهم: در جزع

باب سیزدهم: در مغناطیس

باب چهاردهم: در سنبلاد

۱- م: متکونه در حیوان

باب پانزدهم : در دهنه
باب شانزدهم : در لاجورد
باب هفدهم : در مرجان و بسته
باب هجدهم : در یشم
باب نوزدهم : در بلور
باب بیستم : در جم است
خانمه [؟ پ] در احجار متفرقه و نسبت جواهر بایکدیگر
و فيه فصول .

مقاله دوم در فلزات

باب اول : در طلا
باب دوم : در نقره
باب سیم : در مس
باب چهارم : در قلمی
باب پنجم : در اسراب
باب ششم : در آهن
باب هفتم : در خارصینی
خانمه : در مر کب از فلزات و نسبت ایشان بایکدیگر .

مقدمه

[در مواد اجسام معدنی و کیفیت تکون ایشان و امور متعلقة
بدان]

موجود اگر معلم بعلتی نباشد واجب الوجود بود و الامکن الوجود، وهمکن الوجود اگر در موضوع باشد عرض بود والا جوهر^۱ اگر قابلیت ندارد که سه بعد متقاطع بزواای قوایم دروى فرض کنند مجرد بود و الاجسم وجسم اگر مرکب از اجسام مختلف الطبایع نباشد بسیط بود والامر کب و تر کیب^۲ اگر مستبع صورتی نباشد در زمان همتدبه او را مرکب ناقص خوانند مانند بخار و دخان و برف باشد. آنچه تر کیب او مستبع صورت باشد در زمان همتدبه آنرا مرکب تمام خوانند. اگر آن صورت مبدأ حفظ تر کیب و تغذیه و ترمیمه [۵ ر] و تولید مثل و احساس و حر که ارادی و نطق تواند بود آن هر کب انسان بود و اگر ازین جمله مبدأ نطق تواند بود حیوان دیگر بود و اگر مبدأ احساس و حر که ارادی هم تواند بود نبات و اگر مبدأ تغذیه و ترمیمه و تولید مثل و احساس و حر کت ارادی و نطق تواند بود جسم معدنی بود و جسم معدنی چهار قسم است: ذائب و حجر و ملح و کبریت، زیرا که جسم معدنی یا قوی التر کیب بود یا ضعیف التر کیب و قوی التر کیب یا هنیحل همیشود بمجرد رطوبه سهوله مانند شب (= شبه) و زاج یا نمیشود بواسطه دهنیتی که درویست هانند کبریت وزرنیخ. اول قسم اول است و دوم قسم دوم و سیم و چهارم چهارم و مواد اقسام اربعمد کوره جوهر آبی اند لیکن آن

۱- م : وجوهه ۲- م : و مرکب یا تر کیب

جوهر آبی که ماده اجسام ذاتیه است آمیخته شده بجوهر ترابی آمیزش استوار و بعداز آنکه از طبایع^۱ حرارت نضج نام یافته اکثر آن بواسطه مصادقت برودت منعقد شده و بعضی بواسطه دهنیتی که دارد غیر منعقد مانده و از جهه عدم انقاد این بعضی اجسام ذاتیه قابلیت نظردارند و آن جوهر آبی که ماده احجار است بعد از نضج سیار نسبت استیلاه بیوست انقاد یافته و منقلب شده بجوهر ترابی و بواسطه آنکه در وی هیچ جزو^۲ منعقد نمانده احجار قابلیت [۵ پ] نظرق ندارند و چون انقاد احجار بسبب بیوست گداخته نمیشود هرگز بعیلیت بخلاف بعضی هندرقات که در گداختن آن احتیاج بعیلیت نیست. و آن جوهر آبی که ماده املاحست مانند شبه و نشارد بعد از اختلاط بدخان لطیف کثیر الناريه بواسطت بیوست انقاد یافته و منقلب بجواهر ارضی شده و چولناريه نوشادر بیشتر ازارضیه اوست بالکلیه متعدد^۳ میشود. آنچه ماده زجاج است اشتمال بر ملحیه و کبریتیه و حجریه دارد. درو قوت^۴ بعضی اجسام ذاتیه هم هست بتفصیلی که در مطولات مذکور است. و آن جوهر آبی که ماده کبریت است بواسطه استیلای حرارت آمیخته شده با جزء هواهی و ترابی بوجهی که از امتزاج ایشان دهنیت تکون یذیرفته بعد از آن بمصادقت برودت انجماد یافته و چون سایر اجسام ذاتیه منحل بزیق یا جوهری مشابه زیبق میشوند زیبق یا مشابه او ماده سایر اجسام ذاتیه بود و بتجریه معلوم شده که زیبق بر آنچه که کبریت منعقد میشود پس فر کیب ایشان از زیبق و کبریت باشد برو جوه

۱- م : طبایع ۲- م : غیر جزو

۳- م : منعقد ۴- و درفوت

مختلفه [۶ ر] تا اگر ماده^۱ پاک و صافی بود و کبریتی که عاقد اوست سفید و پاک و صافی باشد از امتزاج ایشان نقره تولید کند، و اگر در کبریت قوت صیاغت ناریه بود طلاق تکون یابد، و اگر دروی قوت محرقه بود نحاس حاصل شود، و اگر کبریت پاک و شدید المختلط با ماده نبود فلعم موجود شود، و اگر کل واحد از کبریت عاقده ماده منعقد با جزء اهار ضم مخلوط باشند آهن تکون یذیرد، و اگر کبریت عاقد و ماده مخلوط ملین^۲ وضعیف بود اسراب در وجود آید. و بواسطه ضعف^۳ انعقاد اسراب محکم و استوار نیست. و بدانکه کیمیا گران از ترکیب زیبق و کبریت جوهری چند میسازند که این جواهر را مشابهه قام با بعضی اجسام دایبه هست، چنانچه ملن حاصل میشود که اجسام مذکوره مر کب از زیبق و کبریت اند، لیکن فعل صناعت بمرتبه فعل طبیعت نمیرسد. و از این جاست که شیخ ابوعلی ابن سینا در کتاب شفا بیان فرموده که کیمیا گران را در دست نیست که قلب حقابق بنمایند، قلب حقابق حقيقی. و غایة آنچه بران دست دارند تغییر^۴ کیفیات و صفات است [۶ پ]، مثلاً می توانند که سرخی را سرخ تر کنند تا مشابه بطلا شود. یا سفید را اسفید تر تا ممائل نقره گردد. و همچنین قادرند که اکثر عیها [۵] را صاف زایبل گردانند، لیکن قوت عقول بتفییر و تبدیل فصول نمیرسد.

۱- م : مذکوره ۲- م : این کلمه را ندارد

۳- م : عاقد اضافه دارد ۴- م : بغیر

مقاله اول درجو اهر

لقط جوهر که موضوع است بازاء حجر معدنی تخصیص یافته با جچار شفاف نمین، چنانکه لقط ورد که موضوع است بازاء شکوفه تخصیص یافته بگلهای همارفه.

باب اول در در

که آنرا هروارید و لولو نیز گویند. و بعضی گفته‌اند که لولو مخصوص است به قب.

فصل اول

در صفات آن

مروارید افسر سایر جواهراست و بعضی بر آنند که از جنس استخوان است و او بحسب آب و رنگ منقسم می‌شود بشاهوار که سفید، صافی، براق آبدار است. و او با عبارات مختلفه، در خوش آبی و نجمی و عيون نیز گویند، و شکری که سفیدی او با سرخی و زردی آمیخته است. و تنی که سفیدی وی مایل بزردیست، و دردی که اوراه زردی کبود که با سرخی زند. و آسمان گون که سفیدی او بکبودی ممزوج بوده. و طاووسی که سفیدی او بسرخی و سبزی و سیاهی زند. و رهادی که سفیدی او [۷ ر] بکبودی زند. و رصاصی که سفیدی او با سیاهی آمیخته بود. و رصاصی سرخ فام را رنی [کذا] و نیره گون را عامی^۱ گویند. و سرخ آب^۲ که رنگ او بسرخی آب صافی زند. و سیاه آب^۳ که رنگ او بسیاهی زند. و شمعی که رنگ او میانه زردی و سبزی بود و شفاف نباشد، و رخامی و جصی

۱- م : عامی ۲- م : آبدار ۳- آبدار

که نیره آب بود . و خشکاب که ضد خوش آب بود . و گاه باشد که طبقه محیط بر نگی دیگر بود . مثلاً محیط زرد بود و محاط سفید . و بحسب شکل هنقسام میشود بمد حرج که گرد غلطانست . و عینی که عرض آن اندکی از عرض غلطان بیشتر بود . و قاعده که نصفی مدور و نصفی مستطی باشد . و شایعی که پیرامون آن استدارتی [دارد و] عرضًا مستوی باشد و فوق آن به تبعیت (کذا) و قاعده آن باستقامت مایل بود . و عدسی که با وجود استدارت مذکوره سرهای او مساوی بود . و بیضی که مدور مستطی است که سرهای او از هیانه باریکتر بود . و بیضی استوانی شکل را زیتونی گویند . و اگر سرهای او بغایت باریک بود شعیری گویند . و دهلي که سرهای او مستطی و پیرامون مستوی دارد . و دفعی که طول او [۷۷ پ] از عرض کمتر بود . و مخروطی که مدوری معیب فراخ قاعده سر تنگ است . و شمعی که مخروطی طولانیست . و فقاعی که شکل از مشابه دوزه فقاع است . و نیمه روی که مشابه نصف کرهاست^۱ . و مضرس که ماءداء اینهاست .

و گاه باشد که نیم روی^۲ مناسب را بیکدیگر وصل کنند . و گاه باشد که برداهه [ای] در نقطه [ای] بسان آبله بود و آنرا مجدد گویند .

ودرقدیم الایام تمیز اقسام لالی به پنج غربال هینمودند و بعد از آن غربالها را زیاده کردن تابه پانزده غربال رسید . معهود چنانست که غربالها از مس یا از پوست آهو هیسازاند و بترتیب در اندر و نیکدیگر می نهند ، تنک چشمہ برشیب و فراخ چشمہ بر بالا ولای از اصادف در غربال اعلی میریزند ، آنچه از چشممه همه بیرون رود آنرا نحت الغربال^۳ گویند

۱- م : کرهاست ۲- م : دو نیم روی را مناسب باهم وصل کنند

۳- م : وریزه اضافه دارد



وچون آنها را از غایت صفر، سوراخ نمی‌توان کرد در مفرحات و داروهای چشم استعمال می‌کنند. و آنچه در غربال اول که چشم آن از همه خردترست می‌ماند، آنرا هزار و دویستی گویند که هزار و دو دویست [۱] - هزار و دویست [۲] عدد از اکبر و او سط و اصغر آن متفاوت است. و آنچه در غربال دوم می‌ماند [۳] ر [۴] پانصدی. و آنچه در غربال سیوم می‌ماند چهار صد و سی. و آنچه در غربال چهارم می‌ماند سیصد و پنجاهی. و آنچه در غربال پنجم می‌ماند سیصد و سی. و آنچه در غربال ششم می‌ماند دویست و پنجاهی. و آنچه در غربال هفتم می‌ماند دویستی [۵]. و آنچه در غربال هشتم می‌ماند صد و هشتادی. و آنچه در غربال نهم می‌ماند صد و پنجاهی. و آنچه در غربال دهم می‌ماند صد و بیستی. و آنچه در غربال پانزدهم می‌ماند صد و پنجاهی یا شصتی [۶]. و آنچه در غربال پانزدهم می‌ماند [که] چشم آن از همه اوسع است چهلی و از چهلی حباب (کذا) می‌گزینند و از آن جمله هر دو دانه را که مناسب باشند بیکدیگر زو جان گویند. و آن دانه را که هناسب نباشند فردوخا نند. و حبه عبارت از دانه است که نیم دانک بازیاده باشد و متعارف چنان است که سی و شش دانه در عقدی می‌کشند. ازینه جمله شش دانه از صد تراشیده باشند و تقمه ده دانه اعلی و ده دانه هیانه و ده دانه دانه باشند. و در همانند پیاز توبر توست و از هنسوبات قمر است.

۱- م : چهار صد ۲- م : سیصدی

۳- م : دویست و پنجاهی ۴- م : صدی

فصل دوم

[۸] در مقاصات در و در گیفته تولد آن

اگرچه مقاصات در بسیار است لیکن در فاخر ثعین در موضع قریب سراندیب که طول آن موضع از جزایر خالدار «قوع» و عرض آن «و»^۱ درجه است می باشد. و آنچه در موضعی از نواحی کیش که طول آن موضع «قد» و عرض آن موضع «کد» درجه است یافت می شود، و آنچه در محلی از نواحی بحرین که طول آن «قد» و عرض آن «کو» درجه است، و آنچه در نواحی جزیره خارک میان کیش و بحرین است تکوین می باید قریب است بدروی که از قریب سراندیب است خراج می کنند. و دری که از دریای قلزم [و] از دریای یمن و حجاز است خراج می کنند بواسطه آنکه آب دار و شفاف و غلطان^۲ نیست اعتباری چندان ندارد. و هر دری که در اعماق بخاری که خالی از لای باشد و گل آن سیاه نبود تکون می باید سفید و شفاف است. و آنچه در گل سیاه حاصل می شود، سیاه فام بود. و آنچه در قریب سطح آب متکون می شود، بواسطه تأثیر حرارت آفتاب زد فام یا سرخ فام باشد. و آنچه حصول آن در میان لای باشد بسبب وصول ابخره درده از کدورت خالی نیست.

و اقل بعد مقاصات لالی چهار پیما و اکثر آن چهل پیمات و هر پیمائی با صطلاح غواصان دو ذرع است، و تکون در درجوف حیوانیست صدف نام که بجسم او دو صدفه ملتصق و محیط است. و این حیوان را گوشتنی است که بسختی بادل سیمه بران برابری می کنند و با گوشت او خلطی لزج رقیق مخلوط است و در میان گوشت دوشاخ و سری بربکطرف صدفه دارد. و در

۱- م : ق ۲- م : غلطانی

سردهانی که از غایت تنگی بادل عاشق—ان پهلو میزاند و شکم او بسان حوصله مرغ است و ازدهان تا حوصله مجرای [= مجرایی] واز حوصله تا مخرج فصله معایی مستقیم دارد. و صدقین^۱ مذکورین بر منوال بالمرغانست، اگر خواهد که بکشاید بکشاید، و اگر خواهد که در هم کشد در هم کشد، و بعضی را دندان و بعضی را خرطومی چنان صلب است که با آن صدفه دیگران را سوراخ میکند. و انواع اصداف را در اعضا اختلاف نیست و بعد از آنکه اصداف را از اطراف دریا بیرون آرند بعضی متحرک باشند و بعضی غیر متحرک و قسمی از متحرک چنان سرعت حرکت میکند که هر قی میشود که طیران دارد و اگر اصداف که در حوصله ایشان لالی عوالی باشند موازی کف دستی معتقد باشند و صدقین ایشان بغايت خشن بود و اغلب اصداف کبار را حوصله از لالی [۹ ب] خالی باشد و از معلم ادل مرویست که در آخر فصل شنا که ریاح عاصف، اصداف را از میان بحر محیط بجانب و اطراف راند صدف مانند حباب بر محدب آب شتابد و دهن را هدف وار پیش نیز باران ابر بهار دارد تا در حوصله او قطره چندگردشود، و بعضی روایت چنانست که چون نطاول و استیلای باد شمال دریای آب را در حرکت واضطراب آورد و اجزاء رشته آبی را از آب دریا جدا کرده و در سطح هوا جلوه دهد، صدف را در طرف که تمواج^۲ کمتر بود، دهن باز کند تا در حوصله او مقداری از آن اجزاء که لایق بحال او باشد گردآید، پس حوصله او مقداری چنانکه رحم نطفه قبول میکند قطره باران نیسان یا^۳ اندوت دریا قبول کند و چند روز بر سطح دریا استعلا جسته، از اول صباح با هنگام مسا. و در بعضی

۱- م : صدقین ۲- م : تمواج ۳- م : با

روایات سوادقت استوا استنشاق هوا کند و از وقت غروب تا هنگام طلوع آفتاب سر در نقاب آب کشد بعد از چند روز که بدین هیأت شیوه آمد و شد کند^۱ و اجزای مائی که در حوصله او حاصل است منعقد و هنگام دارد در قعر دریا قرار گیرد [۱۰ ر] و بقدرت رب العالمین قطره ماء معین در نمین شود. فتبارك الله أحسن الخالفين

و جمعی^۲ ازین که در توبر توست استدلال کرده، بدانکه در ابتدای تولد هانند ارزن خرد است بعد از آن بتدریج طبقه بر طبقه تکون می یابد و بر خردمندان پنهان نیست که از صنعت مذکوره لازم نمی آید که تکون در باطن کیفیت بود و محتمل است که طبقه صدف افتضا کند که در متکون در حوصله او ماند صدفة محیط براو توبر تو بود.

از دور ادران جوهری مروی است که در خزانه یمین الدوله^۳ دانه خرم دانه زیتون هخزون بود که در هر یکی نصفی بامر کردگار در آبدار کشته بود و نصف دیگر بمقتضای الان کما کان بحال خود باقی مانده و علی هذا هرچه در حوصله صدف حاصل شود می تواند که در شود، نه تنها قطره آب تواند که در خوشاب شود. پس صدف شبه ریشه بر آرد مانند عروق اشجار در زمین استوار گردداند. و بعضی بر آنند که حیوان مذکور درین حال خلعت حیوانی خلعمینهایدو کسوة نباتی می پوشد و پوشیده نیست که حرکت او بعد از استخراج از بحر چنانچه^۴ مذکور شد مکذب رای است. پس از مدتها که جوهر متوجه در حوصله صدف نضج تام باقیه بعد کمال [۱۰ پ] و بهار رسد هنگام استخراج او باشد و اگر

۱- م : بعد از چند روز ۲- و بعضی

۳- م : چنانکه

بعد از ارتفاع بدرجۀ حسن و بها، استخراج او نکنند، مانند میوه که بعد از اتصال بذرۀ ^۱ کمال بر شاخصار بگذارند، طراوت و نظارت ^۲ او زایل گردد، او را طعمی ملايم حاصل نشود ^۳ واعوجاج لالي بواسطه ناهمواري مكان تكون ايشان ^۴ نزديك صدفه مذكوره است. واز تعفن اضاف، الوان لالي تغيير پذير ميشود. و از اول ماه نيسان نآ خر ماه ايلول که زمان رسيدن آفتاب است بپازدهم درجه ميزان، استخراج صدف از عمان توان گرد. وبعضی بر آنند که در دو ماه استخراج توان گرد و در باقی سال نوان.

فصل سیوم

در تمیز اصناف و قیمة آن

احسن واجود اصناف لالي بحسب كميّت كثیر الوزن کبیر است و بحسب كيّفیت لحمی، آبد ارمشرق، مستدبر، وبعد از [آن] مستدبر و لحمی و بیضی و شلجمی، ورنک تبی (کذا) و دردی ثابت و پایدار است. و رنک طاؤسی سریع الزوال است وادون و انزل اصناف درست که بواسطه آفتی که بماده وی رسیده باشد تمام الخلقه نبود یا بسبب فضله که در هنگام تكون ملاقی مادة او بود و شبه ^۰ رنکی، رنک وصفوة او را متغیر و [۱۱ ر] مکدر گردانیده باشد یا بعلت تجويف خراب بود و یا در میان آن دانه کرمی یاقطره آب باشد. وسعت ثقبه دانه را در زمان سابق عیب شمر دند، چنانچه دانه فراخ نقیه را بنصف بهداهن ننگ نقیه دانه فیمه هی نمودند. لیکن در این زمان که نوبت دولت تر کانست فرقی

۱- م : بدرجۀ ۲- م : نصافت

۳- م : او را طعمی نا ملايم حاصل شود

۴- م : است و ناتمامی بسبب آن مكان تكون ايشان (انفاغه دارد)

۵- م: رنک رنک وصفوة او را متغیر و مکدر

چندان نمیکند. و اگر نقمه در میانه دانه نباشد یا کچ بود عیب بود. و دانه دودانگی یا پنجه دانگی مناسب اطراف رابی زوجی عیب بود. چنانچه اگر زوج داشته باشد قیمت دانه زیاده گردد و شاید که مضاعف شود. و دانه یک مثقالی را^۱ بی زوجی عیب نکنند و او را واسطه قلاده سازندو بروزیر کان خردشناص^۲ مخفی نیست که قیمت سایر جواهر بحسب رواج و کساد بازار و قرب و بعد کان وغیر آن تفاوت بسیار دارد و قیمتی که درین رساله ثبت شده قیمتی است متوسط میان گرانی و ارزانی بحسب بازار مصر و شام و بغداد و نواحی آن بلاد.

بدان که قیمت ده عقد در که مقدار هر عقدی سدس مثقالی بود ربع دیناری است. و اگر نصف مثقالی بود دو دینار، و اگر نصف و ربع مثقالی بود چهار دینار [۱۱ پ]، و اگر مثقالی بود ده دینار، و اگر مثقالی و ربع مثقالی بود پانزده دینار، و اگر مثقالی و نصف مثقالی بود بیست^۳ دینار، و اگر مثقالی و نصف و ربع مثقالی بود بیست و پنج دینار، و اگر دو مثقالی بود سی و پنج دینار، و اگر دو مثقال و نصف مثقال بود پنجاه دینار، و اگر دو مثقال و نصف و ربع مثقالی بود هفتاد دینار، و اگر سه مثقالی بود هشتاد دینار، و اگر سه مثقال و ربع مثقالی بود نوصد دینار، و اگر سه مثقال و نصف مثقال بود صد دینار، و اگر چهار مثقالی بود دویست دینار تا سیصد دینار. و قیمت عقد واحد که چهار مثقال و نصف مثقال شد چهل دینار است، و اگر چهار مثقال و اصف و ربع مثقالی بود پنجاه دینار، و اگر پنج مثقال بود شصت و شش^۴ دینار، و اگر پنج مثقال و نصف مثقال بود هشتاد و پنج دینار،

۱- م : ب ۲- م : خراه دان ۳- م : بیست و پنج

۴- پنج ۵- م : و اگر پنج مثقال و ربع مثقال بود هفتاد و پنج دینار

و اگر پنج مثقال و نصف و ربع مثقال بود نو دینار، و اگر شش مثقال بود صد دینار^۱. و قیمت یکدانه در آبدار مد حرج شفاف که وزن یک مثقال بود موازی هفتصد دینار زر است. و اگر دو عدد^۲ از یک جنس مذکور یک مثقال بود صد دینار، و اگر چهار دانه^۳ [یک] مثقال بود پنجاه دینار [۱۲ ر] و اگر نصف مثقال بود بیست دینار، و اگر ثلث مثقال بود و پنج دینار، وبعضی گفته‌اند که یکدانه در آبدار که وزن آن موازی نیم دانگ باشد چهار دینار ارزد، و اگر سه ستون^۴ بود هشت دینار، و اگر دانگی بود شانزده دینار، تادو دانگ بر این قیاس هر مقداری که در وزن زیاده شود، بها دو باره گردد و از دو دانگ تا دو دانگ و نیم بفزودن چهار یکی قیمت مضاعف شود، و دانه [ای] که وزن آن موازی دو دانگ و نیم باشد صد و هشتاد دینار تادو بیست دینار ارزد. بعد از آن چون دروزن پنج یکی زیاده گردد قیمت مضاعف شود، و دانه که سه دانگ باشد چهار صد دینار ارزد. وبعد از آن باندگ تفاوتی که دروزن پیدا شود تفاوت بسیار در بها اعتبار کنند. و قیمت زرد فام و سرخ فام و طاووس رنگ^۵ موازی نصف قیمت سفید صافی است و قیمت سیاه فام موازی ثلث قیمت او. قیمت شلجمی وعدسی، و سمعی و قفاعی نصف قیمة مدرج است، و قیمت دهانی کمتر از قیمت زیتونی بود، و قیمت دفی کمتر [از] مدرج است، و قیمت دهانی کمتر از قیمت قاعده وعدسیست و بیضی را قیمتی زیاده نیست. [۱۲ پ]

از خواجه ابو ریحان بیرونی مر ویست که در خزانه سلطان محمود

۱- م : عقد ۲- م : دانگ ۳- م : تو

۴- نسخه م : کلمه رنگ را ندارد

دری از سه مثقال و دو دانه مخزون بود و هقدم ماهر آنرا بصد هزار دینار قیمت کرد^۱. و در خزانه سلطان مسعود عقدی از پنجاه دانه در شاهوار بود که استادان ماهر در آن روزگار هر دانه را بمبلغ بیست هزار دینار در رشته تقویم کشیدند. و از استاد ابوالقاسم مروی است که در زمانی که این الجصاص جوهري قیمت جواهر امیر المؤمنین مقتدر میکرد، یکدane در مرد خرج بی مثال از دو مثقال بمبلغ صد و بیست هزار دینار قیمت کرد و گفت که اگر این در یتیم را جفت بودی یا نصد هزار دینار ارزیدی.

فصل چهارم

در خاصیت آن

مروارید بارد رطیبت و خوردن آن مرّة السودا را سود دارد^۲ و در تراکیب دل را تقویه نماید^۳، و اگر خون از گلو بر آید بازدارد^۴، و چون با داروی چشم بیامیزند روشنایی چشم را تقویه کنند و چشم از درد نگاه دارد، و اگر مسموم در سوده با روغن گاو بیاشامد نافع بود.

فصل پنجم

در بیان اموری که بدر مضر آید و کیفیت جلا و محافظت آن

مروارید از گرمی آتش بزردی مایل شود و از گرمی بدن مردم، و توقف در محل نمناک [۱۲ ر] طراوت و لطافت او زایل گردد. و از بویهای تیز مانند بوی مشک و کافور و ملاقات با ادهان اورا زیان وسد. و از اصطکاک باشیاء^۵ خشن خراشیده و خشن^۶ گردد و از وصول ادویه^۷ باو مانند نوشادر و سر که خورده و پوسیده شود و تغییر رنگ و صفا

۱- م : نمود ۲- م : باشیاء

۳- م : خسته

۴- م : حریقه مانند نوشادر

بردر، یا در حوصله صدف طاری شود، یادز^۱ و آنچه در خارج طاری شود
 با ظاهر و باطن اورا متغیر کر داند بحیثیتی که اورا هبیج بر حق و لمعان نماند
 یانه^۲ قسم اول و دوم بعلاج و اصلاح الحال، صلاح باز نیاید، و قسم سیوم
 علاج پذیر بود. پس اگر رنک او بزردی مایل بود، آن زردی را بچند طریق
 زایل توان کرد، یکی آنکه در رادر شیر انجیر خیسانند و هرسه روز تغییر
 نمایند تازه مانی که پلاس کدورت و صفت خلخ نماید و لباس بیاض و صفوت
 لبس کند، طریق دیگر آنکه در رابا دو جزء مساوی از فلیاب و صابون در
 کلاسه گلین کثیف، موازی دو ساعت با آتش غیر مشتعل ضعیف بجوشانند.
 طریق دیگر آنست که جزو متساوی از کافور و محلب^۳ مقشر و سمسم
 مقشر سحق نموده، در یکدیگر برسند و در را در آن گیرند [۱۳ پ]
 و در ظرف آهنین نهند و قدری روغن اکارع^۴ بر آن ریزند و با آتش ضعیف
 بجوشانند، طریق دیگر آنست که در را بحماص اترج یا سر که جلا دهند.
 واگر رنک در بسرخی مایل بود سه جزو مساوی از کافور و شب
 یمانی و اشنان فارسی در یکدیگر خرد کوشه بشیر تازه بخیسانند، و در را
 در میان آن گیرند، و آنرا در خمیر گیرند و در تنویر نهند تا خمیر پخته
 شود. که حمره عارضی به بیاض ذاتی انقلاب یابد و اگر تغیر در بواسطه
 رایحه مذکور باشد در را بامقداری صابون و بوره^۵ با آب نمک اندران،
 در اندر و در ظرف زجاجی نهند و قدری آب بر آن ریزند و با آتش غیر مشتعل
 بجوشانند و چندانکه کف بر آرد بگیرند و آب تازه کنند، پس در را
 با آب پاک شویند که تیر کی بنقاو کدورت بصفا تبدیل یابد.

۱- م : خارج و آنچه در خارج طاری یا ظاهر و باطن و متغیر کر داند

۲- م : «یانه» ندارد ۳- م : محلب ۴- م : کاع

۵- م : یاس و نمک آبداری در اندر و در ظرف

طريق دیگر آنست که در را باقداری کافور با طباشير در قطعه کتان
بنند و در ظرفی زجاجی که در آن قدری روغن حب^۱ المحلب باقداری
روغن زنبق باشد بر آتش ضعیف غیر مشتعل چندان بگذارند که شمار نده
پانزده درهم بشمارد [۱۴] بعد از آن بیرون آرند و احتیاط کنند و
اگر نقاہ کامل حاصل شود فه والمرادو الالعمل يعاد.

طريقی دیگر آنست که قیراطی نوشادر و یک حبه بورق و دو حبه
زنجر و سه حبه قلیاب در یکدیگر خرد بکوبند، و در ظرفی آهین
کنند و بمقدار ادویه مذکور سر که شراب بر آن ریزند و بجوشانند و
بعد از آن در آب سرد نهند و چندان بگذارند که آب با آن بیامیزند، و
قداری تمک اندرانی^۲ سوده باندرون آن ریزند و بر کف نرم سازند و در
سرایی در بمالند، و چندان بگذارند که نک کدورت از سیمای مرآة-
آسای او زایل شود.

وطريقی دیگر آنست که قطعه دنبه تازه را بقدر دانه در بشکافند و
دانه در رمیان دنبه نهند و دنبه رادر خمیر گیرند و خمیر را در کوزه
سفالین نهند و سر کوزه را استوار کنند و با آتش معتدل بپزند و بگذارند
تا سرد شود بعد از آن دانه را بیرون آرند و بکافور دود دهنند.

وطريقی دیگر آنکه دانه در را کمابیش ده روز در میان آرد برنج
بگذارند، و اگر در لنگ بود، یعنی در سلک^۳ راست نیاید با سوراخ
بسیار فراخ بود طريق اصلاحش آنست که دو پاره مروارید که در آب و
رنک مناسب او باشد با دوقطه صدف آبدار [۱۴ پ] لطیف بقدر ثقبه ها
بتر اشند و بمصطکی بدر بچسبانند و از محل دیگر سوراخ کنند.

۱- م: کلمه «حب» را ندارد ۲- م: آبداری

۳- م: کلمه «نظم» دارد.

و اگر خواهند که چهره صافی لالی از گرد کدورت محمی یابد و رنک ایشان به بیج گونه تغییر و تبدیل نپذیرد لالی در شیشه باید کرد و سر آن بکج یاساروچ استوار گشند و در محلی که نم و گرها برو استیلا نیابد بنهند، مشروط بر آنکه در حدود سال دونوبت از شیشه بیرون آرند و قریب ساعتی در بیرون بگذارند.

باب دوم : در یاقوت

فصل اول

در صفات آن

یاقوت شش نوع است: احمر، و اصفهانی، و اسود، و ایض، و اخضر که آنرا طاووسی گویند، و کبود، زیرا که جو هری بخاری نسب دخانی نزد [است] که بعد از تصاریف احوال و سیر بسیار در اطوار از حضیض نقسان باوج کمال رسیده پلاس دخانی را بلباس یاقوتی تبدیل مینمایند و امصادف حرارت میشود، یامصادف برودت، یامصادف کیفیت متوسط هیان ایشان. و حرارت یاشدید است یاغیر شدید. و برودت یاقوتی با ضعیف و کوفیت متوسط یاما بیل بحرارتست یا به برودت. هتکون از قسم اول نوع او لیست واژدهم دوم، واژسیم سیم [۱۵ ر] و از چهارم چهارم واژینجم پنجم و از ششم ششم.

نوع اول شش صنف است: ۱ - وردی، ۲ - ارغوانی، ۳ - بهرمانی، ۴ - لحمی، ۵ - سماقی، ۶ - رمانی. سرخ بهرمانی مایل بزردیست و سرخی ووردی بسفیدی، واژ آن سماقی بسیاهی ^۱، و بهرمانی نام گلی است هندی ^۲ در غایت طراوت و درخشندگی که رنک آن متوسط است میانه حمرت

۱ - م : بسیاهی ۲ - م : سندی

جمره نار و سرخی دانه آنار، و بعضی برآند که به رمان شکوفه قرطم است.

ونوع دوم سه صنف است: ۱- مشمشی، ۲- نارنجی، ۳- کاهی.

ونوع سیوم وینجی هر یک یک صنف است.

ونوع چهارم دو صنف است: شدید البياض کثیر الشعاع، ضعيف البياض قليل الشعاع، و این صنف انقل از صنف اول و ادون و انزل از سایر اصناف بواقیت است.

ونوع ششم چهار صنف است: ازرق، ولاجوردی، و نیلی، وزبیتی.

ودر تحت هر یک از اصناف بحسب قوت وضعف الوان و تغییر اوصاف، افراد کثیر الاختلاف مندرجست.

وبعضی مردمان یاقوت را بچهار قسم تقسیم کرده‌اند: ۱- احمر، ۲- ازرق، ۳- اکهپ، ۴- ایض، و طاووسی کبود را از انواع اکهپ شمرده‌اند. و یاقوت [۱۵] همه سنگها را بخراسدغیر عقیق والماس را واژه پیچ کدام خراشیده نشود الالماس. و یاقوت را لمعانی هست که از جواهر غیر لعل بدخشان آن لمعان ندارد و از دیگر سنگها سنگین تراست و دردهان سرد نماید، یاقوت احمر در اندرون^۱ آتش سفید نماید و چون بیرون آرنده بر نک خود بود. اگر یاقوت را بشکل معین مثل مدور یا مربع یا مسدس یا مکعب تراشیده باشند ممسوح خواهد شد، و اگر در شکل آن تصرفی نکرده باشند عجمی گویند. و اشباه یاقوت احمر شش^۲ جوهر است: لعل و بیجاده و بیغش و کرکند و کرکهن و کوسر.

کرکند جوهری احمر نیره است، و کرکهن جوهریست سرخ زرنک

۱- م: کلمه «اندرون» را ندارد ۲- م: کلمه «قسم» را اضافه دارد

سیاه فام که در آفتاب شفاف مینماید. و کوسرسنگیست که بر نک هریک از انواع یواقیت می باشد، و چون جلا دهنده اشباہ یاقوت است، گاه گاه میان یاقوت و او اشباہ می افتاد، فرق میانه یاقوت ولعل وی عجاده بعد از این معلوم شود.

و تمیز یاقوت از باقی اشباہ آنست که یاقوت ایشان را بخراشد و از ایشان اتفقل بود و تاب نار دارد [۱۶] [۱] یعنی در آتش متفقت نمیشود و پایدار است بخلاف اشباہ. و گاه گاه میان بلور و بعضی انواع یاقوت سفید اشباہ می افتاد و تمیز میان ایشان آنست که یاقوت از بلور اصلب و اتفقل است.

و از بلیناس حکیم مرویست که همچنانکه مواد ذاتیات متوجه صورت با بهار (کذا) ذهنی اند^۱ اگر قاطعی ملاقی ایشان نمیشود بحد کمال که انصال بصورت ذهنی است میرسد و اگر قاطعی ملاقی میشود بر حسب اقتضای آن صورت جنسی دیگر از اجناس ذاتیات قبول میکنند. همچنین مواد بسیاری از احیجار متوجه صورت یا قیمت یاقوتی اند، اگر صادفی مصادف نشود بغاية حسن وبها رسیده، در سلک انواع یواقیت منخرط میگردند، و اگر صادفی مصادف شد متجلی بجمله جنسی دیگر از اجناس احیجار میشوند، و یاقوت از منسوبات آفتاب است.

فصل دوم

در کان یاقوت و زمان تكون آن

در جزیره ساحران که فسحت آن هوازی شست و دو فرسخ است و بعد آن از جزیره سراندیب قریب چهل فرسخ است، کوهی با عظمت و شکوه واقع است که آنرا کوه راهون^۲ میگویند و این کوه از غایت

۱- شاید: دهنی ۲- اصل: زاهون، م: رامون

ارتفاع [۱۶] بدرجۀ رسیده که قلهای او بر برجهای گنبدی و زره‌سرا فرازی میکند و از انساع و انبساط بمرتبه که فسحت میدان او با عرصه جود کریمان بر ابری مینماید، باز بلندپرواز اندیشه بفراز آن نمیتواند رسید، و پیک جهان گرد نظر، گرد اطراف آن نمیتواند گردید، در هیچ حال کسی بر اعالي آن چون فکر مال در خاطر جهال عبور نکرده و نشان قدم رونده بر کمر گاه او مانند نقش وفا در دل سیم بران ماه سیما صورت نبسته.

مشنوی

تو گویی فرق فرق دیا به اوست
سپهر لاجوردی سایه اوست
کهی آید نظر را بایی بر سنگ
قد چون چرخ اطلس رفته بالا
ملمع ساخته اطلس بخارا
و میان جمهور مردمان مشهور است که چون خلیفه خطه خاک
مسجد و سکان افلاک، معلم ملاعالي، متعلم علم آدم الاسماء، حاصل کار خانه
کون و مکان، واسطه حل و عقد جهات

بیت

آن بکهر هم کدر و هم صفائی هم محک و هم زردهم صیرفی
صاحب عهد و فی ^۱ آدم صفائی صلوات الله الرحمن عليه را از دارالامان
جنان بدار الابتلاء جهان فانی فرستادند، کوه راهون [۱۷] ر] مهبط و منزل
او شده و در سالک سنگ ریزه کوه مذکور از اوابع باقیت منخرط و مندرجست.
پس هنگامی که ملک مو کل باران، شمشیر آتش آهنگ بر ق حمایل کرده،
و بر باره کوه پیکر باد سرعت ابرنشیند و کبر کاه ^۲ رعد فرو کوفته، از
کمان قوس و قژح بر قله سر هنگ کوه راهون نیر باران کند، استیلاه سیلاح
سنگ ریزه را از ذروهه کوه بحضوریض دشت آور دو در سالک پاره های سنگ،

۱- م: ابوالبشر ۲- م: کهرگاه

یو اقیت رنگار نک مندرج بود، لیکن بی دفع عین الکمال نیل عاریه^۱ بر ناصیه حسن و جمال ایشان کشیده باشند و از خم خانه صبعة الله که ملبسها در آن پیکر نگ می شود، رنگهای مختلف ایشان را متحد و بی اختلاف ساخته. بعد از آن چون بدستیاری صیقل وجلاء، رنگ کدورت از سیما ب مرآت اسماعی ایشان بزدایند، هر قسمی را رنگی ظاهر شود. در همین جزیره انواع یو اقیت در میان لای می باشد. لیکن جلی ازلای^۲ اعلی است. و در تاریخ سننه تسع و سنتین و ستمائه هجریه در شهر قریه طراز از اقلیم ثالث که طول آن از جزایر خالدات ومصر و قاهره با آنجانیم روزرا هست^۳ و عرض آن «اللط»^۴ درجه است و از مدینه طیبه [۱۷ پ] کانی یاقنتدو کیفیت وجود آن چنان بود که در رویش محمد عارف نام در قریه طراز ساکن بود، و از کان مذکور یو اقیت صغار النقطه می نمود و کسی را بر آن شعور و اطلاع نبود و در تاریخ مذکور یاقوت احمر کبیر یافت و بمبلغ سیصد دینار فروخت و خبر آن بسلطان زمان رسید و سلطان از در رویش صورت حال تحقیق نموده کان مذکور را محفوظ^۵ ساخت، و بر آن موکل گمایشت.

و بعضی مردمان بر آنند که چهارموضع از هندوستان غیر کوه راهون کان یاقوت هست، میان فرضه سراندیب و اول ولایت جولو و حدود سجان و نواحی سیلان و حدود نیلکران^۶ (کذا).

بعضی حکما گفته اند که هاده یاقوت بعد از هزار سال که در اطوار سیر میکنند رنگ هیکیر دو بهار هزار سال بصورت یاقوتی انصاف می بابد، والعہدة على من قال.

۱- م : بجای «عاریت» «عزت» دارد

۲- جلی ازلای اعلاست ۳- م : لط

۴- م : محظوظ ۵- م : نیلکوان

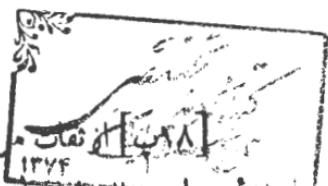
فصل سیوم

در تصنیف اصناف یاقوت و قیمت آن (۱)

اکثر یاقوت رمانی را ترجیح بر یاقوت بهرمانی می نمایند و بعضی ترجیح بهرمانی، والحق ترجیح دارد. [بعداز] آیشان لحمی، پس سماقی، پس ارغوانی، واعلیٰ یواقت زرد مشمشی است، بعداز آن نارنجی [۱۸ ر]، پس کاهی، و احسن اصناف کبود، لاجوردی و نیلی است، و ادون آن ازرق وزیتی . و ۲ یاقوت رمانی یا بهرمانی شفاف صافی که وزن آن تسوی باشد بسی دینار ارزد . واگر هم نیم دانک بود هفت تاده دینار واگرسه تسوی بود بیست دینار، واگر دانکی باشد پنجاه دینار، واگر دو دانک باشد صد دینار، واگر نیم مثقال بود دویست دینار، واگر چهار دانک باشد سیصد دینار، واگر پنج دانک باشد هفتصد دینار، واگر بیک مثقال باشد هزار دینار. هر کدام ازین اقسام که ممسوح باشد قیمت آن مضاعف شود .

خواجه ۱ بوریحان بر آنست که قطعه یاقوت بهرمانی یا رمانی ممسوح عالی که از معایب خالی بود موازی پنجهزار دینار ارزد، و هر چه از این مقدار زیاده باشد قیمت آن از قریب بیرون رود، و قیمت لحمی نصف، و قیمت ارغوانی ثلث، و قیمت طاووسی عشر قیمت رمانیست. و قطعه یاقوت زرد آبدار شفاف خالی از عیوب که موازی مثقال باشد پنجاه دینار ارزد، و دیگر انواع را بهمان دستور قیمت کنند غیر یاقوت سفید که بقیمت بلور بود، و تفاوت قیمت اصناف بحسب جودة و ردادت^۳ اوصاف بر خردمندان جوهر شناس التباس ندارد .

-
- ۱ - م : یاقوت بهرمانی و رمانی اعلیٰ واعلیٰ یواقت اند. بعضی جوهریان ترجیح رمانی بر بهرمانی مینمایند و بعضی ترجیح بهرمانی بر رمانی. بعداز آیشان نارنجی، پس سماقی، پس ارغوانی . واعلیٰ یواقت زرد ۲ - م : قطعه
۳ - م : رداده



از باقوت که نفاس مرویست که بختیه نوع طبیب کفچه [ای] از باقوت
نخست مبلغش عالی امیر متوکل ساخت . امیر مشارالیه^۲ کیفیت حصول
آن از بخشش = بختیشورع [پرسید ، او گفت که پدرم علاج زیبده
خاتون زن هارون الرشید کرد و بعد از آن که مشارالیها لباس صحت
پوشید این کفچه را با قدحی از پیروزه که هر دورا بسیصد هزار دینار
خریده بود بوبی بخشید . و گویند پیاله ای از باقوت بمبلغ هفت^۳ هزار
دینار نیشاپوری در غزنه در فروختند .

از خواجه ابو ریحان مرویست که در خوارزم دسته کاردی از باقوت
سرخ بود، چنانچه اگر میان آنرا در دست گرفتندی از هر دو جانب کنارهای
آن پیدا بودی .

فصل چهارم

در خاصیت آن

باقوت احمر و اصفر گرم و خشک‌اند ، و باقوت اسود و کبوتر سرد
و خشک ، و باقوت ایض سرد و تراست ، و باقوت اخضر قیب باشدال . اگر
باقوت را در گاه دردهن نگاه ، ارنده دل را تقویت نموده غم و اندوه از دل
زایل کند ، و حرارت غریزی را برآورزد ، و شنگی بنشاند ، و رمه رحات
حرارت و نشاط بیفزاید ، و چندان دل را سود دارد که شرح آن نتوان
داد ، [۱۹] و قوت بدن زیاده کند و خون صافی گرداند تا بحدی که
گفته‌اند بر مرده به بندند خون او دیرتر فسرده شود ، و سوم را سود دارد ، و
اگر با خود نگاه دارند از طاعون و برق و صاعقه این بوده ، در نظر مردمان
با عزت و شکوه باشند ، و خواص نوع اعلی اقوی بود . والاختتم بالاصغر
بعنوان الاحتلام .

۱ - م : بجای کلمه امیر خلفیه آورده است ۲ - خلبان مذکور

۳ - م : هشت

فصل پنجم

در معایب یاقوت و علاج آن بقدرت امکان

در یافه ت پنج گونه عیب میباشد : اول شبیه شقیست^۱ که آنرا شعره گویند . دوم آنست که جوهر یاقوت خورده باشد^۲ برمثال چوب یوسیده ، واين دو قسم باصلاح باز بحال صلاح باز نماید . سیم آنست که بر یاقوت نقطه های سیاه اند دانه سپندان^۳ بود و باصلاح اين قسم با آنست که یاقوت را با آتش عرض کنند ، اگر نقطه ها زايل شود فموال مراد ، و اگر زايل نشود یاقوت را سوراخ کنند چنانکه قطبه بردوی نقطه باشد . چهارم آنکه در هیان یاقوت فرجه بود که در آن فرجه کرمی یا قطره آب یا مقداری هوا با قدری تراب باشد ، و باصلاح اين قسم منحصر است در آنکه یاقوت را سوراخ کنند بوجهی که مشق [۱۹ پ] بفرجه رسد ، و آنچه در فرجه بود بیرون آورند . پنجم شبیه^۴ کردنست [کذا] که در حین نکون بر گرد یاقوت می نشیند ، ورنک وصفه اورا مغیر و هنکدار می گردد از چنانچه در فصل دوم تقدیم پذیرفت و طریق اصلاح این قسم آنست که سنگ ریزه سوده در آب حل نموده بسر آپای یاقوت بمانند بشرط آنکه سنگ ریزه از نواحی سراندیب باشد و یاقوت در کوره نهند و دم میدعند تازه مانی که کدورت بصفا تبدیل یابد ، و اقل زمان که این یاقوت در کوره آتش بسیار ساعت و اکثر آن هشت شب آن روز است ، اگر یاقوت را از کوره بیرون آورند و نقاء کامل حاصل نشده باشد در همان مرتبه بماند و دیگر باره آتش بوی سودمند نبود ورنک او تغییر نمذیرد . و اگر یاقوت کبود بزرگی مایل باشد و آنرا در آتش غیر مشتعل اندازند زردی او زايل شود ، لیکن اگر زیاده در آتش

۱- م : شمه ۲- م : خورده شده باشد

۳- م : سفیدان ۴ - شبیه

بماند سفید شود ، و همچنین یاقوت زرد اگر دیرگاه در آتش بماند سفید شود .

واز معلم اول مرویست که یاقوت سرخ را از آتش حسن و بهای فراز اید و اگر برجهه وی خالی ال باشد منبسط شود . اگر خالی سیاه باشد تباہ گردد ، و طریق جلاه یاقوت [۲۰ ر] آنست که جزع یمانی را چندان بسوزند که مشابه آهک شود ، بعد از آن در آب بسایند و یاقوت را بر آن بر روی صفحه مس بمالند که جلا یابد و پر طراوت شود .

باب سیوم : ۵ . زمرد

فصل اول

در صفات آن

زمرد بحسب رنگ منقسم میشود ، بذباپی ، ریحانی ، سلقی^۱ ، زنجاری ، کرانی ، آسی ، صابونی^۲ .

ذباپی زمردی سبز آبدار شفاف است در غایت طراوت و خوش رنگی ، بی آنکه مایل بر نک دیگر بود شبیه بر نک میکسی سبز که گاه گاه در میان کیاه می باشد .

وریحانی زمردیست سبز دروشن بر نک برگ ریحان .

و سلقی زمردی سبز سیر است بر نک برک سلق^۳ وزنجاری زمردیست رنگار نک .

و کرانی زمردی بر نک گندناست .

و آسی زمردی است بر نک برک مورد .

وصابونی زمردی سفید تیره بر نک صابون .

و بعضی بر آنند که صابون اسم معدن است و بحسب کدورت و صفت

۱ - م : سلقی ۲ - م : سلقی ۳ - م : اسلق

منقسم هیشود، بصیقلی و ظلمانی.

صیقلی زمردیست که از غایت صفاء جوهرها تند آهن صیقل کرده، رو در آن نوان دید. و ظلمانی زمردیست که برخلاف صیقلی بود و خفت وزن و سرعت انکسار و شدت نعوهت و عدم [۲۰ پ] مصابرت بر نار از از جمله صفات و علامات است که زمرد باین علامات امتیاز می‌یابد از مینا و سنگها که باو مشتبه میشوند. و تمیز زمرد از یشب و لعل سبز و میناباجلا توان کرد، چه مینابسفال جدید صلاحیه کرده جلا میگیرد و یشب و لعل بمار قشیشا، بخلاف زمرد که باینها جلا نمی‌پذیرد. وزمرد مستطیل مجوف رافقبه گویند، گاه باشد که چند قطعه زمرد بر روی صفحه مینا بایکدیگر وصل کنند و آن صفحه را استر^۱ خوانند، و از کواكب عطارد بر زمرد مستولی است.

فصل دوم

در کان زمرد و گیفیت تکون آن

در آخر مدینه اسوان از اعمال قرص از دیار مصر که طول آن از جزایر خالدارات «لی»^۲ و عرض آن «ک» درجه است، کوهی چون اندیشه بیدولتان پست هایه واقع است، و چند محل از آن کوه مکان تکون زمرد است، و چون کان زمرد حفر کنند طلق مستخرج شود، بعد از آن خاکی سرخ پذید آید، که در هیانه آن طلقی رجو التر کیب باشد که با آن طلق ریزه های زمرد خسیس آمیخته بود و بعد از آن بز مرد نفیس رسند و اگر خاک آن موضع به بیزند، در هیانه آن ریزه های زمرد بیابند که کما یش خردلی بود و در ارض حجاز زمرد صابونی تکون می‌یابد، و از این وجهه آنرا زمرد عربی [۲۱ ر] میگویند.

۱- م : هشر ۲- م : با

از بلیناس حکم مرویست که آن جوهر مایبی که ماده زمرد است بواسطه نوجه بصورت با قیمت یاقوت احمر سرخ میشود، بعد از آن بسبب مصادقت برودت اجزای وی متکاشف هیگردد و اندرون او سیاه میشود. باز حرارت بر او استیلا می باید دور نک بیرون و اندرون بوسیله خلط اجزاء ظاهر و باطن با یکدیگر مزج هیکند و از امتراج ایشان خضرت تولد می باید.

فصل سیوم

در تمیز انواع زمرد و قیمت آن

احسن انواع زمرد ذباپیست^۱، چه او جامع خواص جنس زمرد است، بلکه انواع دیگر را قیمتی و خاصیتی چندان نیست. بعد از ذباپی^۲ ریحانی وادون انواع زمرد صابونیست.

وقطعه زمرد ذباپی^۳ همسوح عالی که از عیب خالی باشد و وزن آن درمی بود هوازی پنجاه دینار می ارزد، واگرسه درم بود، دویست دینار، واگر پنج درم بود هزار دینار. و قیمت ریحانی سه ربع، و قیمت صابونی نصف سدس قیمت ذباپی^۴ است. و قیمت سایر انواع^۵ هتوسط است میان قیمت ریحانی و صابونی، وزهرد از شکستن نقصانی چندان ندارد، بخلاف سایر جواهر.

از قاضی هعین الدین زامی که مشرف معاذن زمرد بوده مرویست که [۲۱] در معدنی که آنرا عمدن شاه میگویند، قطمه زمرد سلقی در هیان طلق یافتهند و در زمان استخراج شکسته شد کسور آنرا وزن نمودند هفتاد و هفت درم بود، و در شیب قطعه هذکوره قطعه زمرد ذباپی عالی از شش

۱ - م : رمانیست ۳۹۲ - م : رمانی

۴ - م : رمانی ۵ - اصناف

درم تکون یافته بود . هم از وی هرویست که قطعه زمرد ریحانی یافتند که بعد از حک و جلا دوازده مثقال بود، وجوه ریان دمشق آنرا سی هزار درم در سلک نقویم کشیدند. و گویند خلیفهٔ ذوق‌فنون مأمون پسر هارون-الرشید، نگینی زمرد ازدواجی مثقال بمبلغ سیصد هزار دینار خرید. از خواجهٔ ابو ریحان هرویست که پادشاه باشوكت و جاه خوارزم شاه قدحی از زمرد بمقدار پلهٔ ترازو داشت.

فصل چهارم

در خاصیت آن

مزاج زمرد از مزاج مردانه برا دوایس است، اگر دانگی زمرد وده در مفرح بارد بسموم دهنداز سم خلاص یابد بی آنکه در پوست رموی او نقصان واقع شود . و اگر قطعهٔ زمرد با خود نگاه دارند دل را تقویت نمایند و از صرع و خواب پر بشان دیدن این منی بخشد، و معده و کبد را بافع بود، و حیوانات ذرات السوم از حامل آن اجتناب کنند، و از این‌جههٔ قلادهٔ زمرد بگردن اطفال حکام هی بندند.

و جایر بن حیان در کتاب [۲۲] «سرمه‌خزون» یاد کرده که افعی بلوطی نظر بزمرد کند فی الحال کورشود، ولیکن از خواجۂ ابو ریحان مروی است که پادشاه ذوجاه خوارزم شاه عقدی زمرد در گردن افعی کرد و مدت یکسان در سلمه همچو س داشت، بعد از آن افعی رها کرد و هیچ خلل در چشم وی نبود .

فصل پنجم

در معایب آن

بدترین عیوب زمرد اختلاف رنگ است، و بعضی کفته‌اند که بدترین

عیوب آن عیبی است که آنرا باصطلاح حکاکان «سوختگی» گویند، و عیبی دیگر آنست که جوهری غریب مانند ریک یا خاکی با وی آمیخته بود، یا عاممه از طلق بروی نشسته باشد، و چون اکثر افراد زمرده‌ستوی الشکل و ممسوحه اکر قطعه [ای] عجمی بود و ممسوح نباشد عیب بود، وبعضی جوهربیان تشعیر را که شباهت‌کافیست که قلمای زمردانه آن خالی باشد عیب می‌شوند. واکر بر روی زمرد اندک‌سفیدی باشد بسان نمک قدری نیل را با روغن خوش بسایند و در آن بمـالند نا پیدا شود. و طریق جلاء زمرد آنست که آنرا بجلاء یاقوت جلاء دهنند بر چرخ مس، بعد از آنکه آنرا بر چرخ اسراب نرم کرده باشند.

باب چهارم : در زبر جد

فصل اول

در صفات آن

حکیم ابو نصر فارابی و بسیاری از حکما بر آنند که زبر جد نعیب [۲۲پ] زمرد است و جنسی علیه حده نیست، وبعضی مردمان بر آنند که جنسی علیه حده است که از زمرد الطف و اصفی و اشفاست، و در تحت آن سه نوع مندرج است، زبر جد شدیداً الخضره، زبر جد ضعیف الخضره زبر جد معتدل - الخضره .

فصل دوم

در کان زبر جد

کان زبر جد همان کان زمرد است، و همانا ماده زمرد را بواسطه ضمف حرارت لینتی در جسم و نقصانی در رنگ پیدا می‌شود، و هنوز خلقت زمردی نپوشیده کسوت زبر جدی می‌پوشد. تیغاشی بر آنست که در زمان وی اصلاً زبر جد در معدن پیدا نشد،

و نگینهای زبرجد که در میانست از چاههای قدیم که در ثغر اسکندریه از اقلیم ثالث واقع است و طول آن از جزایر خالدات «لیک»^۱ و عرض آن «لا» درجه است استخراج میکنند. و مردمان برآند که از بقیه گنجهای ذوالقرنین است و پوشیده نیست که این کلام مؤید قول بعضی است که گفته اند که در انتهاء آنکه سلطان عظیم الشان کیتیستان جامع ریاستین اسکندر ذوالقرین در طلب آب حیات مراحل ظلمات قطع میکرد بسادی رسید که چون دیده بی نور از روشنائی در آن سواداگری نبود و نگهبان نظر را از اطراف و جوانب آن خبری نه، طاوس ذرین بال [۲۳ ر]

آفتاب مانند عنقا ناییدا کشته و زاغ سیاه فام ظلام بالها فرو گذاشته در انتهاء آن پیدای ناییدا بمبیان لشکر اسکندر آوازه افتاد که سنگریزه این سواد حصباء الندامه است. کسی که کیسه حرس ازین سنگ ریزه بر کند، شاخ امیدش^۲ هیوه نداشت بار آورد. و کسی که دامن نعمت آن نیالایدو اراضی کند، آخر الامر از جام تمی شربت پشیمانی نوش کند. بعضی لشکریان نبزی از آن برداشتند، و بعضی بگذاشتند. چون از ظلمات خلاص یافتند و از پرتو آفتاب اطراف واکناف جهان چون از نور معرفت دل عارفان روشن کشت ره آورد احتیاط کردند زبرجد بود، کسی که ره آوردند اشت دست حسرت بر سرمیزد، و کسی که داشت بر قلت بضاعت تأسف میخورد، و از اینجهت زبرجد را حصباء الندامه گویند.

فصل سیوم

در تغییر انواع زبرجد و قیمت آن

احسن و ائمن انواع زبرجد معتدل الخضره است، خاصه که آبدار و شفاف و پر طراوت باشد، و نیم درم از چنین زبرجد بمبلغ یکصد دینار در

۱- م : سال ۲- م : مرادش

عرض تقویم می آورند.

فصل چهارم

در خاصیت آن

چون حکمای سابق زبرجد را جنسی علیحده نشمرده اند خاصیت [۲۳ پ] آن بیان نکرده اند و بعضی متاخران بر آنند که اکثار نظر بوی تقویت بصر هیکند.

باب پنجم : در الماس

فصل اول

در صفات آن

الماس هفت نوع است : ۱- سفید شفاف مانند آبگینه، ۲- فرعونی، ۳- زیتی که سفیدی وی عایل بزردیست، ۴- سبز ۵- سرخ ۶- سیاه ۷- آتشی. و دو نوع اوی ازین انواع کثیر و مستغیض اند بخلاف فسایر انواع. والماس املس بغایت نادر الوجود است، بلکه اکثر افراد الماس را اسلحه بود و چون بر سندان نهند و خایسک بروزنند شکسته نشوند، بلکه در سندان فرورد و طریق شکستن الماس آنست که در میان اسراب نهند و مطرقه بر اسراب زندگ که الماس در میان آن شکسته شود. و بعضی بر آنند که اگر الماس را بقدرتی صمع گیرند و در میان نیی نهند و مطرقه از رصاص برمی برنی زندگی بالماس را در میان نی نهند و جسمی صلب برمی برند الماس شکسته شود. و جمعی بر آنند که اسراب بروی سندان از برای آن می نهند که الماس از سندان نجهد، و اگر بجای اسراب قطعه هوم یا پاره کاغذ بنهند همین فائدہ حاصل شود. والماس را باطلاء علافة طبیعی هست، چنانچه اگر ملاطفه طلا شود دروی آویز دوخردهای زرباو بچسبد. و مکسانرا با الماس [۲۴ ر]

میلی باعلیٰ مرتبه هست ، بعیتیتی که بر آن میجوشند و میخواهند که بلع کنند .

تفااشی از تجار صاحب اعتبار روایت کرده که قسمی از الماس را اضواء مختلف المراحت است ، چنانچه اضواء آن در سطح جسمی قابل ضوء که مقابل از باشد بسان قوس و قزح تراویی^۱ میشود . و حکام هند این قسم را را بغايت عزيز میدارند و با آن تزيين خواتین میکنند و نمیگذارند که از بلادهند بیرون برند . و فرق میان الماس و اشباه الماس با آنست که الماس در نار پایدار بود و اشباه را تاب نار نمیباشد . والماس از منسوبات آفتاب است .

فصل دوم

در کان الماس و گیفیت تکون آن

در کوهی از ناحیه شرقی کشور هندوستان دره [ای] واقع است که مقرر آن دره از شدت ملاست با مقعر افلاک دعوی مهائلت میکند و قصر آن از غایت پستی با مرکز خاکلاف زبر دستی میزند . فکر عمیق بعمق آن نمیرسد و نظر دقیق را در اطراف و جوانب آن قدم میلغزد . و قصر دره مذکوره کان الماس است . و در اندرون و نواحی آن ماران آب سیر آتش فعمل متوطن اند که بیک حمله بلکه بیک نظر چنانچه در کتب طبی یاد کرده اند خاک وجود حیوان را بر باد میدهند و چون [۲۴ پ] بواسطه خشونت مزاج متوطنات و ملاشهه عبر وصول با آنجا میسر نیست و سله های گوشت باندرون دره می اندازند و قطعه ها الماس با آن می چسبد و مرغان باد سرعت سیل الخدار آتش صعود که در آن سرزمین اشیمن دارند است خراج لحوم می نمایند و در آن نواحی میخورند و قطعه های الماس آنجا می هاند . و جمعی که موکل کان مذکورند بعد از تفحص و تجسس قطعه های الماس خسیس

۱- م : میزانی

ونفیس در آن نواحی می یابند. واکثر آنچه می یابند بمقدار خردلیست تامقدار جوی . و قطعه کبیر نادر می افتد . وبعضاً بر آنند که الماس در کان یاقوت تکون می یابد .

از بلیناس مرویست که الماس حجری ذهبی است وبعضاً بر آنند که ماده که توجه بصورت باهها ذهب دارد اگر بواسطه یبوست مفرط منعقد شود در حالتی که مقارن ملوحه ^۱ باشد الماس کردد . واگر بواسطه یبوست غیر مفرط انعقاد یابد در حالتی که مقارن حلاوت ^۲ باشد طلا شود .

فصل سیم

در تعیز اقسام الماس و قیمت آن

احسن اقسام الماس آنست که چون اورا بنفس گرم کنند و آب سرد یابرف بر او زند سفید و بر طراوت نماید یا بر کناره های وی قدری موم بنهند و [۵۲] در برابر آفتاب بگردانند رنگی بسان قوس و فرج بدید آید، وبعضاً بر آنند که زیستی از سایر انواع اعلی است . و قیمت الماس نفیس هساوی قیمت یاقوت احمر است . وبعضاً گفته اند که قیمت قطعه [ای] که بوزن فیراطی بود دودینار است .

از ابو یعقوب پسر اسحق کنندی که مترجم مسائل حکمی است روایة کرده اند که در حالت گرانی مثقالی ریزه الماس در دارالعيار بغداد بمبلغ هشتاد دینار و در حالت ارزانی بیانزده دینار میفر و ختنند . وهم ازوی روایت کرده اند که اگر قطعه کبیر از الماس یافتد شود که موازی نیم مثقال باشد قیمت آن چهار پنج برابر قیمت قطعه های صغیر بود که بوزن آن باشد .

فصل چهارم

در خاصیت آن

الماس باردو یا بس است در درجه رابعه و خوردن آن اگرچه اند کی

۱ - م : بلوحه ۲ - م : جladت

باشد مهلك بود . و اگر قطعه الماس با خود نگاه دارند از صاعقه ايمن باشند، و اگر بر اطفال بندند از صرع محفوظ هانند و نیکخو شوند، و اگر الماس سوده را با داروي دندان مزج نموده در دندان بهمالند زنگ [۲۵ پ] دندانرا بالكليله بيرد و ازاله کند، و اگر بر شکم بندند بیچش شکم و فساد معده را نافع بود ، و اگر قدری الماس بر سر منقب استوار کنند با آن سوراخ احجار صلب که آهن و فولاد با آن کار گر نیست توان کرد.

باب ششم : در عین الهر

فصل اول

در صفات آن

عين الهر جوهري مشرق ^۱ آبدار ، شفاف ، پر طراوت است که در دى نقطه مایل بزرقه مرئي ميشود که مقدار و رنگ نقطه مذكوره قریبست بمقدار ورنگ ناظر گربه که محل نور است . و اگر جوهري مذكور را بجانبي تحريك کنند نقطه مذكوره بر خلاف آن جانب حرکت کند . مثلا اگر جوهري بجانب یمين تحريك کنند نقطه بجانب يسار حرکت کند ، و اگر در وشنی بروی افتاد آبی مواج در و مرئي شود ، و هر چند در وشنی اقوى بود مواج آب مذكور و حرکت او اظهر و اجل باشد . و ضوه ازوی منعکس ميشود بجسمی قابل استضاعت که مقابله او باشد چنانچه از آئينه . و اگر عين الهر شکسته شود ، در هر جزوی از اجزاء او نقطه بصفة مذكوره ظاهر گردد .

فصل دوم

در سکان او

بعضی گفته اند [۲۶ ر] که کان عين الهر کان یاقوت است و او جوهري

۱ - م: مشرف

یاقوتیست، یعنی ماده او توجه با انحراف در سلک انواع یوقایت دارد، و بواسطه صادفی که مصادف او شده از صورت یاقوتی منصرف گشته و غالب برو رطوبتست.

فصل سیوم

در تعیین اقسام و قیمت آن

هر چند عین الهر سفید تر و شفاف تر باشد و نقطه مذکوره در اظهار واجل بود و حرکت هائیه او اسرع و اکثر، احسن و امن باشد. و حسن و شکل و کبیر حجم بمقیاس سایر جواهر موجب فضیلت و از دیاد قیمت ویست و قیمت عین الهر بعکس سایر جواهر در بلادهند که قریب عدن اوست اضعاف قیمت ویست در بلاد عرب که از معدن وی بعید است و گویند که در بعضی بلادهند که قریب معبراست این حجر را می پرسند.

قیفاشی از بعضی تجار روایت کرده که قیمة عین الهر در بلاد مغرب بمبلغ یکصد و پنجاه دینار فروختند که در بلاد عرب بعشر این قیمت نخورد، چه اعراب موازی مثقالی زیادت از پنج شش دینار نمی خورد.

و حکایت کرده اند که شخصی اسماعیل نام از عدن یمن متوفی شد [۲۶] پ در متروکات وی کیسه یافتند که در آن کیسه نگینی عین الهر بود در غایت خوبی، و کاغذی در کیسه بود که بر آن نوشته بود که این نگین در معتبر بمبلغ هفتصد فیلی خریده اند، و هر فیلی مساوی پنج دینار ملکی است، و هر دینار ملکی دیناری و دیگر دینار هصریست، و نگین مذکور را به هفت هزار درهم از تر که خریدند.

فصل چهارم

در خاصیت آن

از قیفاشی مرویست که عین الهر در کتب قدما مذکور نیست همانا

جديد الظاهر است، واجماع جوهریان بر آنند که حامل آن از چشم زخم
محمی است، وهندیان بر آنند که عین الهر جامع خواص باقوت بهرمانیست
و اختصاص بخواص دکر دارد مثل آنکه مال صاحب او نقصان نمی پذیرد
وازاین جهت آنرا بقیمت بسیار هیخرند.

باب هفتم : در لعل

فصل اول

در صفات آن

لعل چهار نوع است: ۱- سرخ^۱، ۲- زرد^۲، ۳- بنفش^۳، ۴- سبز که مشابه
زمرد بود. و گاه باشد که از قطمه [ای] پاره [ای] سرخ بود و پاره [ای]
زرد^۴.

واعل سرخ هشت صنف است ۱- کژدمکی^۵، ۲- پیازکی^۶، ۳- نمری^۷،
۴- لحمی^۸، ۵- عنابی^۹، ۶- بقمه^{۱۰}، ۷- ادریسی^{۱۱}، ۸- اکهپ^{۱۲}، و کژدمکی لعلی
است در غایت لطافت [۲۷ ر] و خوش رنگی و درخشندگی و پیازکی
منسوب است بقریه پیازک که در دامن کوهی واقع است که کان آن در
آنجاست. و لحمی لعلی است جمس رنگ. و اکهپ لعلیست سرخ تیره
بدرنگ. و در تحقیت هر یک از انواع دیگر بحسب قوّه صبغ و ضعف آن اصناف
کثیر الاختلاف مذدرجست.

از ابواسحق مروی است که لعل را به بقمه رنگ توان کرد، واعل تا
بنجاه شست مثقال یافته‌اند. و بر خردمندان جوهر شناس مخفی نیست که
گاه گاه میان اعل و باقوت و بیجاده و بلور رنگ کرده التباس می‌افتد و
تمیز میان لعل و ایشان بآنست که بیجاده از لعل اصلی است و بلور ملون
بسودن سفید شود، و اگر برابر آفتاب دارد بعضی سرخ نماید و بعضی
سفید، و باقوت را از آتش حسن و طراوت بیفزاید و بسوهان سوده نشود^{۱۳}،

وقلما از تشعیر خالی بود بخلاف لعل .

بدانکه نسبت لعل بیدخشنان بواسطه آن نیست که از آنجامیغیزد،
بلکه بواسطه آنست که از معادن بیدخشنان می آورند و میفروشند. ولعل
از منسوباب آفتاست .

فصل دوم

درگان آن

در ایام سابق لعل چون اسرار عشق مخفی بود وغیر عالم الاسرار
[۲۷ ب] بر آن اطلاع نداشت. در زمان خلافت عباسیان در ارض ختلان^۱
فحوای آیه کریمہ «اذ اذ لرلت الارض زلزالها» بهظمه و پیوسته زلزله غیف واقع
شد که از صولت اشتداد سکان آن بلاد رامضمن «یوم شدید صدر اشتانا»
وصفات الحال شده از مساکن بیرون رفته و شاخصی غیر اشخاص ناس در آن
اطراف و اکناف نماند و از بسیاری امتداد زمان زلزله و کثیر حرکت و
اضطراب ذهن مردمان را مصدقه «یوم بکون الناس کال فراش المبشوّث»
حسب حال گشته ، سراسیمه بهرسو میدوند . فرزند دلبند در خاک
مدلت و خواری افتاده گریه و زاری میکرد ، ومادر مهربان میگذشت
و او را میگذاشت و معشوق طناز با هزار کرشمه و ناز استعانت و
استمداد می نمود ، و عاشق جانیاز بحال او نمی پرداخت و پروای او نداشت.
ساعة فساعة صولت زلزله زیادت میشد و مردمان نمودار قیامت موعود
مشاهده می نمودند . در آن انتا فحوای «واخر جلت الارض اثقالها» بهظور
رسیده کوه «شکنان» از توابع ختلان شکافتہ شد و کان لعل بیدخشنان پدید
آمد و چون زلزله ساکن گشت قطعه های سنگ سفید که وعاء [۲۸ ر] لعلست

یافا نند که شکسته شده بود، و از هیان آن لعل بدخشان میدرخشد. خردمندان جوهر شناس لعل راحتیاط کردن داده اند که جوهری گرانبها است. بحکای کان دادند تا منک از آن جدا کردند لیکن در جلا دادن آن زحمت بسیار کشیدند و به بسیار چیزها آزمودند، اصلاح لامی پذیرفت^۱. ولعل بدخشان مشهور نبود تا بنوعی از مار قیشا که آنرا بر نجه خوانند جلا پذیرفت و مشهور جهان شد و حجم اصغر او عیه لعل کمایش حجم فندق است. و حجم اکبر آن موازی حجم خربزه است و حصول لعل در وعاء آن باین کیفیة است که در هیانه وعاء قطعه لعل کبیر تکوین می پذیرد و قطعه های حوالی آن قطعه بتدریج صغیر می شوند چنانچه ریزه لعل در اطراف وعاست و قطعه های مذکوره در میان حجری سفید که در میان وعاء مخلوق است بسان دانه های انار در میان شحم الرمان مر کوزند. و عاملان معادن لعل و وعاء بالعمل را عمل گویند و عمل زیاده از سه رطل ندیده اند. و تغایر زیاده از نه کان لعل بدخشان نیافته اند و بعضی کانها را نسبت کرده اند بشخصی که حافر آنست چون بلعباسی و سلیمانی و شریفی که از آن لعل بنفسجی خیزد وغیر آن وبعضی دیگر [۲۸ پ] نسبت کرده اند بقیه [ای] که در حوالی آن واقعست هانند پیاز کی. و چون معادن مذکوره را حفر نمایند در اول امر لعل سرخ هسته خرج شود، بعد از آن لعل زرد و شک نیست که لعل حجری یاقوتیست.

فصل سیوم

در تمیز انواع لعل و قیمت آن

اعلى و اعلى از اع لعل احمرست، و احسن و اوثمن اصناف لعل احمر

۱- م: آخر الامر بنوعی از مار قیشا ذهبی است که آنرا بر نجه خوانند جلا پذیرفت و لعل بدخشان مشهور جهان شد

کژد همکی است، بعد از آن پیازکی، و ارزل و ادون اصناف لعل احمر
لعل اکهپ است، و سایر اصناف متوسطاند و هیانه پیازکی واکهپ .
ازابی علی هفر بی مرویست که لعل عالی آنست که چون برابر آفتاب
دارند رنگ او برود و قیمت لعل کژدمکی یا پیازکی عجمی شفاف صافی
عالی که از مثاب و معایب خالی باشد قریب قیمت زمرد ذباپیست دانگی
دو دینار، و دو دانگ پنج دینار، و نیم هشققال ده دینار، و چهار دانگ بیست^۱
دینار، و پنج دانگ سی دینار، و هشققالی پنجاه دینار، و دو هشققال دویست
دینار، و سه هشققال پانصد دینار ارزد. و چون به پنج هشققال رسید قیمت آن
در ضبط نیاید، و هر کدام از مقادیر مذکوره که همسوح باشد قیمت آن
مضاعف شود، و قیمت تمری و عنای هر دیناری با چهار دینار^۲ آید، و
قیمت [۲۹ ر] بقیمی با دو دانگ و اکهپ را قیمتی زیاده نیاشد و بعضی
بر آنند که قطعه لعل کژدمکی یا پیازکی صافی شفاف رنگی عالی می عیب
که بوزن ده درم بود هشت هزار دینار ارزد، و اگر هشت درم شش هزار
دینار، و اگر شش درم چهار هزار دینار و اگر چهار درم بود دوهزار دینار
وهزار و پانصد دینار، و اگر سه درم بود هزار و پانصد دینار. اگر دو درم
بود از ششصد دینار تا هزار دینار^۳، و اگر هشققالی بود پانصد دینار، و
اگر درمی بود سیصد دینار، و اگر نیم هشققال بود دویست دینار، و اگر
دو دانگ بود صد دینار، و اگر دانگی بود سی دینار، و اگر سه تو سو بود
پانزده دینار، اگر نیم دانگ بود هشت دینار، و اگر تو سیی بود سه دینار،
و قیمت لعل عجمی نصف این بود. و قیمت لعل زعفرانی سیاه فام نصف قیمت
عجمی بود، و قیمت سایر انواع و اصناف بمقیاس با قیمت ازواج و اصناف

۱ - م : پنج ۲ - م : دانگ بجای دینار ۳ - م : بجای ششصد
دینار تا هزار دینار - هزار دینار و هشتصد دینار ضبط کرده است.

مذکوره معلوم نوان کرد.

از ثقایت هر ویست که را در اوایل ظهور بقیمت یاقوت هیچریدند، بعد از آن چون آزمودند و در ثبات و محکمی وزن از یاقوت کمتر بود عزت و قیمت آن کمتر شد.

حکایت کردند که قطعه لعل عالی کبیر الحجم آبدار شفاف ممسوح [۲۹ پ] در غایت خوش رنگی و درخشندگی بر سرم تحفه نزد شیر بیشه شجاعت و جوانمردی سلطان جلال الدین بر دند سلطان جوهریان ماهر در معرفت جواهر طلب نمود وایشان لعل مذکور را بمبلغ دویست هزار دینار در رشته تقویم کشیدند. سلطان چهار صد هزار دینار بصاحب تحفه داد و لعل در بیش تاج نهاد، بعد از آن تاریخ آن لعل را در خزانه انشیر و ان زمان قا آن خان دیدند، و جمعی از ارباب مهارت قطعه لعل بد رنگ بی اندام در چهارده مثقال که بر اون نقطه های سیاه بود بمبلغ پنجاه دینار قیمت کردند.

فصل چهارم

در خاصیت آن

لعل گرم و خشک است، و در مفرحت تقویت قلب کند، و فرح فزاید، و خون صافی کند، و اگر با خود نگاهدارند از احتلام محمی ماند، و خوابهای پریشان نه بینند، و اگر بر کود کان خرد بندند در خواب نترسند و بد خوبی نکنند، و اگر لعل صلاحیه کرده را با نبات و گلاب بیاشامند رنگ رخسار سرخ کند، و این خاصیت را از آن معلوم کرددند که عاملان معادن گاه کاه قطعه لعل پر طراوت را پنهان از هشر فان التقام میکنند و چون لحظه اضافه برین میگذرد و لعل در معده ایشان قرار میگیرد رنگ ایشان سرخ میشود؛ و فی الجمله خواص لعل قریب خواص یاقوت است.

فصل پنجم

در معايip لعل و بيان اموری که با آن مضرت میرسانند

معایip لعل از نقیب و غمامه یعنی کرد و تشهیر و تغیر لون در لعل هم عیب بود ، ولعل از بویهای تیز مانند بوی مشک و کافور، بی آب و بدنگ شود . واژ ملاقات با اشیاء تیز طعم ، طراوت و لطافت او زایل گردد . و از احتکاک باشیایی که ازوی اصلب باشد خسته شود دو داغ کیرد ، و محافظت لعل بسان محافظت هروارید باید کرد .

باب ششم : در فیروزه

فصل اول

در صفات آن

فیروزه را بحسب کان که مکن تکون اوست تقسیم باقسام و انواع نهوده اند و خردمند ماهر در معرفت جواهر هر قطعه را که بیند بشناسد که از کدام کاست . و فیروزه پنج قسم : نشابوری ، و غزنی ، و ایلاقی ، و کرمانی ، و خوارزمی . و غیر نشابوری را اعتباری چندان نیست ، بواسطه آنکه اقسام دیگر رخواتر کیباند و لطف و صفاتی زیاده ندارند و زنگ ایشان مانند حسن هزلغان هریف و سریع الزوال است ، و فیروزه [۳۰] نشابوری فیروزه صلیب الینه و صافیست که زنگ او تغیر پذیر نشد . و آن بهفت نوع است : ۱ - ابواسحقی که فیروزه بغایت رنگین شفاف صافیست ، ۲ - از هری که که قریب با بو اسحاقیست ، ۳ - سلیمانی که فیروزه شیر فام ، پر جلا و تست ، ۴ - زرهونی که فیروزه ایست که بر و نقطه های زرد ، اما بطراوت و حلاوت اقسام سابق نمیرسد ، ۵ - خاکی که فیروزه آسمان گونست ، ۶ - عبدالمجیدی که فیروزه رنگین صافی عالیست ، لیکن اندک هایه درشت اندام است ، ۷ - عنده لیبی که اندک مایه سیر فام است . و فیروزه در حالت صفوت هوا ، صافی و در حالت کدورت آن کدر باشد . حجم او در روز ابر اکبر از حجم در روز

صحونماید، و بعضی اقسام فیروزه رخوالتر کیب سفید فامست و چون این قسم را در روغن شیر اندازند رنگین شود. ایکن عنقریب رنگ او تغیر پذیرد و جو هریان این قسم را مسیحا خواند. و فیروزه دورنگ را ابرش کویند. و فیروزه صلب البنیه را بالماں سوراخ کنند و رخوالتر کیب بفولاد. واشباه فیروزه سه گونه است: هینا، اصم و خضراء که هر دور اسنک مها [۱۳۲]

با بعضی ادویه‌ها می‌سازند و معجون حسینی که آنرا بریز کویند.

و تمیز هیانه فیروزه واشباه آن بر جوهر شناس التباس ندارد و فیروزه بحسب زمان استخراج آن از کان منقسم می‌شود بقدیم و جدید، آب و رنگ قدیم متغیر^۱ شود و از آن جدید در هعرض تغییر و تبدیل باشد. و بعضی بر آنند که فیروزه فایق عالی خالی از عیوب زیاده از پنج درم نیافته‌اند، اگر چه فیروزه کمیز الحجم کثیر الوجود است، چنانچه از بعضی جوهریان مرویست که فیروزه ایلافی که وزن آن دویست درم بود می‌فرمختند و چون نیکو بود بلطف پنجاه دینار قیمت کردیم. و در تاریخ سلجوقیان مذکور است که چون البارسلا، مملکت فارس مسخر کرد، از قلعه‌اصلی حرقدحی پیروزه پیش وی آوردند که موازی دومن مشک و عنبر میگنجانید، نام جمیشد بخط گبران بر آن نوشته بودند. و کویند که بر تاج شاه داد گستر سلطان سنجر فیروزه بحجم سیبی بزرگ بود. و حکایت کردند که کان علم^۲ و ذکاء آصف برخیا که در زیر نگین خاتم سلطنت و داد گستری مستجاب الدعوه رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی سلیمان داود پیغمبر علیهم السلام بود، تخته از [۱۳۲] فیروزه داشت که سه نفر بر آن طعام خوردندی. و روایت کرده اند که در خزانه نوح بن هنصور صراحی

۱- م: آب و رنگ قدیم تغییر پذیر نشود

۲- م: حلم

از فیروزه بود که یک من و نیم گلاب گنجانیدی. و در نواحی نشابور جوهری شبیه فیروزه از کانی قریب بکان آن استخراج میکنند، و این جوهر را قطمه های کبیر هی باشد و از آن نرد و شترنج و کفچه و امثال اینها می تراشند، لیکن رنگ و طراوت آن زود تغیر می پذیرد، خاصه که دسومت بوی رسد و فیروزه از منسوبات زهره است.

فصل دوم

در کان فیروزه و تکون آن

فیروزه را در حدود ایلاق و نواحی غزین و مرز خوارزم و کوهی که میانه بزدو کرمان واقع است و کوهی که میانه نشابور و طوس است، قریب قریه نشان کانه است و بهترین آن کانه کوه نشابور است. و در کوه نشاور هفت کان واقع است که انواع هفت کانه فیروزه را از آنها استخراج میکنند و بهترین آنها کانیست که خلف خلیل پدر اسرائیل صاحب نفس قدسی ابوالایسا اسحق نبی صلوات الرحممن علیه اظهار و افشاء آن نموده، و آنرا کان اسحاقی و ابواسحاقی گویند، و بونترین آنها کانیست که آنرا کان عندلیب گویند. و چون فیروزه را از کان [۳۲] بیرون آورد. بچرخ یا سنک بسایند، و بعضی رانگین و بعضی راطرملح سازند. بعد از آن بسنک نرم و چوب بید آنرا جلا دهند.

از بلیناس روایت کرده اند که ماده فیروزه ترجمه بصورت نحاس دارد و بواسطه مصادقت حرارت و یبوست متحیر شده و از خسته^۱ (کذا) نحاسیه بازرسته و در سلک جواهر اند راج بافته، پس فیروزه حجری نحاسی باشد. و از بعضی حکما مروی است که ماده فیروزه ابخره نحاس است و مصادقت یبوست سبب اسود او و استیلاه حرارت سبب احمرار اوست و

از امتزاج سواد و حمرت زرقه که گونهٔ فیروزه است نولد می‌باید.

فصل سیوم

در تمیز انواع فیروزه و قیمت آن

اعلیٰ و اعلمی و اقسام فیروزه نشابوری است، و احسن و امن انواع نشابوری ابو اسحاقی، بعد از آن ازهري، بعد از ازهري سليماني، و بعد از سليماني زرهوني^۱ و بعد از زرهوني عبد المجيدی. و ادون و انزل انواع مذکوره فیروزه عنديبي است و بهترین اقسام بحسب رنگ سیر^۲ تلخ فامست، بعد از آن شير فام، پس آسماني، و بحسب شكل نزد اهل خراسان و هماوراء النهر بيکاني^۳ و نزد اهل عراق و شام مسطح، و نزد اهل خط^۴ طرملح است. و طرملح فیروزه است که منگی غریب با وی آمیخته بود و آنرا سنگ غریب به حک املس کرده جلاداده باشند (کذا)، و خطائیان سنگ غریب را سیاه کنند وزیور بقان و بت رویان از آن سازند. و فیروزه فائق عالی باید که نرم اندام و آبدار و مشرق و صافی باشد، و ریزه فیروزه را شدر^۵ خوانند، و در بغداد و شام عزیز دارند.

وقطهٔ فیروزه ابو اسحاقی یا ازهري رنگین صافی عالی که از معایب خالی بود و وزن آن نیم مثقال باشد مبلغ هفت دینار تا ده دینار ارزد، و اگر يك مثقال بود بیست دینار تاسی دینار، و اگر دو مثقال بود پنجاه دینار تا هفتاد دینار، و اگر سه مثقال بود صد دینار تا صد و پنجاه دینار، و قیمت شیر فام هر دیناری تا پنج دانگی آید. و اگر فیروزه میانه بود هر دیناری بادانگی، و فیروزه ریز میان را چندان قیمتی نمی باشد.

۱- م : زرمونی ۲- م : سبرملح
۳- شاید ، پیکانی ۴- م : سدر

فصل چهارم

در خاصیت آن

اکثار نظر بفیروزه تقویت بصر میکند و از اجزاء کمال الجواهر است، و کسی که باعده در فیروزه نگاه کند آن روز بشاط و شادمانی برو بگذرد، و گویند که حکماء سابق در هنگام رؤیة ماه نو بفیروزه نگاه میکردن، و [۳۲] کسی که فیروزه با خود نگاه دارد بر دشمن ظفر یابد و در نظر مردمان عزیز باشد و از چشم زخم محی ماند. و از اینجهة فیروزه را حجر الفلامه گویند. و گفته اند که حامل وی از قتل محی ماند. و در روز نوروز یعنی روز اول فصل بهار که نرگس شهلا طبق سیمین پر زر کند و نسیم صبا خریطه پر زر غنچه راسر بگشاید دست قدرت از جیب شاخه ها شاخه های سیم است خراج کند^۱ و سو سن آزاده سر کیسه سبیکه زر باز کند، بلبل از هنبر شاخ منشور خلافت گل برخواند، واشجار باع در اهم از هار برو نشار کنند، مار خار از دوش گل ضحاک سر بر آرد و اگهیان گنجی شود که در میان غنچه نهاده اند، بیاز بهار از گلهای^۲ رنگار نک چهار سوی چمن را آذین بندد، و عطار باع از بویهای گوناکون مصاربان شمال و صبا را بضاعت داده بهرسو فرستد، نسیم بهار قلمه استوار غنچه گشاید و خنجر آبدار خار حامی گل حمرا شود، سپر زرین قبة گل پیش تیر باران ابر بهار دارند، و کلاه شش ترک غنچه بر تارک شاخصار نهند، سلاطین ابران زمین جواهر ثمین بویژه فیروزه در مجالس بهشت آئین احضار کنند^۳ [۳۲ پ]

وازن نظاره جوهر آینه بصر را جلا دهند، بعد از آن کاسه های شربت سلسیل صفت اندازند، و از دست ساقیان زیبامناظر حوراییکر شربت مذکور تجرع نمایند، و این عمل بر خود همارک دانند و با آن^۴ نفأیل کنند.

۱- م : از جیب سا خسار سیم است خراج کند ۲- م : خلیلیهای

۳- م : جواهر ثمین ۴- م : تناول کنند و میل بفیروزه بیشتر نمایند

فصل پنجم

در بیان اعریق چندگه بفیروزه مضرت هیرسانندو گیفیت حفظ آن از آب و هوای حمام آب فیروزه برود، و از ملاقات روغن طراوت آن زایل کردد، و از نم و بویهای تیز با آن زیان رسد، اما پیه و دنبه فیروزه را سودمند بود، و از اینجهت طراوت و لطافت او در دست قصابان زیاده شود، و محافظت فیروزه مانتد محافظت در باید کرد والعلم عند الله.

باب نهم :

در پازهر و سایر احجار حیوانی

جمعی بر آنند که لفظ پازهر در اصل پاک زهر بوده بمعنی پاک کننده زهر و بواسطه کثرت استعمال حذف کاف کرده‌اند پازهر می‌گویند.

فصل اول

در صفات آن

پازهر دو جنس است: ۱- کانی^۱، ۲- وحیوانی و پازهر کانی پنج نوع است: ۱: زرد، ۲: سبز، ۳: خاکی^۲، ۴: منقوط بسان ختو، ۵: سفید صافی و بر آن نقطه‌های متفاوت از رنگ‌های مختلف می‌باشد^۳ و قطعاً یکر نگ کمتر اتفاق می‌افتد. و حجری رخوا محلک است که [۳۴] از آن نردو شترنج و دسته کارد و غیر اینها می‌تراشند. و اگر نوعی از پازهر اخضر که بر نگ ساق چغندر بود در آتش افکنند سیاه شود، و در آن چیزی باشد که نسوزد^۴ و کرمانیان آنرا مخاط شیطان گویند.

و در پازهر حیوانی خلاف است، جمعی بر آنند که آن سنگی سبک، سست^۵، رخوا محلک است که گاه سیاه و گاه زرد و گاه خاک رنگ بود، و بر آن نقطه‌های کوچک^۶ رنگارانک باشد، و سوده آن سفید بود، و آنرا

۱- نقطه‌ای رنگی مختلف می‌باشد.

۲- م: بسوزد ۳- م: کلمه سست راندارد ۴- م: «بود» اضافه دارد و

«رنگارانک باشد» ندارد

زیاده از سه مثقال نیافته‌اند، و جمعی دیگر بر آنند که پازهر حیوانی دو قسم است: ۱- بقری، ۲- وشائی. پازهر بقری سنگی زرد نرم گردست بسان زرده تخم مرغ و آنرا از^۱ دانگی تاچهار درم یافته‌اند. و پازهر شائی سنگی سبز رنگ است که آنرا حجرالتیس گویند. و پازهر حیوانی را الشباء هیسازانند چنانچه میانه پازهر و ایشان اشتباه می‌افتد، و تمیز از اشباها با نیست که داغ درونگیر دور نک او مایل به کمودت نیست و برونقطه‌ها هاست^۲ و سوده او سفید است، بخلاف اشباها، و پازهر از منسوبات قمر است.

فصل دوم

در مقاصات و کیفیت تکون آن^۳

کان پازهر کانی در اماکن بسیار نشان میدهد، اما کان مشهور آن در افاسی چین [۴۳۳] و هندوستان است.

از تیفاشی هرویست که در هیانه جزیره ابن عمر^۴ و شهره وصل در موضعی از اقلیم رابع که طول آن «عز» و عرض آن «کز» درجه است بکانی رسیدم که از آن کان پازهر سفید که برونقطه‌های پررنگ بود است خراج می‌نمودند و قطمه‌های یک من و دومن از آنجا مسته خرج هیشد.

و گویند که از کان زمرد قطعه‌های پازهر کمیرالحجم بیرون می‌آید که از آن خانه‌ها میتوان ساخت.

و در مکان تکون پازهر حیوانی خلاف است، جمعی بر آنند که در زمینی از حدود چین که از کثرت همار آمد شد صبا و شمال دشوار است و از بسیاری آب روان چنانچه بر روی عاشق مجھور از هر سویی رودی

-۱- م : از دو دانگی تاچهار دانک یافته‌اند -۲- م : نیست

-۳- م : در کان پازهر و کیفیت آن

-۴- م : ابن عمر و شهره وصل

میرود، گوزنان هارخوار بسیار هست، و چون از بسیاری خوردن هاران حرارت بر مزاج گوزنان استیلا یابد در آب غوطه خورند چنانچه ایشان را غیرسر از آب بدر نباشد، وزمانها در آب توقف نمایند، درین اثنا بخاری ازاعضای ایشان برخیزد و رو بسوی دریچه چشم ایشان نهد و چون با آنجا رسد با آب انقلاب یابد و بسان اشک بیرون آید و در آن حفره‌اه که در گوشه‌های چشم‌های گوزن واقع است گردشود، چون گوزنان از آب بیرون آیند و برودت‌هوا در گوشه‌های چشم‌های ایشان [۳۵] تأثیر کند، آب مذکور متوجه رونجومد گردد، و چون این عمل مکرر واقع شود حجر مذکور کبیرو نتیل شود و بیفتد.

و جمع ثانی بر آنده که بازهربقري در مراره گوزن، و بازهرشاتی در جوف نوعی از گوسفندان وحشی که در حدود فارس هی باشند تکوف می‌پذیرد.

فصل سیوم

در تعییز اقسام و قیمت آن

با زهر حیوانی از بازهر کانی و بازهربقري از شانی احسن و امن است. واژه نگهای بازهر، اخضر بر نگه ساق چغندربهتر بود، بعد از آن قوه زرد سبز فام^۱ که آنرا عسلی خوانند از قوه همه بیشتر باشد، و بعضی بر آنده که بازهر زرد رنگ تلح طعم که سخت سست و سبک باشد و برو نقطه‌های کوچک بود و کهنه نباشد در تأثیر اقوی بود.

و امتحان جودت بازهر بچند نوع توان کرد، یکی آنکه چون بازهر بسایند و در شیر ریزند به بندد، نوعی دیگر آنست که چون آنرا در دنب عقرب بمالند عقرب نگزد، واگر بگزد مؤثر نباشد. و نوعی دیگر

۱- بعد از آن بازهر زرد سفید فام که آنرا عسلی خوانند.

آنکه مقدار دوجو پازهر با آب بسایند و در حلق افعی ریند در حال^۱ افعی بعیرد. و نوعی دیگر آنکه چون قدری از آن بخورد جوجه مرغ دهنده افعی بروی بکمارند تا اورا بگزد جوجه بسلامت بماند. و پازهر کانی چندان قیمتی ندارد [۳۵ آپ] چه موازی شصت درم بیک در هم نقره میخورد و پازهر حیوانی به بهاء حمراء باشد.

فصل چهارم

در خاصیت آن

چون پازهر سفید کانی با آب بسایند و بر عضوی که بواسطه ضربه با سقطه متألم باشد طلا کنند از الله الام و منع ورم نماید. و اگر پازهر کانی زرد بسایند و در موضع زخم عقرب بمالند نافع بود و اگر کسی زهر خورده باشد یا حیوانی ذوسم اورا گزیده باشد مقدار دانگی پازهر حیوانی بخورد زهر از بدن او بطریق عرق بیرون رود. و بعضی مردمان بر آنند که چون پازهر حیوانی صحیح الامتحان بر موضع گزیدن گزندگان به بندند آن موضوع بچسبید و تازمانی که سم بتمامه جذب ننماید از آن محل جدا نشود. و چون مسموم پازهر را در دهان گیرد سم بقی دفع شود و سایر اقسام پازهر خواه کانی و خواه حیوانی در مسموم سودمندست.

فصل پنجم

در سایر احجار حیوانی

در کتب قدما مسطور است که مارمهه ره سنگی خاکستر رنگست از جنس پازهر که از قفای مارهای کبار استخراج می‌کنند. و مادام که در درون پوست بود نرم اندام باشد، چون آنرا بیرون آرند و برودت هوا درو تأثیر کند متهجحر گردد، و بحسب شکل مانند خایه خروس بیضی بود

۱- در ساعت

[۳۶] و گاه باشد که خطی برو کشیده باشد. اگر آنرا بر پلاس سیاه بمالند سفید شود و اگر بر موضع زخم مار به بندندز رتاب از آنجا روانه گردد، دمه ره بر محل زخم چسیده باشد، تا تمام زهر بیرون آید، بعد از آن بازافتند. و اگر با خود نگاهدارند زهر کمتر کار کند. و در دگر زهرها سودمند است. و اگر بسایند و بر موضع زخم مار طلا کنند زهر بیرون کشد. و مهره که معتمد بود بسیار عزیز الوجود و کثیر القيمة باشد. اما درین روزگار مهره مار ندیده اند، و شیوه آن از سنگ مریم که سنگی بقدرت می تراشند، و سنگ مریم نیز پلاس سیاه سفید می کنند، بواسطه آنکه این خاصیت از نرمی همه و درشتی پلاس است. و در سنگ مریم این صفت است.^۱

حکایت کردند که محمد مذکور یا مار مهره را منکر بود، روزی شخصی هاری به مجلس سلطان آن روزگار آورد، و در قلای آن مار، مهره خرد بود، مار را کشت و قفاء او شکافت و مهره بسلطان فروخت. محمد ز کریا انفعال یافت، با آن شخص دوستی آغاز کرد. روزی در اثناء مستی ازو پرسید که آن مهره چگونه تعییه کردی؟ آنسخن گفت که قلای مار شکافتم و سنگ مریم در روی نهادم و دوختم و مدتی گذاشتم تا جراحت اندمال یافت، بعد از آن آوردم و بسلطان فروختم.

و خرمهره [۳۶ ب] سفید بزرگ درشت اندام است که برو دانه های بود و در شکل بمار مهره قریب است و در قلای بعضی خران بمیانه گوشت و یوست تکون هی باید، و کم خری را مهره بود. و خرمهره زهرهارا نافع و مسحوق آن بمدقوق دهندو قیمتی ندارد زیاده.

از هعلم اول مروی است که حجری آسمان گون که در سنگدان

۱- م: نیست

خروس تکون می‌باید، چون بر کودک بندند در خواب فزع و اضطراب نکند، و اگر مرد با خود نگاه دارد انکییر ماه (؟) کند، و اگر بر مصروع بندند نافع آید.

وحجری که در مراره بقر می‌باشد اگر سحق نموده در چشم کشند تقویت بصر کنند و از نزول آب آئینه دیده خراب نشود، و ریک مشانه آدمی راهمین خاصیت بود و به بیاض چشم نافع بود.

از دیسقوریدوس مرویست که حجری که در جوف بچه خطاف حامل میشود اگر بر بازوی مصروع بندند، صرع او زایل گردد، و در جوف او دو سنک تکون می‌باید، یکی بکرنگ و یکی بچند رنگ، و هر دورا در پاره پوست گوساله باید نهاد که بر بازوی مصروع بندند.

باب دهم : در عقیق

فصل اول

در صفت آن

عقیق هفت نوع است: ۱- سرخ جگر گون^۱، ۲- سرخ کلگون، ۳- زرد، ۴- سفید، ۵- سیاه، ۶- ازرق، ۷- دورنگ. و طبع عقیق با وجود شدت صلافت [۳۷ ر] از دسومت خالی نیست و ازین جهت نقشهای باریک بر آن توان کرد، و ازو طرایف^۲ می‌سازند مانند کمر و انگشت‌ترین و دسته کارد و نگین و مستولی برو آفتاب است.

فصل دوم

در گران عقیق و گیفیت تکون آن

کان عقیق در نواحی صنعا^۳ و عدن از بلادیمن و در حدود هند و روم و قریب بصره از عراق عرب نشان میدهند و ماده اوز و بسوی صورت با

۱- اصل: خون ۲- م: ظرایف ۳- م: صفا

قیمت یاقوت دارد، و بواسطه امری که منع از صورت یاقوتی میکند بلباس عقیقی قناعت کرده، پس عقیق حجری یاقوتی بود.

فصل دوم

در تمیز انواع و قیمت آن

عقیق زردصافی شفاف بهترین انواع است، لیکن اعراب ترجیح سرخ صافی شفاف بر سایر انواع می نمایند، و رومیان ترجیح زردی که هایل بسرخی باشد، وازرق از سیاه بهتر بود و سفید از همه بدتر باشد. و بحسب کان عقیق یمن از سایر اقسام اعلی و احسن، و عقیق هند از لواحدونست، و قیمت انگشت‌ترین از عقیق موازی چهاردرهم، و قیمت نگینی درهمی، و قیمت دسته کاری کما یک دینار است. و قیمت بر عقیق سرخ افاده وغیر سرخ وزر درا قیمتی زیاده نیست. و بواسطه بسیاری، عقیق را [۳۷ پ] قیمت بسیار نیست.

فصل چهارم

در خاصیت آن

عقیق گرم و ترست بطبع خون، و جمعی بر آنند که گرم و خشکست، و بهرنوع از انواع عقیق مسوک کنندز نگ دندان از اله کند و دندان سفید گرداند، و منع بیرون آمدن خون از اصول اسنان کند. و تختم عقیق احمری که بر واژسفیدی خطها باشد منع بیرون آمدن خون از سایر اعضاء نماید. و زنان دائم الطمس^۱ را بسیار نافع بود. و اگر عقیق با خود نگاه دارند از دشمنان هر اسان نشوند و بریشان فیروز باشند، و اگر شخصی سرخند سبک سر با خود نگاه دارد، آن خصلت ازوی زایل گردد، و اورادر نظر هرمان شکوه و وقار حاصل شود و اگر عقیق سوده بر هوضعی پاشند که خون ازان محل باز نایستد خون از آن محل باز ایستد، و اگر عقیق

۱- م: در صفات آن ۲- م: دائم الحیض

رومی سوده بعیل در چشم کشند؛ سفیدی که عارض چشم باشد از اله کند و روشنی بیفزاید و نگاه داشتن عقیق بر خود هبارک دانند و با آن تفال کند.

باب یازدهم

در بعض اشیا یا قوت یعنی بشش و بیجاده ماده پیج

فصل اول

در صفات آن

بنفس چهار نوع است: مادینی که سرخ و روشن شفاف و صافیست و بعض جوهریان در وجه تسمیه آن باین اسم چنین گفته اند که این حجر مشابه تمام [۳۸ ر] با یاقوت احمر دارد و چون اورا بدون قیمت یاقوت در رشته تقویم میکشند گوئیا بزبان حال یادینی میگوید. و رطبه که سرخ است^۱ سیر و بنفسجی که سیاهی است که برو حمرتی مشوب بزرقه مطیف و مستعملیست و استاد است^۲ (کذا) که زردی دو شنست و جمیع اقسام بنفس بلعل نزدیک است، لیکن بنفس ازلعل بکبودت امیل است. و بیجاده سنگی سرخ رنگ آبدار است که بسرخی وی رنگ بنفسجی مطیف و مستعملی است و اکثر افراد او را لمعان نیست، و بعضی را که لمعان حاصل است چون با بطانه ترکیب کنند، لمعان او زایل کردد. و اگر خواهند که لمعان او باقی ماند در شیب آن حفره [ای] بکنند و یک یکی را به حفره اسفل لمعان باقی هاند، این هنگام مشابه تمام با یاقوت دارد، و فرق میان ایشان با آنست که یاقوت از وانقل است و اگر یاقوت را در دهان گیرند سرد نماید و تشنگی بشانند بخلاف بیجاده.

و ماده پیج سنگی شدید الحمره است که مشابهه تامه به بیجاده دارد، لیکن سرخی او هایل بسیاهی است، و از بیجاده سست ترست، و

۱- م: بطنه ۲- م: اشناست

تا حفره عمیق در شیب آن نمی کنند آب ندارد، و این سه جوهر از منسوبات آفتابند.

فصل دوم

در گان ایشان

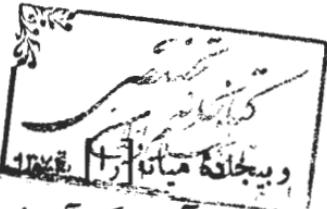
کان بنفس [۳۸] کان لعلست، و کان بیجاده و ماده پیچ در حدود بدخشان قریب کوه تنگستان^۱ واقع است، واز کان مذکور تا کشمیر ده روز راه است، واکثر بیجاده آن کان شهر کشمیر برند، و بیجاده هم - چون لعل در غلاف بود، و بیجاده در کوه راه هون هم می باشد، و چون بیجاده را ز کان بیرون آرند تاریک و بی آب بود، بعد از آنکه اورابتر اشند آبدار و شفاف شود، و هر یک از این جواهر ننانه حجری یاقوت است.

فصل سیوم

در تمیز انواع و قیمت آن

بهترین انواع بنفس با دینی^۲ است و قیمت مثقالی ازاوموازی دو دینار زرست، بعد از آن رطبی، و قیمت آن نصف قیمت بادینست؛ بعداز رطبی استادشت بود و قیمت آن نصف قیمت رطبی است. و کمترین انواع بنفسجی است و قیمت آن نصف قیمت استادشت است. و فی الجمله قیمت بنفس کما بیش دفع قیمت لعلست و هر چند سرخی بیجاده فزو نتر بود و شماع و لمعان او بیشتر باشد بیجاده خوبتر بود و بیجاده بدخشی از هندی احسن و اجدود است و در قدیم الایام بیجاده را قیمتی تمام بود؛ چون لعل پدید آمد قیمت بیجاده شکسته شد و بعضی جوهریان بر آنند که قیمت بیجاده خوش رنگ کثیر الشماع مساوی قیمت لعل عالی و قیمت بیجاده میانه مساوی قیمت لعل نازلست و بعضی دیگر [۳۹] بیجاده عالی از معاویب را بقیمت لعل میانه

۱- شاید: اشکنان ۲- م: ماده هنی



و بیچاره میان اینها لعل نازل در سلک تقویم میکشند؛ و بهترین اقسام هاده پیچ آنست که آب او بیشتر و احتیاج او بحفره کردن اسفل کمتر بود و قیمت او از قیمت بیچاره کمتر بود.

فصل چهارم

در خاصیت ایشان

چون بنفس در زمان سابق نبوده حکما خاصیت آن بیان نکرده‌اند؛ و بیچاره حار یا بس است. لیکن حرارت و بیوست آن از حرارت و بیوست یاقوت کمتر است.

اگر کسی را استسقاء دمایی بوده باشد مقدار چهار جو بیچاره سوده بخورد شفا یابد، و اگر بیچاره را با خود نگاهدار ندخواب پریشان نه بینند. و اگر برمهی سر یا ریش بمالند تا گرم شود، بر گ کاه واشیاه آن جذب نماید. و اگر برابر آفتاب دارند و نیز در اونگاه کنند مزاج چشم تباہ کند و رمد طلاری شود، و اگر حیوانات ماده؛ ماده پیچ یا بیچاره به بینند، رغبت جماع کنند.

باب دوازدهم: در جزع

فصل اول

در صفات آن

جزع چند نوع است: بقر اوی و حبسی و غیر اینها. و رنگ آن چهار گونه بود: سفید و سیاه و سرخ و هر کب از الوان مختلف. بقر اوی سه طبقه است: طبقه اول سرخی غیر شفاف [۳۹ آپ]، بعد از آن طبقه سفید شفاف، بعد از طبقه سفید طبقه بلوری شفاف. و حبسی هم سه طبقه بود: دو طبقه که آن ها سیاه بسان شبق و طبقه میانه سفید. و هیچ سنگ جز الماس: یاقوت از جزع اصلب نبود؛ با آنکه بحسب وزن قریب عقیق باشد.

و بر بعضی جزءها خطها باشد، بعضی تمام و بعضی ناتمام، و گاهه باشد که از تقاطع خطها صورت مرغی یادا به تمام یاناتمام پدید آید. و از جزء مهرها و کمرها و نگینهای غیر اینها سازند، و جزء از منسوبات نیز اصغرست.

فصل دوم

در کان جزع

کان جزع بسیارست، لیکن کان در مکان اعلی و احسن است، حدود چین و نواحی طق (کذا) و یمن. اما چینیان استخراج جزع از آن نمی‌کنند و جزع حجری یاقوت است.

فصل سیوم

در تمیز انواع و قیمت آن

اجود انواع جزع آنست که طبقات او بحسب غاظت و رقت متقارب باشند و از خشونت و زخم بسلامت بوده، آبدار و شفاف و مناسب الوان بود، و چون مائیه بقر اوی زیاده از مائیه سایر انواع جزع است، ترجیح بقر اوی بر باقی انواع می نمایند و جزع در ولایت مغرب مستعمل است و موازی مثقالی بدو در هم ناصری می خرند. و در دیگر بلاد بواسطه شامتی که دارد استعمال نمی‌کنند و قیمتی [۴۰] زیاده ندارد.

فصل چهارم

در خاصیت آن

اگر یاقوت را بجزع^۱ سوده جلا دهنده طراوت و صفاتی آن زیاده شود، و مذهبان مهره زربان کنند. اگر جزع در موی^۲ زن آبستن پیچند و ازاو بیاو ازند زادن بر او آسان شود و منع سیلان خون نماید، و اعراب

۱- م. اگر جزع را بیاقوت جلا دهنده. ۲- م: موی سر زنان

بعز ع قسام ^۱ می نمایند و اصلا آنرا نگاه نمیدارند و میگویند کفاک
شاهد علی شامه ^۲ اشتقاق اسمه من الجزع . و همچنین اهل چین بجزع
قسم ^۳ میگنندواز اینست که استخراج آن از کان نمیگردد . و حکام یمن
نیز التفات ب آن نمی نمایند و نمیگذارند که در خزانین ایشان مخزون
سازند .

از معلم اول درویست که حامل جزع مهموم بود و خوابهای بریشان
بیند و خون برواستیلا یابد و با مردمان خصوصت کند .

باب سیزدهم : در مغناطیس

فصل اول

در صفت آن

مغناطیس چهار قسم است : مغناطیس آهن که مسمی با آهن رباست ،
مغناطیس نقره ، و مغناطیس طلا و مغناطیس ارزبر .

آهن ربا سنگی تیره نقیل است که جذب آهن میگردد . از معلم
اول درویست که هاده آهن ربا عینه هاده آهن است لیکن بواسطه مصادف
حرارت ویبوست غلظت پیدا کرده [۴۰ پ] و قبل از اکتساب کسوت
حدیدی انجام داده و میان آهن و آهن ربا بواسطه اتحاد ماده و تقارب
امزجه تناسب طبیعی و قماشی جبلی هست بمرتبه [ای] که آهن ، با جذب آهن
میگردد و آهن بوی ملخص میشود ، و بلکه آهن با آهنی ملخص میشود که به
آن ربا ملخص باشد . مثلا اگر طرف سوزنی به آهن ربا التصاق یابد و سوزنی
دیگر را بر طرف دیگر سوزن اول نهند با آنجا ملخص شود . و همچنین
سوزن سیوم و چهارم و پنجم و اگر مقداری آهن در میان طبقی نهند و قطعه
آهن ربا در شب طبق به رسو گردانند ، آهن در میان طبق نیز بسمت وی

حر کت کند. واگر آهن ربا در آهن بمالند موادی نیمداشک آهن بتنزدیک آن برند آهن آنرا جذب کند. و همانا ماده مغناطیس نقره، ماده نقره، و ماده مغناطیس طلا، [ماده] طلا؛ و ماده مغناطیس ارز بر ماده ارزی بر است. و بواسطه سببی که مذکور شد در آهن ربا، ایشان جذب ارزی بر و طلا و نقره میکنند. مؤید این معنی آنست که الماس حجری ذهبی است و جذب ذهب میکند، چنانچه گذشت.

واگر آهن ربا را با آب دهن روزه دار تر کنند یا در آب سیر یا در آب پیاز اندازند یا سیر بسیار در او بمالند قوت جذب او ضعیف شود. [۴۱] و شاید بمرتبه [ای] رسد که جذب آهن نکند. واگر در میان سرکه و خون بز اندازند و بعضی گفته اند که سروز گذارند باز قوت یابد و جذب آهن کند و گویند که سنگی برنگ [آهن] ربا هست که آهن از وی مرب [Herb] می نماید. و بعضی بر آنند که اگر روغن زیست در آهن ربا بمالند آهن ازاو بکریزد.

ومغناطیس نقره که آنرا حجر القبور گویند سنگی سفید است که به بسفیدی وی غیرتی آمیخته است و مطلقاً بز بدال بحر (کذا) ماند و بمرتبه [ای] سبک باشد که بر بالای آب بایستد و موادی ینچ و قیه حجر القبور از پنج گز مسافت نقره سوی خود کشد.

ومغناطیس طلا سنگی زرد است که زردی او بغیرتی ضعیف آمیخته بود و جذب ذهب کند چنانچه آهن ربا جذب آهن نماید.

بعضی مردمان بر آنند که قوت او در جذب ذهب بمرتبه ایست که از دو سه گز مسافت زربسوی خود کشد.

و مغناطیس ارزیز سنگی صلب کریه ارا بحه است که جذب ارزیز
می‌کند.

فصل دوم

در کان آهن ربا

قریب صنعا وحدود هندستان و نواحی زابلستان و دیگر محلهای
کان آهن ربانشان میدهند، وازمعلم اول مرویست که در بحر [۴۱] مغرب
کوهی است، در آنجا کانهای آهن ربات که چون کشته با آن نزدیکی
رسد هر آهنی که در کشته باشد بسوی خود کشد و از این جهت بکشته
میخ نمیزند که در آن نواحی عبور دارد. و هر آهن ربا که در اعلی کان
نکون یابد قوت جذب او زبون بود، و هر چه در اسفل آن نکون یابد جذب
او افزونتر باشد.

فصل سوم

در تمیز اقسام و قیمت آن

آهن ربا رنگهای مختلف می‌باشد، واز هر هس حکیم مرویست
که بهترین رنگهای آهن ربانسیاه سرخ فام یاخا کستر فام است. و هر آهن ربا
که در جذب آهن اقوی بود، و با آنکه کثیف باشد بسیار نقیل نبود
اسرف و اعلی باشد. و موازی وقیه از چنین آهن ربا را کمایش دیناری
طلبا کنند. و اعلی اقسام مغناطیس ارزیز و نقره و طلا آنست که در جذب
ایشان اقوی بود، و ایشان را بواسطه ندرت، قیمت متعارف نیست.

فصل چهارم

در خاصیت آن

آهن ربا گرم و خشک است. اگر کسی خرد آهن خورده باشد و
آهن ربای سوده با شیر یا آب^۱ فاتر بیاشامد آهن ربا خرد های آهن را
۱- نیم گرم فاتر

جذب نموده باخود بیرون آرد . و اگر از [۴۲ آهن ربا قلاده سازند
نقرس و مفاصل را سود دارد . اگر دردست گیرند علت کزان را نافع بود .
و اگر زن در هنگام زادن بدست گیرد با آسانی بزاید . و اگر پیشکان در بدن
بماند یاسرن شتر در رگ شکسته شود و آهن ربا بر آنها بندند بی گزند
بیرون آرد . و اگر به تیغ زهر آب داده زخمی بکسی زند و آهن ربا
خرد سوده بر آن پراکنند مضرت زهر دفع کند .

و مفناطیس نقره بقولی بارد یابس است و بقولی بارد رطب ، اگر
بعوضی که موی باشد بمالند موی بسترد . اگر بر توشه سایند از اله خط
کند . و اگر بسوده آن روی بشوند ، روی را پر طراوت کند ؛ و اثر آبله
بیرد . و اگر در جراحت استعمال کنند ، انبات لحم کند . و اگر خرد نقره
بجنسي دیگر آمیخته شود با آن تمیز توان کرد .

و مفناطیس طلا حار یابس است . اگر خرد زر با جنسی دیگر مخلوط
شود ، این حجر را بر آن بمالند خرد زر بتمامه جذب کند .

و مفناطیس ارزیز تمیز ارزیز از اجناس دیگر توان کرد .

باب چهاردهم: درسنیاده

فصل اول

در صفت آن

سنیاده سنگی صلب ، مشهور است [۲ ب] که در آهن و فولاد آب
داده اثر کند ، واژیشان منتأثر نشود . و اگر میانه سنیاده واشیاه آن اشتباہ
واقع شود تمیز باین صفت توان کرد . و سنیاده بالماس قربست بغایتی که
جماعتی بر آنند که نوعی ضعیف از الماس است .

وسنیاده دو نوع است : نوعی بسرخی زند و نوع دیگر بکبودی . و
غیر الماس از جواهر در او اثر نمیتوانند کرد ، بلکه ازاومتأثر شوند ، و

در سنباده سعیتی هست که بواسطه آن سعیت تفرق اجزاء اشیاء صلب میکند و مستولی بر سنباده آفتاب است.

فصل دوم

در کان سنباده

کان سنباده در اهاکن بسیار واقع است، هنلا زنگبار وهندوستان و سیواس و کرمان و جبهه و نوبه و احسن و شهر آنها کانهای نوبه و سیواس بود، و کیفیت تکون سنباده قریب بکیفیت تکون العاس باشد.

فصل سیوم

در تغییر انواع و فیمت آن

اعلی انواع سنباده کبیر الحجم نوبی است و موازی و قیه [ای] را کمابیش در همی ناصری قیمت کنند، بعد از آن سیواسی را.

فصل چهارم

در خاصیت آن

سنباده در درجه ثانیه بارد است و در درجه ثالثه یا بس است. چون سنباده بسوژند و بسایند و بر پیشنهای کهنه پیاشنده سودمند [۴۳ر] بود. واکر سنباده سوده در دندان بمالند دندانرا جلا دهد. سنگهای سخت بسنباده سایند و صیقل شمشیر و کارد و امثال آنها با آن دهنند.

باب پانزدهم : در دهنده

فصل اول

در صفت آن

دهنه سنگی سست سبز است که از اورنگز نگار^۱ میدرخشد و بر او خطهای سیاه یا سرخ بود و بعضی بر آنند که در ترکستان دهنده سرخ بر نگ ياقوت احمر تکون می پذیرد.

۱- ذنگاری

ودهنۀ سبز پنچ نوع است . سبز سیر، سبز ریحانی، سبز سیاه فام، و سبز سفید فام، و سبز زهردی که در طراوت و درخشندگی شمیه زمرد دمایست^۱، و دهنۀ شفاف صافی را دهنۀ شیرین، تیره و کدر را دهنۀ تلغخ گویند، و درولایت شام و فرنگ از انواع خمسه دهنۀ کمر و نکین و پیش-کوبۀ زین و امثال این سازند و عزیز دارند . و در غیر آن ولایت عزتی ندارد . و اگر روغن زیست در دهنۀ بمالند رنکین شود و حسن و طراوت او بیفزاید . اگر استعمال کنند تا کهنه گردد رنگ او به بیاض یا بصفرمایل شود و حسن و طراوت او زایل گردد ، و نور و فروغش باطل شود . و دهنۀ مانند فیروزه در حالت صفوت هوا صافی و در حالت کدورت هوا کدر نماید . از یعقوب پسر اسحق کندی مرویست که [۴۳پ] چون دهنۀ را به بظر و روغن زیست بسایند از آن نحاسی احسن والطف از نحاس کانی حاصل شود . و دهنۀ از منسوبات زهره است .

فصل دوم

در کان دهنۀ و کیفیت [تكون] آن

کان دهنۀ درینچ مکان نشان میدهدن: جبال غربی فرنگ و نواحی کرمان و حصن کرک و قریب شهری که افراسیاب بنا کرده در ترکستان و غار بنی سلیم از عربستان .

از معلم اول مرویست که تكون دهنۀ از ابخرۀ نحاسی است که در موضعی صلب مجتمع و متکائف گشته و علت خضره وی آنست که بخار نحاس مایل با حمره است و شدت تکائف اقتضاه اسود او میکند و ازدواج سواد و حمره هولد خضر است و دهنۀ حجری نحاسی است .

۱- م : است

فصل سیوم

در تمیز انواع و قیمت آن

دهنه شیرین فرنگی خوش رنگ مشابه زمرد که در او درخشندگی
بر مثا پر طاووس باشد اعلیٰ و اعلیٰ انواع دهنہ بود و متفاوت از این جنس
موازی دودینار زر می ارزد . و دهنہ کرک کرمان و عربستان قیمتی چندان
ندارد .

فصل چهارم

در خاصیت آن

دهنه در حرارت و بیوست معتقد است . اگر آنرا بآب بسایند ^۱ و در
 محل زخم مار یا عقرب بمالند نافع باشد، واگر همه سوم دهنہ سوده بخورد
 سوده ند بود، لیکن اگر کسی مسموم [۴۴] نباشد و بخورد بجای سم عمل
 کند . واگر دهنہ در دهان گیرند بدندان زیان دارد و اصلاح آن بشراب
 کهنه وزوغن ^۲ مسکه [باید کرد] واگر دهنہ شیرین بآب حل نمایند و
 در چشم چکان در گهای چشم بنشانند و روشنی بیفزاید و اگر دهنہ را با
 زبرجد در یک محل نهند طراوت و فروع زبرجد کم کند . و اگر قدری
 دهنہ را با زر بگدازند زر را نرم اندام و سرخ فام گرداند و حسن و بهای او
 بیفزاید خاصه که جزوی تنکار ^۳ بآن مزج کنند .

باب شانزدهم : در لاجورد

فصل اول

در خاصیت آن

لاجورد سنگی سست و مشهور [و] منحصر در چهار نوع است: بدخشی ،
 کرخی (شاید: کرجی) ، دزماری ^۴ ، و کرمانی .

۱ - م : بجای بسایند حل کنند دارد

۲ - م : و اضافه دارد ۳ - م : مکار ۴ - م : کوکمی

لاجورد بدخشی دو صنف است، بر صنفی نقطه‌های زرین باشد و بر صنفی نباشد. و شاید که لاجورد باخاک یا با سنگی سفید آهیخته باشد. واژ لاجورد کاسه و کوزه و نگین و کمر و انگشتی و امثال این سازند، و اگر ریزه لاجورد در آتش ریزند دودی گوناگون پدید آید و زهره بر لاجورد مستولیست.

فصل دوم

در کان لاجورد و کیفیت تکون آن

کان مشهور لاجورد در کوهی است که معروف است بلاجورد، و از ختلان قریب به شهر بدخشان [۴۴پ] و در نواحی کرج و کرمان وغیر آن معادن غیرمشهور دارد.

واز بلیناس مرویست که ماده لاجورد متوجه صورت نحاس است و بعد از امتصاص زیق بکبریت حرارت بر رطوبت استیلا می‌یابد و رنگ او مایل به مرت می‌شود، بعد از آن بواسطه مصادقت ییوست کبود می‌گردد و لاجورد حجری نحاسی است.

فصل سیوم

در تعیز انواع و قیمت آن

لاجورد بدخشی خوش رنگ صافی که بر و نقطه‌های زربود از سایر انواع لاجورد بهتر باشد. و امتحان جوده لاجورد بآن کنند که قطمه [ای] از آن بر روی آتش غیر مشتعل بی‌دود نهند اگر زبانه بر رنگ لاجورد ظاهر شود نیکو باشد و اگر ظهر نشود نیکو نباشد. و قیمت در می لاجورد مفسول موازی در همی ناصر است و قیمت نگینی در همی، و قیمت غیر مفسول نیلث قیمت مفسول است.

فصل چهارم

در خاصیت آن

لاجورد با وجود آنکه باردیابس است در اسهال سود او از دیگر داروها اقوی است . وقت لاجورد مفسول از غیر مفسول بیشتر بود . و مالیخواهیا و بیخوابی و درد جگر رانافع بود و اگر لاجورد باروغن درموی بمالند حسن و طراوت موی یافزاید و موی راجعدگر داند . و اگر بر اطفال بندند فرع کمتر کند . ومذهبان [۴۵] و نقاشان لاجورد را در اکثر نقشها استعمال کنند .

فصل پنجم

در گیفیت غسل لاجورد

غسل لاجورد بدخشی بچند طریق توان کرد ، یکسی آنکه دو جزو مساوی از زفت رومی سیاه و سفید در روغن بنزجو شانند تابایا کدیگر آمیخته گردد و با قدری آب پاک بکرباس بپلایند و با آب گرم از زفتها بشویند و مانند حلوا میکشند تا سفید شود . پس لاجورد مدقوق مسحوق بآن خمیر کنند و مدت یکماه گاه میمالند بعد از آن با آب گرم در ظرف چینی بشویند تا بتدریج سه آب ازاوفرو دآید : آب اول احسن و آب میانه میانه ، و آب آخر ادون بود .

و طریقی دیگر آنست که یک جزو مصطکی و نیم جزو روغن زیست با آتشی نرم بقואم آرند ، و نشانه قوام وی آنست که چون قطره آب سرد چکانند متلاشی نشود ، و مانند نقطه بروی آب به بندد . پس لاجورد مدقوق مسحوق بآن معجون خمیر کنند و بشویند تا بتدریج سه آب ازاوفرو دآید آب اول اعلی و آب اوسط اوسط و آب آخر انزل باشد .

و طریقی دیگر آنست که دو جزو مساوی از رابقچ^۱ و کندر در ظرفی روئین سفید [۵۴ پ] کرده باش نرم کرم کنند چندانکه گداخته شود. بعد از آن لاجوردسوه بآب برسند و در آن ریزند و چندان بجنبانند که لاجوردبا ایشان امتصاص تام بیابد، بعد از آن قدری آب سرد در آن ریزند تمام چشمک گردد و باز بگذارند و بجنبانند، اگر لاجورد بیرون آید فهوماراد، و اگر بیرون باید قدری روغن زیت با آن بیامیزند و در ظرف چینی ریزند و چندان بگذارند که سنگ و خاک که بالاجورد مخلوط باشد رسوب کند. ولاجورد طفو^۲ بماند، پس لاجورد از روی آن بگیرند و در این اعمال موازی ثلث لاجورد نقصان پذیرد.

و طریق غسل لاجورد غیر بدخشی آنست که لاجورد مدقوق مسحوق منخول بزرده نخم مرغ خمیر کنند و سخت بمالند و آنکه آب کرم بر آن میریزند تمامانند شور با حل شود. بعد از آن ساعتی بگذارند تا لاجورد رسوب کند و آبرا ازا در ظرفی دیگر کنند، و باز آب کرم را بر آن ریزند و بدست میمالند، تا سه چهار نوبت بدین دستور عمل کنند تا لاجوردی که در او باشد رسوب کند، بعد از آن لاجورد رسوب کرده فرا- گیرند و سه نوبت [۴۶ ر] عمل مذکورا اعانه کنند، بعد از آن آب از سر آن بریزنند که لاجورد مرسوب مفسول بود.^۳

باب هفدهم: در بس و هرجان

جمعی بر آنند که بسد فارسی^۴ هرجان است و جمهور بر آنند که اصل شجربیست که مذکور خواهد شد و هرجان نوع آن.

۱- م : داتلح ۲- طمو ۳- م : شود

۴- م : بقادسی ۵- م : فرع

فصل اول

در صفات آن

مرجان چهار نوع است: ۱- سرخ، ۲- سفید، ۳- سیاه، ۴- تیره فام. و
جمعیع اقسام مادام که سردرنقاب آب دریا کشیده باشند نرم اندام و سفید
فام اند و چون از دریا استخراج نمایند و هوا دریشان تأثیر کند منجمد
و متوجه رگردند و بحسب استعدادات متفاوت رنگهای مختلف پیدا کنند و
بعضی مردمان بر آنند که انواع مرجان در دریا صلب و مختلف الالوانند، و
گاه باشد که مرجان مانند استخوان مجوف بود و قطعه کبیر قلما از عقده ها
خاری باشد و گا، باشد که قصبه او مستولی [ظ: مستولی] نباشد بلکه بر او
درشتی بود و چون مرجان بحریست که بعد از استخراج متوجه شود جمعی
بر آنند که میان مرجان و اشبه آن اشتباه واقع شود و تمیز مرجان از بیشان
با نست که از [۵؛ پ] مرجان بوی گیاه دریا می آید و از بیشان نمی آید.
اگر مرجان در هیان روغن زیست اندازند خوش رنگ و پرصفا
شود و حسن و بهای آن بیفزاید و اگر در سر که اندازند نرم اندام و سفید
فام گردد و چون بسیار بگذارند ترکیب او انحلال یابد.

و از مرجان دسته کارد و امثال آن می تراشند و در بلاد هند و ختا
عزت و بهادر دارد و اکثر زیور بستان و بت رویان از مرجان می گنند.
از تیفاشی مرویست که مجره از مرجان در غایت حمره وصفا دیدم
که طول آن شبری و نصف شبری و هر یک از عرض و عمق آن موازی سه
انگشت بود.

فصل دوم

در گان مرجان و گفایت استخراج آن

در نواحی افریقیه دریایی بعید اalarجاء واقع است که از نلاطم امواج

ماهیانرا در نشیب آن امکان اطمینان و مرغان را بفراز آن مجال طیران
نیست.

نظم

از این شوریده طبیعی بس قرش روی
بیادش با همه کس چین در ابروی
مزاجش چون زمان سفله پرورد
کهر در شب پا، خاشاک برسر
چو مهربان عذر آبدارش
ازان رو خلق مشتاق کنارش
ودر محلی از بحر مذکور که آنرا مرسی الخور^۱ خوانند شجر
مرجان چون خط [۴۷] عارض گلرخان در آب میروید. ومadam که شجر
مذکور در میان آب دریاست مانند قلوب کفار نرم اندام و غیر الانکسار است
و بواسطه غیر انکسار در استخراج آن زحمت بسیار میکشند و کشتی (کذا)
آن شکسته میشود. و شجر مرجان در بحر فرنگ همی باشد، لیکن بواسطه
آنکه آن در رابطه [ای] عمیق است که غواصان او هام از اندر و آن بر ون^۲
نمی توانند کرد ولنگر عقل چندانکه در او میرود بقدر آن نمی توان رسید
استخراج مرجان از آنجا کمتر می کنند. واژ برای استخراج مرجان دامی
بسیار استوار کرده اند و از طرف آن کندهای رصاص آویخته اند. پس در
موقعی مسامت (؟) شجر مرجان است، دام مذکور در آب می افکنند تا
در آب فرومیرود و بر روی شجر مذکور می افتد، بعد از آن بندی که بر
دام بسته اند میگردانند تادام بر شاخهای شجر می پیچد، و هر دمان قوی

۱- م : از مصادفه مرسی الجور ۲- م : شد اضافه دارد

هیکل بیالا می کشند تانبندی از آن با دام بیالامی آید پس بسد^۱ از مرجان
جدا میکنند و مرجان از عقدها [ست] که برdest بند می نمایند و
بسوهان میسایند و بسبنباذه سوده جلا میدهند ، واگر هیخواهند بفولاد
معنی(؟) بموم سوراخ میکنند .

فصل سیوم

در تمیز انواع و قیمت آن

[۴۷ پ] بهترین انواع مرجان ، مرجان شدیدالحرمه است و
کبیر الحجم و سریع الانکسار و مستوی القصبه که از عقده و تجویف خالی
بود ویک رطل مرجان خام یعنی مرجان فاتراشیده جلا نداده در افریقیه
از پنج دینار تا هفت دینار زر سبیکه مغربیست که هر دیناری از آن
با صلح ایشان ده درم سبیکه است که عبارت از پنج درم ناصر است .
و معهود چنانست که مرجان خام از افریقیه با سکندریه عظمی می -
برند ، و در اسکندریه آنرا می تراشند و جلامیدهند و بهای آن بعد از نحت
و جلا بحسب جودت و رداءت اوون و کبر و صغر حجم و کثرت و قلت جلا ضعف
قیمت مرجان خام تا اضعاف آنست .

فصل چهارم

در خاصیت و مراج مرجان

مرجان در درجه اولی بارد و در درجه ثانیه یابس است . اگر بر اطفال
بندند از عین الکمال محمی ماند و اگر مصروف با خود نگاه دارد نافع
بود و اگر از گردن بیاویزند جمیع امراض معده را بسان زمرد ذبابی
سودمند بود .

و کثرت نظر بمرجان تقویت بصر میکند و مرجان از ادویه قلبیه

۱- پس بند از مرجان جدا میکنند و مرجان عقدهای زبر جدست بند می
نمایند و بسوهان میسایند

است، ضعف قلب و خفقان را سود دارد و نقص دم وورم طحال و ریش امعا و عبر بول [۴۸ ر] را نافع بود. واگر نیم درم مرجان سوده بمسموم دهنده سود دارد. واگر بمرجان محترق دندان بشویند زنگ دندان از آله کند و دندان را جلا دهد ولئه را تقویت نماید و طریق احراق مرجان آنست که آن را در ظرفی جدید خزفی نهند و سر آن بکل استوار کنند و موازی یک شب در تنوری گرم بگذارند بعد از آن بیرون آرنند و بر حسب حاجت استعمال کنند.

باب هجدھم : در یشب

و آنرا یشب^۱ و یصب نیز کویند و بعضی تخصیص یشم بسفیده میکنند و تخصیص یشب بسبز و سیاه.

فصل اول

در صفات آن

یشب شش نوع است: ۱- سفید روشن، ۲- سفید زرد فام، ۳- سبز زهر دی، ۴- سبز سیاه فام، ۵- سیاه شفاف هاند شبق، ۶- وازرق خاکستر فام. و از یشب صحن و کاسه و انگشتین و کمر و نکین و امثال این می تراشند. در بلاد چین جوهری شبیه یشب میسازند بنوعی و تمیز میان ایشان با آنست که از یشب معدنی بوی دود می آید، بخلاف یشب مصنوع. واگر ظرفی شبی شکسته شود جمعی که یشب میسازند بنوعی اصلاح آن میکنند که تمیز هیان قطعه مصنوع و باقی نیست الا با آنکه طراوت [۴۸ پ] و مایع مصنوع کمتر بود و یشب از منسوبات قمرست.

فصل دوم

در گان و گیفت تکون آن

در ولایت چین دو رودخانه است یکی را آق قاش گویند و از آن

۱- م: یشم ۲- اصل: بنج

یشب سفید خیزد و دیگری را قره قاش و از آن یشب سیاه مستخر جشود. و معهود چنانست که قطعه های کبیر از آن سلطان، قطعه های صغیر از آن عاملان باشد. و در حدود کاشغر و نواحی یمن و کرمان کان بعض انواع آن هست. و یشب حجری فضی است که ماده او رو بسوی صورت نقره دارد. و پیش از اکتساء کسوت نقر گی بواسطه زیادتی و نقصان کیفیات لباس یشبی می پوشد.

فصل سیوم

در تمیز انواع و قیمت آن

بهترین انواع یشب سفید زرد فام است که رنگ ادم مشابه عاج کهنه باشد و خاتمی از آن کما بیش چهار درهم ناصری، واز اقسام دیگر موازی نصف درهمی می ارزد. و قیمت یشب مصنوع تعیین ننموده اند.

فصل چهارم

در خاصیت آن

اگر یشب معدنی را از گردن بیاویزند چنانچه برابر معده بود امر ارض معده را از الله کند و قوت هضم را تقویت نمایند و صحت معده را محافظت کند و حامل آن از ساعقه و احتلام [۴۹ ر] محمی ماند و در نظر مردمان غنی باشد، و بعضی بر آنند که اگر قطعه یشب در کنگره قلمه که نزول ساعقه در آنجا معهود باشد بنهند من بعد ساعقه در آن قلمه نازل نشود.

باب نوزدهم: در بلور

فصل اول

در صفات آن

بلور از سایر جواهر الطف و اسفی و اشفست و از غایبت لطافت و صفت

کان که هوای صافیست. بواسطه آنکه بسیارست عزت کم دارد.
و بلور دونوع است : سفید صافی^۱ و نیره مایل بزردی که آنرا بلور
ریم گویند. و بلور مانند آبگینه توان گداخت و چون بگذارند نگپذیر
شود. واین هنگام ازاواشباه زمرد ولعل و باقوت توان ساخت. و شاید که
در بلور شبی شقی باشد که آنرا تشعیر خوانند.

از یعقوب پسر اسحق کنندی مرویست که از معادن بلور قطعه‌های
کبیر الجم کثیر الوزن مستخرج میشود که بحسب وزن کمابیش صدمون
باشد و از آن آلات مجلس وغیر آن مانند حقه و صندوق و خمره میترانند.
از تیفاشی مرویست که در زمان وی تاجری از افریقیه قبه [ای]
از دو قطعه بلور که چهار نفر تو انسنتندی نشست تحفه مجلس سلطان مغرب
ساخت. وهم ازاو روایت کرده اند [۴۹ پ] که در مجلس پادشاه افریقیه
خروسی از یک قطعه بلور دیدم که اندرون اجزای آن حتی ناخنان مجوف
بود، چنانچه اگر شراب در آن ریختندی مشاهده شدی که باندرون ناخنان
میرود.

وحکایت کرده اند که در خانه ملک غزنوی چهار خمرة بلور بود که
در هر یکی موازی دو راویه آب میکنند چید و گویند که سلطان مغرب فرش
و جدار و ناقی^۲ از بلور ساخته بود.

خواجه ابو ریحان از حکاکان روایت کرده که گاه در میان بلور
سنک و چوب و اشباه آنها می باشد، و گوید دو قطعه بلور دیدم که در میان
یکی بر گشیزی و در میان دیگری سنبل الطیب بود.

فصل دوم

درگان بلور و گیفت تکون آن

کان مشهور بلور در هفت مکان اشان میدهندند: وستان و ترکستان و فرنگستان و عربستان و حدود چین و نواحی ارمن واقعی مغرب . بلور عربی محفوفه بسنگ است . و بلور مغربی قلما از تشعیر خالی باشد . و بلور ارمنی تیره وزرد رنگ بود .

از بلیناس هرویست که بلور حجری یا قوتی بورقی التکون است ، چنانکه فضه فلزی ذهبی بورقی التکونست و بعضی کفته اندکه [۵۰ ر] سفیدی بلور بسبت کثیر رطوبت و اذابت او در آتش از قلحبه [محلجتیه] ناشی میشود و کثیر لطافت و صفاتی او از قلت تکائف اجزاء او بسبت ضعف بپوستی است که عقد او نموده .

فصل سیوم

در تمیز انواع و قیمت آن

بعضی جوهر یان ترجیح بلور هندی بر بلور عربی می نمایند و بعضی ترجیح عربی بر هندی ، و انزل اقسام باتفاق بلور ارمنی است که آنرا ریم بلور گویند . و عیب کبیر بلور تشعیر است . و قیمت بلور بحسب کبیر و صغير و حجم متفاوت است ، مثلاً ظرفی که موازی رطلی ^۱ طعام گنجاند و سالم از معایب باشد کما بیش سه دینار مصری می ارزد .

فصل چهارم

در خاصیت آن

کسی که بلور با خود نگاه دارد از درد دندان و خواب پریشان دیدن در آمان باشد و اگر قطمه بلور مدور صافی یا شیشه پر آب برابر قرص آفتاب

بدارند، و در موضعی که عکس بلور یا شیشه بر آنجا افتاد پاره [ای] پنهان بیا خرقه پاره بنهند و زمانی بگذارند هشتعل گردد و این صفت مخصوص بلور و شیشه‌ای برآب نیست بلکه جسم صیقلی شفاف اگرچه قطمه بخوده باشد همین حکم دارد [۵۰پ] واگر بلور در دهان گیرند تشنگی بنشانند و اگر بسایند و بر یاقوت یا بر لعل یا بر زمرد بمالند و زمانی بگذارند شفاف و پر طراوت گردد.

باب نیستم : در جمست

فصل اول

در صفات آن

جمست سنگی است که بر آن چند ^۱ رنگ بود بسان قوس و قزح، و آن چهار نوع است:

نوع اول کل واحد از ورديه و سماويه شدید است، نوع دوم راوردیه شدید و سماويه ضعیف، نوع سیوم عکس نوع دوم، و نوع چهارم عکس نوع اول است. و اعراب جمst را سیار عزیز میدارند و با آن تزیین اسلحه می‌نمایند و جمst از هنسوبات هر یخست.

فصل دوم

در کان جمst و کایهیت تکون آن

کان جمst در نواحی قریب صفو است که از آنجانامدینه طبیبه مصطفی صلی اللہ علیه و آله وسلم هوازی سه روز راه باشد و جمst حجری حدید است.

فصل سیوم

در تعیز اندیاع و قیمت آن

نوع اول از دوم و دوم از سیوم و سیوم از چهارم احسن و اثمن است.

۱ - م : چندان

وقطعه جمست از انواع اول که موازی درهمی باشد چهار پنج درهم ناصری
می‌ارزد.

[۱۵۰] فصل چهارم

در خاصیت آن

کسی که جمست با خودنگاه دارد دلیر شود و از چشم زخم محی
ماهد و اگر در شب بالین نهند خواب پریشان نه بینند، و اگر سیکی از
جام جمستی بتوشنند هستی نیاورد. و اگر جام جمستی نباشد و قطعه چند
جمست در جام سیکی اندازند همین خاصیت بخشد، والله اعلم بالصواب
خاتمه: در احجار متفرقه و نسبت جواهر بایکدیگر

فصل اول

در شبه

شبه که آنرا شبق خوانند و آن سنگی سیاه شدید الرخاوه، سریع
الانکسارست که اشیاء مقابل درومی نماید چنانچه در آینه. و شبق دونوع است
هندي و فارسي. هندی از فارسي بهتر است و مثقالی از آن موازی درهمی
ناصری می‌ارزد. شبق در درجه اول باردياب است، و اکثار نظر بوی تقویت
بصر میکند، و در بسیاری از امراض چشم مستعمل است. و حجری رصاصی
است که از منسوبات زحل است.

فصل دوم

در خماهن

و آنرا حجر صرف و حجر خمار^۱ نیز گویند. خماهن حجری است
در غایت صلابت که جز با الماس سوراخ نشود و چندانکه اورا بشکنند
شاخ شاخ شود و چون [۱۵۱] خماهن بر سنگ صلایه بسايند آبی سرخ از آن
بیرون آيد و رطلی از احسن انواع آن که سیاهی است مایل به مرده در

دارالعباد مصر بدرهمی ناصری هیخورد . و کان آن در نواحی کر کست . اگر خماهن سوده را بآب بیاشامند مضرت شراب کهنه دفع کند، و اگر بواسطه اکثار شراب جگر گرم شود و قدری خماهن با آب بسایند و بیاشامند حرارت بقی و اسهال مندفع گردد و مزاج خماهن بارد و رطبست ، ویرقان و سده جگر را سوهوند بود و خماهن حجری حدیدیست که زحل برو مستویست

فصل سیوم

در طلق

طلق دونوعست : هوا بی و معدنی . ماده هوا بی از هوا مانند شبینم نازل میشود، و چون بزمین رسید هتیجیر میگردد و از آن طبقه طلق تکون می یابد، باز مقداری دگر نازل میشود و بر طبقه اول می نشیند و از آن طبقه دیگر تکون می پذیرد، و بدین طریق مقدار صغير طلق کمیر میشود. واکسیریان این نوع را از غایت طراوت و درخشندگی ستاره زمین گویند و ازین لای عملی سازند که تمیز آن از لای صدفی بسیار دشوار بود و بعضی مدفون در تمیز میان ایشان گفته اند که در عملی مانند [۲۵۶] حباب بر بالای آب می ایستد، و در صدفی بسان سایر جواهر در آب فرو میرود . و چون آب می ایستد، و در صدفی بسان جواهر در آب فرو میرود . و چون در طلق اجزاء دهنه غیر منعقده چنانچه در ذاتیات هست نیست بسان ذاتیات با آتش مذاوب نمیشود . و چون استعمال بر اجزاء یابسه ندارد بلکه اصل آن آب صرفست بسان جواهر نمیتوان سایید . و این قسم از طلق بآتش نمیسوزد و تکلیس نمی یابد . بلکه اگر حل نمایند و در اعضا بمالند اعضا هم بسوژد .

و کان آن در محال بسیار واقعست لیکن آنچه در جزیره قرص (کذا) تکون می پذیرد اعلی و احسن است . و طلق کانی در کان زمرد وغیر آن

می باشد . و کل واحد از نوعی طلق بهاون نمی توان کوفت ، و بمطرقه حديد
نمیتوان شکست . و طریق حل طلق آنست که پاره های طلق را با بالا چندان
بجوشاند که باقلا مهری شود بعد از آن در پاره کر باس منکفت کنند
و پاره های طلق با ریزه های سنگ در دست هیمالند و مکرر میگردانند تا
طلق ریزه می شود و ماندشیر از کرباس بیرون می آید . واگر طلق محلول
باقدرتی صمغ عربی وزعفران بیامیزند و خط با آن بنویسند چون خشک
شود بآب زرماند واگر بی زعفران بنویسند [۲۵] مانند نقره بود . و مزاج
طلق در درجه اول بارد و در درجه ثانیه یابس است . اگر طلق محلول
بیاشامند منع سیلان خون نماید و مثانه را نافع نبود ، واگر باشراب بیاشامند
با سموم مقاومت نماید .

فصل چهارم

در حجر مطر

حجر مطر سنگی رخوا محلک است ، در حجم تخم مرغی کبیر که
میان تر کان معروف و مشهور و مسمی با آنست^۱ . و آن سه نوع است : ۱- سفید
مايل بغره که بر و نقطه های سرخ و سفید صافی باشد . ۲. واحمر تیره فام یا بالق
فام ، ۳- و مر کب از رنگ های مختلف .

ودرمعدن آن خلاف است . بعضی بر آنند که حجری کانیست ، و کان
او در اقصای^۲ ختا واقع است ، و بعضی دیگر بر آنند که حجری حیوانی است
و در جوف بعضی انواع خنازیر تکون می یابد ، و جمعی بر آنند که در هر ز
چین مرغابی سرخ بال کبیر الجنه [ای] هست که آنرا سرخ آب گویند
و هنگام ریبع در محلی که آب تنگ باشد لانه میکند ، و در موسم صیف که
آب از حوالی لانه سرخ آب فرو می افتد شیب لانه او را موازی دو ذراع

۱- م : است ۲- م : چین ، اضافه دارد

میکنند و حجر مطر استخراج میکنند. و جمهورتر کان متفقند بر آنکه در هر موسم که حجر مطر استعمال کنند در موضعی که قریب مستعمل باشد باران [۵۲] بیارد، و خلاف کرده اند که سنگ سرما زبرف و تگر گ حجر مطر است یانه، جمعی بر آنند که هر یکی را سنگی د گر هست، و بعضی گفته اند که سنگ همه حجر مطر است. لیکن اگر دو مستعمل یا بیشتر این حجر در یک محل استعمال کنند تأثیر آن اقوی بود، و برف و تگر ک و سرما پیداشود، و اگر یک مستعمل استعمال کنند اثر آن منحصر در باران باشد، و در طرق استعمال آن هم خلاف است، بعضی بر آنند که حجر مطر در میان آب باید نهاد که از محلی معلق بیاویزند، و بعضی دیگر بر آنند که جمعی مخصوص از تر کان بر کیفیت استعمال آن واقعند، و چون تعلیم دیگران نمی نمایند دیگران بر آن اطلاع ندارند.

و تیغاشی از بعضی اهل عزیه^۱ روایه کرده که در معسکر سلطان محمد خوارزم شاه در هوسن تابستان پیری از تر کستان استعمال آن باین طریق نمود، که در میان خرگاهی سرگشاده طاسی پر آب نهاد، و دو قصبه را در یمین و پسر طاس عزر (کذا) نمود و قصبه دیگر در بالای آنها استوار کرد و هاری بر نک سنگ باران (کذا) از قصبه فو قانی معلق آویخت چنانچه از سرمار تاطاس موازی دو ذراع بود. بعد از آن دو قطعه حجر مطر در میان [۳۵] طاس آب نهاد و بعد از آن لحظه بیرون آورد و بیکدیگر سایید و هر یکی را بجایی انداخت و باز سنگها را بکیفیت مذکوره در آب نهاد و بیرون آورد تا هفت نوبت این عمل مکرر کرد، بعد از آن مقداری آب از طاس ستد و باطراف پاشید. و پیر مذکور در اثناء این عمل سر بر همه و موگشاده و غضبان و دو سخنی چند آهسته میگفت. در کجا بیش دو ساعت

۱- شاید: غریبه

این عمل تمام کرد. بعداز آن ابری تند برآمد و باران باریدن گرفت.

وهم از راوی مذکور روایت کرده‌اند که پیر مستعمل حجر مطر کفت که هر نوبت که متصدی استعمال آن میشوم مرانقصان مال یانفس از از قبیل فرزند یاخویش و پیوند پیش می‌آید و همیشه فقیر و دام دارد.

از ثقایات مرویست که شاه خوارزم شاه در اثناء تابستان متوجه قر کستان شد. چون نزدیکی آنجا رسید برف و باران و سرما بمرتبه [ای] استیلا یافت که نزدیک شد که اکثر لشکر هلاک شوند. چون موسم باران نبود سلطان دانست که برف و باران و سرما نتیجه استعمال حجر مذکورست، جمعی را در طلب مستعملان بکووهی که نزدیک لشکر گاه بود فرستاد. [۵۴] دو شخص دیدند که بعمل مذکور مشغول بودند. ایشان را بشکر گاه آوردند و در قطعه‌نمد سیاه پیچیدند و نزد دنده در خاک دفن کردند. در ساعت هوا انجلا یافت و برف و باران و سرما انقطاع بذیرفت.

و دستور چنانست که اگر خواهند که آثار حجر مطر منقطع شود دست بر مستعمل آن بیابند و قصد هلاک او کنند، اورا بدین طریق هلاک گردانند.

وحجری دیگر هست که قدم آنرا خرمهره گفته‌اند و نزد جمهور مردم بسنگ تگر گمشهور است، اگر آنرا از محلی بلند بیاویزند در آن حوالی تگرگ نبارد، و از برای محافظت زراعت و ثمار آنرا استعمال کنند.

فصل پنجم
در حجر عقاب

و آن سنگی است که چون آنرا بجنبانند از اندرون آن آوازی نرم بگوش آید، چنانچه گوئیا چیزی در میان آن می‌جنبد و چون بشکنند

در میان آن چیزی نبود و هر پاره را همین صفت بود.

اگر زنان حامله سنگ عقاب با خود نگاه دارند وضع حمل برایشان آسان شود.

از ثقایت مروی است که عقاب بدشواری بیضه می‌نهد، چنان‌چه در زمان بیضه نهادن ناله او می‌شنوند. پس عقاب [۴۵ پ] ابن سنگ با آشیانه می‌آورد تا در بیضه نهادن زحمت بسیار نکشد و مردمان آنرا د آشیان عقاب می‌باشند.

فصل ششم

در حجر یرقان

و آن سنگی است منقوش بسرخی وزردی که از غایت محکمی جز بال الماس سوراخ نتوان کرد و اگر آنرا بسایند سوده آن سرخ بود مانند سوده خماهن.

و کان حجر یرقان در حدود سیستان است، و جمعی بر آنند که حجر یرقان سنگی سیاه مدور خردست که چون بچگان خطاف را بزعفران زرد کنند، خطاف این سنگ را بجهه ازاله زردی از بچگان با آشیان آورد و بعد سخن از خردمندان پنهان نیست

اگر صاحب یرقان گاه کاه در سنگ یرقان نگاه کند یا با خود نگاه دارد یا سوده آن با آب بیاشامد بسیار سودمند بود.

فصل هفتم

در حجر با غض الخلل و حجر جاذب الخلل

حجر با غض الخلل را کوزک گویند، و آن سنگی است که چون در میان سر که اندازند در سر که قرار نگیرد و بیرون جهد، و اگر سوده آن در چشم کشند سفیدی عارضی را ازالت کند، و تختم با آن از چشم زخم ایمنی

بخشید و کان آن در مغرب زمین است.

و حجر جاذب الخل سنگیست که چون نزدیک سر که برند، سر که در جوش آید، و در آن سنگ آویزد و تکون او در حدود هندوستان است.

فصل هشتم

در حجر الذهاب

و آن سنگی است که چون بر او زند آتش از او برا فروزد و چون روغن زیست بر او ریزند آتش منطقی شود، و گزند گان از آن کریزند، و کان آن معلوم نیست.

فصل نهم

در حجر الیهود

و آن سنگی است براق درخشندۀ دریائی که مادام که سر در تقداب آب کشیده باشد نرم اندام بود، و چون بیرون آید و هوا در آن تأثیر کند متصلب شود. و حجر الیهود سه قسم است: قسم مستدير، در حجم جوزی صغير؛ و قسمی مستطیل در حجم زیتونی کبیر؛ و قسمی عرصاتی که بحسب حجم کما بیش ایشانست و در بالا و پهنانی آن خطوطی سیاه کشیده باشد و گاه باشد که از نقاطع خطها صورتها پیدا شود. و جمیع اقسام معده را بغايت هضر و مثنانه را بسیار نافع باشند، و خون از معده بازدارند.

فصل دهم

در حجر لبني

و آن سنگی خاکستر رنگ شیرین طعم است که سوده آن بسان شیر بود. اگر حجر لبني سوده [۵۵ پ] در ظرفی از ارزیز ریزند و از آنجا در چشم کشند حرارت و خارش چشم تسکین کند و منع ریاح از سر و چشم نماید، و ورمهای حاد را نافع بود و در ابتدای امر اورام ساکن کند.

فصل یازدهم

در حجر المار

و آن سنگی سیاهست که از وی بوی موش آید و گزندگان از آن
گریزان باشند و مصروع را نافع بود.

فصل دوازدهم

در حجر الدم که آنرا شادنج گویند

و آن سنگی مشهور است که سوده آن بر نگ خون باشد و شادنج
دو قسم است: در قسمی پاره های خرد بسان ارزن در یکدیگر رسته است و این
قسم را جاورسی گویند. و در قسمی دگر پاره های بزرگتر از پاره های قسم اول
بیکدیگر پیوسته است، و این قسم را عدسی خوانند، و شادنج عدسی که
اجزای او بسرعت از یکدیگر جدا شود و خالک نالک باشد احسن و اعلى
بود. و شادنج گرم و خشک و بلطف است، آینه بصر را جلا دهد و جریان
منی بغیر اختیار و ادرار حیض را بازدارد. و در شیاف احمر و اخضر تقویت
بصر کند، و اگر شادنج سوده بر لحم زاید باشندزی بادتی از الله نماید و ریشه های
کهنه را نافع بود.

فصل سیزدهم

در حجر القمر که عرب آنرا براق القمر گویند

و آن سنگی [۵۶] است که بر آن نقطه ای هست که آن نقطه
بغزون ماه می افزاید و بکاستن آن می کاهد، اگر حجر قمر بر شجر کم بر
بندند بار آورد. و اگر در هنگام فزون ماه بر مصروع بندند شفای باید،
و اگر زن عقیم نگاه دارد آبستن شود.

فصل چهاردهم

در حجر ذوالوان

و آن حجری است که هر دم بر نکی نماید و از آن سبعاً و گزندگان
بکر بیزند.

فصل پانزدهم

در حجر النوم واليقطه

حجر النوم سنگی است در غایت سرخی و لمعان که در شباهی تاریک
مانند آتش در خشان باشد. اگر قطعه حجر النوم که وزن آن موازی
درمی بود از کسی که در خواب باشد بیاویزند یا در شیب بالش وی نهند تا
سنگ مذکور را از ادور نکنند بیدار نشود.

و حجر اليقطه سنگی خاکر نگ سیاه فام درشت اندامست که به حسب
وزن موازی اسراب باشد. اگر کسی درمی ازین سنگ با خود نگاه دارد
او را خواب نماید و از بیخوابی متاثم نشود و اگر آنرا صلایه کنند و حبه
حمسازند و هشت حبه بمیجذومدهند شفا یابد.

فصل شانزدهم

در حجر مثقال

و آن سنگی زرد و سفید است که در دربای مغرب تكون می یابد
وموج در بی آن را بکنار می اندازد. اگر مقدار دانگی حجر مثقال [۵۶ پ] [صلایه]
کنند و بصاحب ریگ مثانه دهنده شفای ابد و فرمان شود. و قطعه حجر مثقال
که وزن آن یک مثقال بود جمه نکین انگشتی ییک مثقال طلا بها کنند.

فصل هفدهم

در مار قفیشا که آنرا سنگ روشنایی خوانند

و آن چند نوع است: مار قشیشای ذهبی، و آن حجر است که چنان

نماید که زر در آن هالیده اند، و چون آنرا بشکنند، اندر آن هم چنان
نماید، و کان آن در اصفهان است. و بنوعی که آنرا بر یوجه گویند لعل را جلا
دهند. و مارقشیشای فضی و آن حجر است مشابه نقره که کان آن در حدود
بدخشناس است. و مارقشیشای نحاسی، و آن حجر است مشابه نحاس. و
مارقشیشای حديدی و آن حجر مشابه حديد است.

اگر مارقشیشای سوده با سرمه مزج نمایند در چشم کشند نور چشم
بیفزاید، و اصول مژه محکم گرداند و مژه را از سقوط نگاه دارد. و
چون مارقشیشا بسر که بسایند و برعضوی که سفیدی بر آن طاری باشد طلا
کنند، سفیدی عارضی از الله کند و عضو بر نگ خود باز گرداند.

فصل هجدهم

در مغزیسا

و آن سنگیست که آبگینه گران و کاسه گران استعمال کنند، و
بحسب حجم منقسم میشود بدوقسم: قسمی بسان خاک ریزه بود [۵۷ر]
و در آن باره های روشن درخشندۀ بود، و قسمی دیگر قطعه های کبیر بود که
در میان آنها چشمها را روشن مرآت آسا باشد. و بحسب رنگ سه قسم است:
سیاه فام، وزرد فام، و سرخ فام. زرد فام بهترین اقسام است و مغزیسا در خواص
با مارقشیشا شریک است و اختصاص بخواص دیگر دارد مثل آنکه تنقیه
معده و مثانه هیکند.

فصل نوزدهم

در سرمه و توپیا

سرمه سنگی سیاه، برآق، تغیل غیر شفاف بود و بحسب مکان
تکون منقسم میشود، باصفهانی و هروی وزابلی و جرجانی و کرمانی. و سرمه
۳۷۱

اصفهانی بهترین اقسام است، و توبر تو سنگ سفید بازی آمیخته است. بعده از اصفهانی هروی، و بعد از هروی زابلی، و بعد از زابلی جرجانی، و سرمه کرمانی کمترین اقسام است. سرمه اصفهانی برق و لمعان فراوان دارد، و سرمه غیر اصفهانی را برق و لمعان چندان نیست.

اگر سرمه نرم سوده در چشم کشند چشم سیاه گرداند و صحت آن نگاه دارد و روشنایی را تقویت کند.

و توییای پنج قسم است: کرمانی و فندی و هندی که آن را توییای و دلک^۱ گویند، و سفید صافی بسان نمک، و زرد رنگ.

توییای کرمانی بخلاف سایر اقسام توییای صنایعیست که آن را توییای مصعد و توییای [۷۵ پ] پانزده گویند. و در نواحی کرمان تحصیل آن باین طریق می‌نمایند که تنوری هانند شاخوره می‌سازند و از شیب تا بالا می‌خواهی سفالین در دیوار آن نصب می‌کنند و سنگ توییا بر دکانچه تنور می‌نهند و آتشی قوی بر می‌افروزند، بخاری غلیظ از سوختن سنگ توییا همتصاعد می‌شود و بر میخها می‌نشینند. و آن بخار که توییای مصعد عبارت از آنست سه قسم است: قسمی بر سر میخها می‌نشینند و این قسم اخف و اعلی بود و نفع آن در داروی چشم اظهر و اجلی باشد. و قسمی بر میانه میخها می‌نشینند و این قسم میانه بود. و قسمی بر پائین میخها می‌نشینند و این قسم اغلظ و ادنی باشد.

و کان توییای فندی و ادئیست که در خلال جبال فنداء تربت عرب واقع است، و آن توییای شفاقت است که مشابه تمام باصابون رقی دارد.

۱- م : دلکل ۲- م : ماره

و توییای هندی در اطراف دریای هند تکون می یابد و بواسطه موج دریا بکنارها می افتد . و توییای نمث رنگ الطف و ابهاء اقسام توییا است ، بعضی بر آنند که توییای هندی نمک رنگست .

جمیع اقسام توییا چشم را نافع بود واگرسوده توییا بر بغل پاشند ، یا توییای آب سای را بر بغل [۵۸] طلاکنند ، بوی بغل از اله کند . واگر توییا با همس هزج نمایند مس را زرد گرداند ، چنانچه در خاتمه مقاله زانیه خواهد آمد ، و توییا در صناعت اکسیر استه مال کنند .

فصل بیستم

در نسبت بعضی جواهر با بعضی

خواجه ابو ریحان نسبت بعضی جواهر با بعضی امتحان کرده اند ، وازمشارالیه روایت کرده اند اگرچه در روابط خلاف هست ، که مقداری معین که آن مقدار از باقوت کبود متفاوت بود از باقوت احمر پنجدانگ و سه تسو ، وازلعل پنجدانگ و تسویی و نیم ، واژمزمر دچهاردانگ و تسویی واژفیروزمه ولاجور دچهاردانگ و سه جو ، واژمر و اریدچهاردانگ ، واژعقيق و مرجان چهاردانگ کم جوی ، واژجزع و بلور چهاردانگ کم دوجو باشد و طریق آزمایش حجم جواهر آنست که ظرفی پر آب کنند و یک یک جوهر را در آب اندازنند ، آن مقدار آب که بواسطه هرجوهری از ظرف بیرون آید بدل آن جوهر می [دانند] والله اعلم بالصواب .

مقاله دوم : در فازات

باب اول

در زر و آنرا طلاقیز^۳ می‌نند

فصل اول

در صفات آن

طلا فلزی نرم اندام [۵۸ پ]، خوش طعم، طیب الرایحه، گران سنك، قریب باعتدال است و بواسطه قرب باعتدال اثر کل واحد از عناصر از ناصیة احوال او ظهر و با هرست؛ چه از خردمندان بینهان نیست که فروغ وصفای طلا از هوا، وزردی رنک وی از آتش، و گرانی سنگ وی از خاک، و نرمی جوهر وی از آب است. و هیچ کدام از ارکان او بعد تجزیت تر کیم او نتوانند کرد، چه زربآتش نسوزد، و در خاک نپوسد، و تغیر نمذید. و از وقوف در آب رنگ اخراب نشود و رنگ نگیرد، بخلاف سایر فازات. و آن زر که با جنسی دیگر نیامیخته باشد آنرا خالص خواند، و اگر آمیخته باشد غیر خالص. وزری که گداز باشند نکرده باشد، یعنی گداز نکرده باشد، یعنی گداز نیافته باشد، آنرا شادگویند، و اگر گداز نیافته باشد غیر شاد. و اگر بازار جنسی دگر بیامیزد با آتش تمیز مخالف از آن توان کرد. و گاه گاه میان زر و اشباه آن که اکسیر یا نمیسانند اشتباهمی افتاد، و تمیز زر از ایشان بد و طریق توان کرد: یکی آنکه زر خالص از خالص صحیح العیار بیرون آید و اشباه از خالص تباه^۱ در شوند؛ دوم آنکه رز در زیبق فرو رود و در زیر آن قرار گیرد و اشباه در زیبق فرو نزند و بر زیر آن بایستند. اگر زر [۵۹] مذاب با قدری نقره بیامیزند سفید فام شود، و اگر

با نحاس بیامیزند سیاه فام گردد، و اگر با اسرب و مردار سنگ بیامیزند
متفق است شود.

از بعض مجرمان مروی است که اگر فضله موش در ذر مذاب اندازند
بسان ترا بریزه شود، و اگر فضله گربه در آن افکنند بصلاح باز آید.
اگر آند کی مار قشیشا با زربکدانند زرشکن دارشود، و اگر قدری دهن
باروی سوخته بروی آن کفند^۱ شکن آن ببرد. و اگر مقداری کبریت در
زرگداخته ریزنده و قریب ساعتی سربوتنه پوشند زرنم آندام و سرخ فام شود.
و گاه گاه بر روی سبیکه^۲ زر خالص جرمی ارضی پیدا شود که گاه
مانند پر طاووس درخشند و گاه گاه زنگاری و خاک نک و گاه سیاه فام
نماید، بعد از چند گاه بر نک زنگاری فرار گیرد، و آن جرم را اقلیمیاء^۳
زرخواستند که از جمله ادویه نفیس عزیز الوجود است، و چون نثارت و بهای
طلاماً نند فضل و کمال عرفان در عرصه زوال و فنا نیست و در بلاد کفر و
اسلام نزین بنان و بت رویان میکنند نزد جمهور انان کثیر الاحترام است،
وفضلاً بعبارات شتی صفات آنرا اهل‌آردند، چنانچه شاعر در تعریف و
توصیف آن فرماید:

مشنوی [۵۹ پ]

وجیهی سنگی صاحب عیاری [کذا]

نگاری سرخ رویی ساده واری^۴

کهی بگرفته خوب‌انرا سردست

دمی سیمین بران را بوده پابست

کهی پیر خرف را قوه الظهر

عروس نوجوان کام را مهر

۱- م: در آن افکنند ۲- م: سکه ۳- م: اقلیمیاء

۴- نگار سرخ روی سکه داری



بهر کاری که رفته بوده دینار وزر از هنسوبات آفتاب است.

فصل دوم

درگان آن

کان زر دو قسمت: کان زر خالص که در آن کان با زر جنسی دگر نیامیخته باشد، و کان زر غیر خالص که در آن جا با زر جنسی دیگر آمیخته بود.

و کان زر بسیار است و خواجه ابو ریحان در شرح کتاب تسامیع بقراط^۱ بیان کرده که کانی در حدود ایسلستان واقع است، و از اسحق بهودی مروی است که کانی در دیبار مصر هست در موضعی که طول آن «سه» و عرض آن «دل»، و احمد طبیب ساوجی برآ نست که در نواحی دامغان و جبال جنوی کرمان چند کان زر غیر خالص مشاهده نموده، و میان جمهور مردمان مشهور است که اکثر معان زر در دیبار مغرب واقع است.

فصل سیم

در تمیز انواع و قیمت آن

طلای نرم اندام سرخ فام که سرخی آن بسبزی زند بهترین اقسام است بعضی مدوقان گفته اند که رنگ طلای عالی باید که مشابه حمره [۶۰ ر] جمرة آتش باشد، و نرمی آنرا بمرور بموی سر و ریش امتحان کنند، چه اگر بسهولت بر مرم مگذرد نرم اندام و پسندیده باشد، و اگر [نه] برخلاف آن بود^۲، چندانکه زر کهنه تر شود حسن و نضرات آن زیاده تر گردد، و چون تقویم بسیاری از اشیا بطلای میکنند و میان مردمان کثیر الاجر یافتن است واکثر

۱- تسامع الفرات

۲- و اگر برخلاف آن باشد خوب نبود

مهماز انام بواسطه آن انتظام می باشد تا غایتی که زر را ناموس اصغر و ملکة
الاجساد و قاضی الحاجات گویند . چنانچه شاعر فرماید :

رباعی

ای زر تو بی آنکه جامع لذاتی

محبوب خلائق بهم او قاتی

بی شک تو خداه [ای] ولیکن چو خدا

ستار عیوب و قاضی حاجاتی

قیمت آن احتیاج به بیان ندارد . ولیکن زر را بانحصار مختلف در بلاد روان
کرده اند ، در ترکستان زرشاد نامه سکولک ، و در ختن و هندوستان مصور بصور
مخصوص ^۱ و در مصر و ایران زمین زر منقوش با اسم سلاطین در معاملات
جاریست ، و در بسیاری از بلاد زر و نقش مفتوش ^۲ روان کرده اند تا از آن بلاد
بیرون نبرند .

فصل چهارم

در خاصیت آن

طبع زر بروایتی حار طب و بروایتی معتدل رطب است . دل راتقویت
کند و [۶۰] امراض سوداوی را سودمند بود ، و روح حیوانی را مدد
دهد ، و در دل و خفقار انافع بود ، و اگر عضوی بزر داغ کنند متعفن نشود
و ریم نکند و زود اصلاح پذیرد ، و اگر بعیل زرسرمه در حاسه بصر کشند
تقویت نظر کند و سوزش چشم و دمعه ^۳ را نافع باشد ، و اگر قدری زر دردهن
نگاهدارند دهن خوشبو کند ، وزر شادر این خواص اقوی بود ، و با ب زر
کتب نویسنده و مذهبیان و نقاشان آب زربسیار استعمال کنند .

۱- م : منقوش با اسم سلاطین روان کرده اند تا از بلاد بیرون نبرند .

۲- م : معدہ

پاہ دوم

در سیم و آنرا نقره نیز گویند

فصل اول

در صفات آن

سیم فلزی شریف نفس^۱ قریب بزر است لیکن در تابندگی و پایاندگی برابر بزر نیست، چه بواسطه مزج بعض دارو باوی ناچیز شود و بروز کار بسیار در زیر خاک مانند خاکستر گردد، اما آن خاکستر را بسیم آب سیم توان ساخت. اگر با نقره مذاب قدری نمک یامیز ند سفیدی زاید شود، و اگر قدری کبریت یامیز ند بسیاهی مایل گردد، و اگر مقداری ارزیز در اوریز ند هیفت و ریزه گردد، و اگر اسراب باوی همزج کنند، در شب مطرقه شکسته شود.

وگاه باشد که بر روی سبیکه سیم خالص که بگاه گداخته باشند جرمی ارضی سیاه [۶۱ ر] تکون یابد و آن جرم را قلبمیاء فضی گویند، و از ادویه بسیار فایده است و تمیز سیم از اشماه آن بگاه توان نمود، و سیم از منسوبات قمرست.

فصل دوم

در گان آن

کان نقره در اقالیم سبعه هست و از صوب مشرق در حدودتر کستان و مفولستان، و از صوب مغرب در ارض روم و فرنگستان معادن بسیار واقع است، چندانچه در ارض روم سی و چند کان نشان میدهد. و سیم جمیع معادن با اسرب آمیخته است. نخست مقداری از آن امتحان میکند، اگر سیمی که حاصل میشود زیاده از قیمت اسرب باشد استخراج سیم از

١- نفيس ، لطيف

آن کان میکنند واگر زیاده نباشد، چنانچه در معادن اکثر بلاد، استخراج
نمی کنند.

در بعضی معادن سیم در خلال سنگ نکون می یابد و سیم از آن
سنگ بدو طریق جدا توان کرد، یکی آنکه خرد های سیم از میان سنگ
بگزینند. طریقی دیگر آنکه سنگ را خرد بسایند و بسیم آب سیم از آن
 جدا کنند، سیم فلزی ذهنی است که بواسطه استیلاع برودت و رطوبت
رنک او سفید گشته.

فصل سیوم

در تمیز النوع و قیمت آن

سیم دو قسم است، قسمی از قسم دگر سفید ترست. بهترین اقسام
سیم، سیم شدیدالبیاض نرم اندام است [۶۱] که بکوفتن و کشیدن دیزه
نشود، و سیم خالص عذاب المذاق و صافی آواز است بی آنکه بصوت او صم
الخلوط بود. و غیر خالص هر المذاق و جرسی آواز است که صوت او از
صم خالی نباشد.

و چون سیم میان مردمان کثیر الجریان است و قیمت اکثر اشیاء با آن
میکنند قیمت آن بر همگان پنهان نیست و بیان آن چندان فایده ندارد،
و چون بسیاری از مهمات مردمان بوسیله سیم سامان می یابد در ثناء آن
چنانچه در ثناء طلام بالغه و اطراف نموده اند مبالغه میروند. كما قال الشاعر
نظم:

لولا اخاف الله سبحانه لقلت لفضة سبعانها

وقال آخر بالفارسية :

حاجت بعرفهای چنین هیچ هیچ نیست
نمودنستی بجز از نقره هیچ نیست (کذا)



سیم بارد رطیبست و در مفرحات رطوبات فضلی^۱ دفع کند و فرح
بیفزاید، واگرسیم دردهن نگاه دارند دهن خوشبو کند واگر باداروی
چشم مزج نمایند تقویت بصر کند و بنقره محلول کتابت و نقاشی توان کرد.

باب سیووم

در مس که آنرا بجازی نحاس گویند

فصل اول

در صفت آن

مس سه نوع است: سرخ صافی نرم اندام، و سرخ زرد فام [۶۲] و
سرخ صلب سیاه فام. و هیچ یک از فلزات زوت را زمس گرم نشود و دیر تراز
مس گرمی رهان کند.

از بلینناس هرویست که نحاس مؤثر طبیعت است، قوه خود بغير میدهد
وقوت غیر قبول میکند، و مطواع است که حل و عقد و تطبیر و تکلیس می پذیرد
و فلوس معظم بلاد او اکثر اثاث البت و آلتی که با آن آلات جواهر نفیس را جلا
می دهند، و آلتی که بواسطه آن آلت نقش نگین بلور و امثال آن میکنند از
مس میسازند، و مستولی بر مس زهره است. و نزد جمعی زهره بشر کت
هریخ.

فصل دوم

در کان مس و کیفیت تکون آن

کان مس فراوان است و معادن مشهور آن در بلاد است که مذکور
میشود: دیار بکر فروم و آذربایجان [و] سوس و اندرس و سیستان و نیشابور
و فرنگ و کرمان، و بعضی مردمان بر آنند که کان مس در اندرس نیست

۱- فصلی

مس هصبوغ بتوتیما را بآنجا نسبت میکنند، بواسطه آنکه درسایر بلاد سه نوبت هس را بتوتیما مزج میکنند و در اندرس پنج نوبت، واز اینجهه آنرا هی خمس هیگویند.

از بلیناس مرویست که ماده نحاس رو بسوی صورت با بهای ذهب دارد و بواسطه مصادقت^۱ موانع از لباس ذهبي مأيوس [۶۲اپ] شده و کسوت نحاس قبول کرده.

فصل سیوم

در تعییز اقسام و قیمت آن

نحاس سرخ صافی نرم اندام بهترین اقسام است و نحاس سرخ صلب سیاه فام زبونترین اقسام و قیمت مس در بلادی که از معادن وی بعید است هانند مصر موازی ضعف قیمت اوست، در بلادی که بمعادن قریب است هنلا در مصر موازی چهل و هشت فلس بدرهمی نقره میخورد و در بلاد قریب معادن موازی صد فلس.

فصل چهارم

در خاصیت آن

مس گرم و خشک است، اگر هداومت نمایند بر آنکه طعام و شراب خاصه ترش از ظروف مسی خورند امراض کبار هانند سرطان و داء الفیل و درد جگر و سوء المزاج طحال و امثال اینها بیداشود، و اگر قدری هاست بانمک در ظرف مسی کنند و سرش بیوشند یا ظرفی هسین بر سر ماهی بریان کرده گرم نهند تابخار درو محتبس شود کل واحد از ایشان بسان سوم در بدن عمل کنند. و اگر مس را بسر که پر کنند و در جایی نمذک نهند رنگی بر

آرد که آنرا زنگار کویند و زنگار سبل و ناخنها نافع بود و در مراهم لحوم عفنه را از الله کند و جراحت کهنه را اصلاح نماید و بصلاح باز آرد، و نحاس محترق در حرفت کاشی گری [۶۳ر] و مینا گری ر کمی بزرگست و در مراهم مستعمل است . وزنگار و نحاس محترق در صناعت اکسیر استعمال میکنند و اگر بمقاشی از نحاس موی از کناره چشم بکنند دگر باره موی بر نماید . واگرمه تافته در آب فروزنند مگسان از آن بگریزند . واکنار نظر با آئینه مسی در خانه که نور آفتاب در آن خانه افتاده باشد از الاه لقوه کند، واگرمه محروم فضول بناشتا بیشامند تهوع آرد .

باب چهارم

در ارزیز که آنرا بازار قلمی گویند

فصل اول

در صفات آن

ارزیز از فلزات مشهور مشابه نقره است که بواسطه سه صفت که در کان عارض آن شده از مرتبه نقر کی تنزل نموده : رخواه جرم و کراهه رایحه و صریر عند التحریک . واخردمدان خرد دان پنهان نیست که رخواه جرم ارزیز از کثرت زبیق و کراهه رایحه او از قلت نضج و ضریر عند التحریک از سبیری کبریت است و از جهه سبیری کبریت ارزیز توده است . و اکسیریان بر آنند که این صفات ببعض ادویه از الله می توان کرد و چون این صفات زایل گردد ، نقره مصنوع حاصل شود .

اما در تقدمه رساله تقدیم پذیرفت [۶۳پ] که تغییر و تبدیل فضول دروسع عقول نیست . و ارزیز سه نوع است . بلغاری و فرنگی و چینی . بلغاری را بواسطه آنکه تنک کرده اند ، قلعی نوالخوانند . و فرنگی ارزیز نرم اندام زرد فاما است که بعضی را بصورت هماران ساخته اند و بهمراه سلطان فرنگ نشان کرده اند ، و بعضی را در یکدیگر پیوسته اند ، و این بعض را

نردهان پایه گویند.

اگر ارزیز در بلاد حار در آفتاب بسیار بگذارند بگدازد ، اما چندانکه در آفتاب بمانند نسوزد. و از ارزیز ظروف سازند، و با آن ظروف مسی سفید کنند، و اگر ارزیز خالص که غیر ارزیز با آن نیامیخته با آتش بگدازند و در رکوبی از کتان ریزند نسوزد . و مشتری بر ارزیز مستولی است.

فصل دوم

در کان آن

کان ارزیز درسه مکان واقع است : شرقی مرز چین ، و حدود بلغار و نواحی فرنگ . و ماده ارزیز بسان ماده سیم متوجه صورت ذهبی است و بواسطه کم و بیش کیفیات بعد کمال که اتصال بصورت ذهبی است نمیرسد .

فصل سیم

در تمیز انواع و قیمت آن

بهترین انواع ارزیز بلغار است که از سایر انواع روشنتر و صافی تر و سفیدتر است، بعد از آن فرنگی [۶۴ ر]، و قیمت رطابی ارزیز کماییش در همی ناصری است .

فصل چهارم

در خاصیت آن

ارزیز سرد و خشک است . اگر صفحه ارزیز بر پشت بندند کسر باد کند و احتلام بازدارد، و اگر با گوشت در دیگ اندازند گوشت پیزد ، و اگر صفحه ارزیز در سر که یا آب غوره مصعد نمیند و جرمی که بر روی آرد بر خنازیر و سرطان که بر اندام مردهان بر می آید بمالند نافع بود . و اگر ارزیز مکلس باروغن بر سوختگیها طلا کتنند سودمند بود ، و چون مکرر

بر عضوی طلا کنند بآسانی موی از آن عضو برتوان کشید. و رایحه آن بگاه کلس بغایت هضر بود و سفیده قلعی خون از جراحات بازدارد، و اگر بر محل گزیدن کردم طلا کنند نافع باشد.

باب پنجم
در اسراب

فصل اول

در صفات آن

اسرب فلزی تیره فام نرم اندام سست آواز است، که در کان ضریجی چندان نیافته و زیبقی که ماده ارست مانند دردی دن شراب درشت بوده و بواسطه درشتی زیبق زر را متفق ت میگرداند، و بسبب تری و خامی کبریت سست آواز است.

و گداز اسراب هانند گداز ارزیز است، و از اسراب شنگرف سرخ [۶۴] و مردانه نگازرد و سفید آب سفید حاصل توان کرد. چه اگر اسراب مکلس را آتش بسیار بدنه ند شنگرف شود، و اگر در کوره که آنرا کاه گویند و اسراب از نقره جدا کنند اسراب مردانه نگزارد. و اگر گاورسه اسراب در نفل^۱ سر که نهند بر سطح آن بتدریج سفید آب تکون یابد، چنانچه بر سطح مس زنگار تکون می یابد. و از اسراب مکلس سفیده مسازند که از جمله رنگهاست که نقاشان استعمال میکنند. و همچنانکه نقره جمیع معادن از اسراب خالی نیست، اسراب جمیع معادن از نقره خالی نیست. اگر مقداری آهن با ضعف آن مقدار سرم بیامیزند و بگدازند از مجموع اسرابی سفید اطبیف حاصل شود. و اگر اسراب بگدازند و قدری نوشاد، آن بیامیزند که در اسراب زایل گردد، و همانند نقره سفید و صافی و لطیف شود، وزحل بر اسراب مستولی است.

۱- م : تلف

فصل دوم

در کان آن

کان اسرب مانند حرمان آزادگان در اکثر مواضع واقعست و چون
تو تیا از بخار اسرب نکون می یابد لامحاله از کان اسرب خیزد.

فصل سیوم

در تمیز انواع و قیمت آن

[۶۵] احس انواع اسرب اصفهانیست، و نوعی که از نقره می-
سازند و قیمت دور طل موافقی در همی^۱ است.

فصل چهارم

در خاصیت آن

اگر صفحه اسرب بر پشت بندند شهوت بنشاند و اختلام باز دارد،
واگر بر ورمه بندند که منشاء آن رطوبت باشد یا با آب سر که و آب کاشی
بسایند و بر آن طلا کنند و رم نحلیل پز برد.

و شنگرف از جمله رنگهاست که نقاشان بکار میبرند، و در اصول
مینا و مرهمها مستعمل است. و از سفیده اسرب مرهمی چند میسازند که
جراحات را نافع است. اگر سفیده اسرب را بروغن بر سوختگیها طلا کنند
سودمند بود. و مردار سنگ بوی اندام را از الله کند. و در مراهم جراحت
را از عفونت حمایت کند و بخشک اندازد، و خوردن آن مهلک است. اگر
مردار سنگ با سفیده و آهک برعضوی سفید طلا کنند سیاه شود و دودی که
از سوختن اسرب خیزد از سمه و مس است. اگر قدری از آن در آب حل کنند و
در محلی که گزند کان باشند پاشند گزندگان بکریزند و اگر نکریزند
هلالک شوند.

۱- م : «ناصری» اضافه دارد

باب ششم

در آهن

فصل اول

در [۶۵] صفات آن

در مقدمه رساله تقدیم پذیرفت که اجزاء ترابی با ماده آهن مخاوط است، و از خردمندان خردمندان پنهان نیست که عسر اذابت و کمودت لون بعد آهن از اعتدال بسبب اختلاط اجزاء مذکوره است. و آهن دو قسم است: نرم آهن و پولاد.

نرم آهن چهار نوع است: نوعی که اصلاح آب نمیگیرد و از آن آلات اکثر صنایع میسازند، و نوعی دیگر آهنی است که آب نمیگیرد و از آن تیغهای^۱ رومی و سفالابی و آلات نجاران وزرگران میسازند و این نوع را قاطع گویند، و نوعی دیگر آهنی نرم باریک ریزه است، و نوعی دیگر آهنی سفید فام نرم اندام است که تایی که این نوع در زیر ضرب دارد نوعی دیگر ندارد و ازین نوع تیغهای میسازند که هانند کاغذ میتوان پیچید، و فرنگیان نمیگذارند که این نوع را ببلاد اسلام آرند.

وفولاد دو نوع است: کانی که آرا شادران گویند، و عملی که از نرم آهن باهض ادویه خریقه^۲ سازند و گاه باشد که فولاد ریزه کنند و در نرم آهن گذازند و از استخراج ایشان جوهری حاصل شود که آنرا بالرک گویند، و از بالرک تیغهای و کتارهای که هندیان نگه میدارند و امثال آن میسازند، بعض [۶۶] ادویه های آن طلا کنند تا گوهر برآرد. و بالرک چند قسم است: بالرک شاهی و بالرک جاهکی^۳ و روہینا و غیر اینها. بالرک شاهی را گوهرها سفید درشت مسلسل بشکل محرابهای بود. و روہینا را گوهرهای بزرگ بسیار باشد چنانچه گوئیا بسرانگشت نقش کرده اند و باین قسم تفأله

۱- م : کارد ۲- م : خریقه ۳- اصل : جاهی

کنند، و بلارک جاهکی گوهرهای سفید بسیار دارد لیکن خشک و سریع الانکسار است و گاهه باشد که موازی سرانگشتی یا زیاده از تیغ بی گوهر و سیاه فام بود آنرا بفال نیکو ندارند، خاصه که بروجننتی تیغ بود و آنچه بر کناره یاقریب قبضه باشد گویند که بر خصم مبارک نیست. و آهن از هنسویات مریخ است.

فصل دوم

در کان آهن

کان آن مانند رفاهیت فرومایگان در اکثر بلاد واقع است. و بلارک شاهی و روہینا در هند، و بلارک جاهکی در فارس میسازند، و طریق آب دادن بلارک هندی آنست که قدری گل سرخ و سرگین گاو با قدری ملچ و زاج مزج نمایند و بروجننتی تیغ طلا کنند، و تیغ بر آتش می تابند و هردو جانب او بر قطعه نمدتر می نهند تازمانی که آب کیرد.

فصل سیوم

در تمیز انواع و قیمت آن

[۶۶] آهن فرنگی سفید نرم اندام مذکور بهترین انواع است و شمشیری از آن موازی یک هزار دینار مصری می ارزد. و بلارک شاهی اشرف انواع بلارک، بعد از آن روہینا، و بلارک جاهکی، بواسطه آنکه حسن الشکل و کثیر الجوهر است. در اوایل زمان احداث بجای بلارک هندی هیداشتند و بقیمت آن می خریدند، لیکن چون آنرا آزمودند و بسیار خشک و سریع الانکسار بود عزت ر قیمت آن تنزل کرد. ارباب وقوف و مهارت گفته اند که آهن نیکو باید که سفید فام بود و اورا دوطبع نباشد.

فصل چهارم

در خاصیت آن

آهن از جمیع فلزات انفع است تاغایتی که گفته‌اند که هیچ حرفت بی آن تمام نمی‌شود و زنگ آهن که آن را زعفران الحدید گویند معده‌های ضعیف را تقویت کند. و در بعض ادویه‌ها و صنعت کیمیا مستعمل است. و ریم آهن که آن را خبث الحدید گویند در مراهم جراحت را بخشک اندازد و بواسیر را نافع بود در جوارش استرخاء معده را سود دهد. آبی که بر کان آهن گذرد از میاهی که بر سایر کانها عبور کند اخف و احسن باشد، و اگر قدری سفیداب باروغن بر آهن طلا کنند با قطعه ارزیز بر روغن و نمک نیک بمالند [۶۷] تاسیاهی از آن بیرون آید و آن سیاهی بر آهن طلا کنند رنگ نگیرد، و اگر میخ آهن گرم کنند چنانچه سرخ شود و به بیخ درختی کوبند آن درخت خشک شود اگرچه بزرگ باشد. و اگر خون بز گرم بر آهن بمالند زود شکسته شود.

باب هفتم

در خاصینی

در خارصینی خلاف است؛ بعضی مردمان چنین روایت کرده‌اند که در حدود چین فلزی زردنگ غیر متطرق مشابه هفت‌جوش است که آن را خار گویند. و مزاج این جوهر بمزاج زرنزدیک است، لیکن از زر انتقال است بدالیل آنکه اگر با زر امتصاف یابد و زر را بگدازند در زرمذاب رسوب کنند.

و بعضی دیگر بر آنند که خار فلزی گدازند سیاه فام است که سیاهی آن بسرخی زند، و از آن نوع اسلحه می‌سازند که زخم آن اسلحه را هضرتی عظیم است، و گویند که در مرز چین از خار صینی آئینه چینی و جرسی کبیر می‌سازند که چون مقرعه بر آن جرس زنند صدای آن موازی یک منزل

راه برود و آن جرس را از سقف معابده‌ی آویز ند و اعلام هنگام عبادت با آن می‌کنند اگر صاحب لقوه در آئینه چینی نگاه کند شفایابد، واگر جوهری که آئینه مذکور از آن می‌سازند با خود نگاه دارند صرع و مالیخولیا را نافع بود و جادویی را دفع کند [۶۷پ]، واگر بر اطفال بندهند در خواب نترسند و فزع نکنند.

وبعضی دیگر برآ نند که در میان زابلستان و بدخشان سنگی هست که چون آنرا بگدازند از آن جرمی غیر متطرق شکننده برنگ قلعی ترشح کند که آنرا خارصینی کویند.

وبعضی دیگر برآ نند که در زابلستان سنگی سیاه زرد فام هست که آنرا می‌گدازند و در قولب مختلف میریزند و از آن تعویذها و موبندها و امثال [آنها] می‌سازند و هشابهت با آئینه چینی دارد و مسمی به خارصینی است. وبهضی گویند که خارصینی از صاعقه^۱ تکون می‌یابد. از آن جمله در جبال و خس^۲ که مهبط صواعق کثیر است جسمی صلب بشکل عمودی یافتند که اکثر آن در زمین فرو رفته بود ورنگ آن میانه رنگ آهن و نقره هم‌توسط بود و از آن جسم دشنه‌ها و کاردها ساختند و در نواحی بحرین صاعقه بزمین افتادند و در آن محل جسمی طولانی یافتند که رنگ آن میانه رنگ آهن و نقره بود، آنرا بسیار بسیاف دادند و از آن دو شمشیر ساخت، یکی از سیاف فوت شد و یکی دیگر ملک بحرین داشت، شبی تاریک ملک سیرمی نمود بنخلی صغير رسیده تصور کرد که مردیست شمشیر بر آن زد، نخل نیفتاد، ملک در خشم شد [۶۸ر]. و شمشیر بر سنگ زد و دو پاره کرد، روز دیگر احتیاط کردند شمشیر از نخل گذشته بود، ولیکن

۱-م: کلمه سوخته را اضافه دارد

۲-م: وخش

بو-طه خفت زخم، وحدت تیغ قطعه‌ها از یکدیگر جدا شده بود، باندک باشی از یکدیگر جدا شد. ملک از شکستن تیغ ناگف بسیار خورد، و پاره‌ها وصل کردند و آن تیغ به موصول شهرت یافت.

از ثقایت مردیست که در مسجد آدینه اردبیل جسمی فلیل الحجم کثیر وزن افتاده که بحسب وزن پانصدمن باشد و نصفی از آن جسم از بسیاری دست که بر آن مالیده‌اند رنگی پیدا کرده میان رنگ نقره و آهن، و نصف دیگر که دست بر آن نماید همان سیاه فامست و ابن جسم را از غایت صلاحیت نمی‌توان شکست و با آتش رآن ظفر نمی‌توان یافت، چنانچه حدادی خواست که پاره از آن جدا کند، آن جسم را کرم کرده مرتبه کرم شد که از ده ذراع مسافت کسی بنزدیک آن نمی‌توانست رفت، و غازان خان امر کرد که نام او بر آن بنویسد بنزحمت و تکلف بسیار نوشتند واکابر و اشراف اردبیل بر آنند که اول آتشکده که زردشت در اردبیل بنادرد این جسم در آنجا بود و ملوم نیست که ارکجا حاصل شده.

و خارصینی از منسوبات [۶۸] عطارد است.

خاتمه

در فازات مرکب و نسبت ایشان بایکدیگر

فصل اول

در بر نج که آنرا باز شبه گویند

برنج از مس منقا و تویا بشرستی برده ترکیب می‌کنند. و در ابتداء احداث سان روز زرد روشن است، بعد از آن بتدر برج زردی وی تنزل می‌کنند تا بد رجه مس باز میرسد، و اگر خواهند که رنگ آن باقی ماند هر چند گاه توییا بآن مزج نمایند.

و اقسام برنج بسیار است: بهترین اقسام برنج اندلسی و شامی است

که برمحل چهار دامگ عیاردار دواز گوهرهای گداختنی بند از سیم و زر
هیچ یک از برنج لطیفتر نیست.

فصل دوم

در سفید روی که آنرا چهار گلی صفر گرداند

تر کیب صفر از نحاس و رصاص است، و با وجود آنکه ایشان هر دو نرم
اندامند صفر که از امتزاج ایشان حاصل میشود کثیر الیو و سه است مرتبه ای
که در وی هیچ نرمی نیست و نحاس و رصاصی که اجزاء صفرند از
یکدیگر جدا نمی‌توان کرد. و سبب تر کیب برنج و سفید روی آن بود که جون
حاکم ظالم کثیر الجاج حجاج حکم کرد که در عراق و فرس او این زر
وسیم نیازند و آنچه ساخته باشند بشکنند زیر کان خرد دان جمهة
متنعمنان برنج و سفید روی تر کیب نمودند.

فصل سوم

[۶۶] در تیر روی که آنرا تال گرداند

تر کیب تال از اسراب و نحاس است و تکلفی زیاده ندارد، بلکه
احسن و انزل از جمله ترکیبات مذکور است، و در آتش تاب بسیار ندارد و
از آن ها نهاد و دیگهای که راه به و امثال آنها می‌نیازند، و اسراب و نحاس که
اجزاء تال اند بسهولت از یکدیگر جدا نمی‌توان کرد.

از بعض حکما پرسیده اند که سبب چیست که اسراب و نحاس از
یکدیگر جدا نمی‌توان کرد دور صاص و نحاس نتران کرد؟ در جواب کفته اند که
بواسطه آنکه رصاص و نحاس مربی تربیت سعداً کبر و سعداً صفرند نسبت
و تقاضی میان ایشان هست، چون یکدیگر آمیختند از هم جدا نمی‌شوند،
واسراب و نحاس هر بی تربیت نحس اکبر و نحس اصغرند و هناسبتی چندان
میان ایشان نیست، از اینجهه از یکدیگر جدا نمی‌شوند.

فصل چهارم

در درارو

ترکیب درارو از سفیدرو و تیررو و نحاس و بر نجست، و از آن
انواع درای میسازند و عزتی زیاده ندارد.

فصل پنجم

در طالیقون

اصل طالیقون نحاس است که بعضی فلزات و ادویهای آن آمیخته‌اند،
اگر بحر به از طالیقون جراحت کنند آن جراحت [۶۹پ] التیام نیابد، و
اگر بمقاش طالیقون که چرب کرده باشند هوی بر کنند دگر باز نیابد،
واگر در آئینه طالیقون نگرند چشم را زیان دارد، واگر زیاده نگاه کنند
قوت ابصر تباہ گردد.

فصل ششم

در سایر اموری که مرکب از فلزات است

امور مرکب از فلزات غیر مذکورات بسیارست: ما در این مختصر
بذكر دو مرکب ذکر اختصار کنیم: یکی سیم سخته که ترکیب آن از سیم
و اسرب و نحاس است و آن را رنگی سیاه روشن هست و در نقاشیها
بکار می‌برند، ویکی هفت جوش که مرکب از فلزات است و از آن اواني
می‌سازند.

فصل هفتم

در نسبت فلزات با هم

مقداری معین که آن مقدار از زر صد مثقال بود، از سیماب هفتاد و
یک مثقال و دانگی و تسویی، و از اسرب پنجاه و نه مثقال و دو دانگ و نیم،

واز سیم پنجاه و چهار مثقال و نیم ، وازن حاس چهل و شش مثقال و دودانگ،
واز برنج چهل و پنجم مثقال ، واز آهن چهل مثقال و نیم و سه تسو ، واز قلعی سی
و هفت مثقال و نیم باشد .

والله اعلم بحقایق الامور ، والسلام على من اتبع المهدى .
تمام شد رساله جواهر نامه بتاريخ ١٠ شهر صفر ١٠٢٩ در
دارالسلطنه اصفهان
حامد الله وصل على خير الانام وآل الله الطيبين والطاهرين .

فهرست نام گوهرها و ابزارها

- آهن : ۱۹۱، ۲۴۷، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۷۷
برنج (۱) = نوعی مارقشیشا : ۱۸۱
- | | |
|-------------------------------------|------------------------------------|
| بسد: ۲۵۳، ۲۵۶ | ۲۷۷، ۲۸۶، ۲۸۴، ۲۴۷، ۱۹۱ |
| بلارک : ۲۸۷ | » فرنگی: ۲۸۷ |
| » جاهکی : ۲۸۶-۲۸۷ | آهن ربا : ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴ |
| » شاهی : ۲۸۶-۲۸۷ | ارذیز = قلی: ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۸۳ |
| » هندی : ۲۸۷ | » بلفاری: ۲۸۲، ۲۸۳ |
| بلور : ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۲۳، ۲۰۹، ۲۵۸، ۲۵۹ | » چینی: ۲۸۲ |
| ۲۷۳، ۲۶۱، ۲۶۰ | » فرنگی: ۲۸۳، ۲۸۲ |
| » ارمنی : ۲۶۰ | » نردبان پایه: ۲۸۳ |
| » دیم = دیم بلور : ۲۶۰، ۲۵۹ | اسرب : ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۱۸، ۲۱۶، ۱۹۱ |
| تیره مايل بزردي: ۲۵۹ | ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۷۸ |
| » سفید صافی : ۲۵۹ | اقلیمیای زر: ۲۷۵ |
| » عربی : ۲۶۰ | » قضی: ۲۷۸ |
| » مغربی: ۲۶۰ | الاس: ۱۰۵، ۱۱۰، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱ |
| » هندی: ۲۶۰ | ۲۶۷، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۵ |
| بورق: ۲۰۳ | الاس آتشی: ۲۱۸ |
| یجاده: ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۲۳، ۲۰۶، ۲۴۰، ۲۴۱ | » املس: ۲۱۸ |
| ۲۴۲ | » زیتی: ۲۱۸، ۲۲۰ |
| » بدخشی : ۲۴۱ | » سبز: ۲۱۸ |
| » هندی : ۲۴۱ | » سرخ: ۲۱۸ |
| پازهر: ۲۳۶، ۲۳۴، ۲۳۳ | » سفید شفاف: ۲۱۸ |
| » بقری : ۲۳۴، ۲۳۵ | » سیاه: ۲۱۸ |
| » حیوانی: ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۰ | » فرعونی: ۲۱۸ |
| » خاکی : ۲۳۳ | بادینی = مادینی: ۲۴۱ |
| » زرد: ۲۳۶، ۲۳۳ | برنج = شب: ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۲ |
| » سبز: ۲۳۳ | » اندلسی: ۲۹۰ |

بازهر سفید: ۲۳۳	حجر الیقطه: ۲۷۰
» شاتی: ۲۳۵، ۲۳۴	حجر الیهود: ۲۶۸
» علی: ۲۳۵	» مستدیر: ۲۶۸
» کانی: ۲۳۶، ۲۳۳	» مستطیل: ۲۶۹
» مقطع: ۲۳۳	» عرصاتی: ۲۶۹
بولاد = فولاد	حجر باغض الخل: ۲۶۷
تال = تیرروی: ۲۸۱	حجر جاذب الخل: ۲۶۷، ۲۶۸
تنکار: ۲۵۰	حجر خمار = خماهن
توتیا: ۲۹۹، ۲۸۵، ۲۸۱، ۲۷۱	حجر ذوالوان: ۲۷۰
توتیای زرد رنگ: ۲۷۲	حجر صرف = خماهن
» سفید صافی: ۲۷۲	حجر عقاب: ۲۶۶، ۲۶۷
» فندی (شايدهندی): ۲۷۲	حجر لبني: ۲۶۸
» کرمانی: ۲۷۲	حجر مقال: ۲۷۰
» هندی: ۲۷۳، ۲۷۲	حجر مطر: ۲۶۵، ۲۷۶
تیرروی = تال: ۲۹۲	» احمر تیره فام: ۲۶۴
جزع: ۲۷۳، ۲۴۴، ۶۴۳، ۲۴۲	» سفید: ۲۶۴
» بقر اوی: ۶۴۳، ۲۴۲	» مرکب از رنگهای مختلف: ۲۶۴
» جبشتی: ۲۴۲	حجر بر قان: ۲۶۷
» سرخ: ۲۴۲	خار: ۲۸۸
» سفید: ۶۴۲	» صینی: ۲۸۸، ۲۸۹
» سیاه: ۲۴۲	خرمehr = سنگ کرک، ۲۸۸، ۲۶۶
» یمانی: ۶۱۲	خماهن: ۲۶۲، ۲۶۳
جمس = جست: ۲۲۳، ۲۶۱، ۲۶۲	در = مر واردید: ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۲
حجر التیس (نوعی بازهر): ۲۳۴	۲۷۳، ۲۰۶، ۶۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۱۹۹
حجر الدم = شادنج: ۲۶۸	در آبدار: ۲۰۰
جاورسی: ۲۶۹	درارو: ۲۹۲
عدسی: ۲۶۹	دهنه: ۲۷۵، ۲۴۰، ۲۴۹، ۲۴۸
حجر الذئب = خرمehr: ۲۶۸، ۵	» تلخ: ۲۴۹
حجر الفار: ۲۶۹	» سبز ریحانی: ۲۴۹
خرالقمر = مفناطیس نقره	» سبز زمردی: ۲۴۹
حجر القبور = براق القمر: ۲۶۹	» سبز سفید فام: ۲۴۹
حجر النوم: ۲۷۰	» سبز سیر: ۶۴۹

زنجار: ۲۰۳	۲۴۹
زنگ آهن: ۲۸۸	۲۵۰، ۲۴۹
زنگار: ۵۹۴، ۲۹۲	۱۹۱، ۲۵۵، ۲۱۸، ۱۹۱
ذیق: ۱۹۰، ۱۹۱	روهینا: ۲۷۶، ۲۸۷
سرب = اسرب	روی: ۶۷۵
سرمه: ۲۸۴، ۲۷۷، ۲۷۷، ۲۷۱	ریم آهن: ۲۸۸
« اصفهانی: ۲۷۲	زاج: ۱۸۹
« جرجانی: ۲۷۲	زبرجد: ۲۵۰، ۲۱۸، ۲۱۷، ۶۱۶
« زابلی: ۲۷۲	شید الخضره: ۲۱۶
« کرمانی: ۲۷۲	ضعیف الخضره: ۲۱۶
« هروی: ۲۷۲	معتدل الخضره: ۲۱۶، ۲۱۷
سفیداب: ۲۸۴	زر: ۲۷۷، ۲۷۷، ۲۷۵، ۲۷۴، ۸۱۸، ۱۹۱
سفیدروی = صفر: ۲۹۲، ۲۹۱	۲۹۲، ۲۹۱، ۲۸۸، ۲۲۸
سفیده: ۲۸۵، ۲۸۴	شاد: ۲۷۴، ۲۷۷
سمسم مفتر: ۲۰۲	غيرشاد: ۲۷۴
سنبلاده: ۲۵۶، ۲۴۸، ۲۴۷	ذریغ: ۱۸۹
ستک روشنایی = مارقشیشا	زمرد: ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲
« مریم: ۲۷۳	۲۶۳، ۲۶۱، ۲۵۹، ۲۵۰، ۲۲۳
سیم = نقره: ۲۷۸	۲۷۳
۲۹۱، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸	زمرد آسی: ۲۱۲
سیماب: ۲۹۲، ۲۷۹، ۲۷۸	ذبابی: ۲۱۲، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۲۶، ۲۱۴
سیم سخته: ۲۹۲	ريحانی: ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۴
شادنچ = حجر الدم	زنجاری: ۵۱۲
شب = شب: ۱۹۰، ۱۸۹	سلقی: ۲۱۲، ۲۱۴
شب یعنی: ۲۰۲	صابونی: ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲
شبیق = شب	صیقلی: ۲۱۳
فارسی: ۲۶۲	ظلمانی: ۲۱۳
هندی: ۲۶۲	عربی: ۲۱۳
شنگرف: ۲۸۵، ۲۸۴	عجمی: ۲۱۶
شب = شب: ۲۶۲	قصبه (مستطیل مجوف): ۲۱۳
صفد: ۱۹۵، ۱۹۰	کرانی: ۲۱۲
طالیقون: ۲۹۲	مسوح: ۲۱۶

- طلا : زو ٢٣١٠٢٢٨
 مطلق : ٢٦٣٠٢١٤٠٢١٣
 كاني = مطلق معدنی : ٢٦٤
 هوانی : ٢٦٤
 عقیق : ٢٧٣٠٢٣٩٠٢٣٨٠٢٠٥
 ازرق : ٢٣٩٠٢٣٨
 دورنك : ٢٣٨
 زرد : ٢٣٩٠٢٣٨
 سرخ چگرخون : ٢٣٨
 سرخ گلکون : ٢٣٩٠٢٣٨
 سفید : ٢٣٨
 سیاه : ٢٣٩٠٢٣٨
 عین الهر : ٢٢٣٠٢٢٢٠٢٢١
 فولاد : ٢٤٧
 شادزان : ٢٨٦
 عملی : ٣٨٦
 متعی : ٢٥٦
 فيروزه : ٢٣٢٠٢٣١٠٢٣٠٠٢٢٩٠٢٢٨
 ٢٧٣٠٢٢٣٠٢٦١
 ادریسی : ٢٢٣
 اکب : ٢٢٦٠٢٢٣
 بقیعی : ٢٢٦٠٢٢٣
 بنفسجی : ٢٢٥
 بنفش : ٢٤٢٠٢٤١٠٢٢٣
 پیاز کی : ٢٢٦٠٢٢٥٠٢٢٣
 تمری : ٢٢٥٠٢٢٣
 زرد : ٢٢٥٠٢٢٣
 زعفرانی : ٢٢٦
 سبز : ٢٢٣٠٢١٣
 سرخ = احمر : ٢٢٦٠٢٢٥٠٢٢٣
 عجمی : ٢٢٦
 عنابی : ٢٢٦٠٢٢٣
 کودمکی : ٢٢٦٠٢٢٣
 لحمی : ٢٢٣
 مسح : ٢٢٧٠٢٢٦

» رحانی : ۲۰۰	قلعی: ۲۹۳۴۲۸۹۴۲۸۴۶۱۹۱
» رصاصی : ۲۰۰	قلیاب: ۲۰۳
» رمادی : ۲۰۰	کافور: ۲۲۸۴۲۰۳۴۲۰۲۴۲۰۱
» ذیتونی: ۲۰۰	کبریت: ۲۷۵۴۲۵۱۴۱۹۱۴۱۹۰۴۱۸۹
» سرخآب : ۲۰۰	۲۸۴۴۲۸۱۴۲۷۸
» سیاهآب: ۲۰۰	لولو=مروارید: ۱۹۲
» شعیری : ۲۰۰	ماده پیچ : ۲۴۲۰۲۴۱۴۲۴۰
» سفید: ۲۰۰	مارقشیشا : ۲۲۱۰۲۷۰۰ ۲۲۵۰ ۲۱۳
» شکری : ۲۰۰	۲۷۵
» شلجمی : ۲۰۰	» حدیدی: ۲۷۱
» شمعی : ۲۰۰	» ذهبی: ۲۷۰
» طاووسی = طاووسی دنک : ۲۰۰	» فضی: ۲۷۱
» عامی : ۲۰۰	» نحاسی: ۲۷۱
» عدسی : ۲۰۰	مارمهره = مهره مار : ۲۳۷۰۲۳۶
» عینی: ۲۰۰	محلب مقرش : ۲۰۲
» عیون : ۲۰۰	مرجان : ۲۵۷۰۲۵۶۰۲۵۵۰۲۵۴۰۲۵۳
» فقاعی : ۲۰۰	۲۵۳
» قاعده : ۲۰۰	» تیره فام : ۲۵۴
» مجدور: ۲۰۰	» سرخ : ۲۵۴
» مخر و طی : ۲۰۰	» سفید: ۲۵۴
» مدرج : ۲۰۱۰۲۰۰	» سیاه : ۲۵۴
» مضرسی	مردارستک: ۲۸۰۴۲۸۴۰۲۲۵
» نجمی	مروارید = دد = لولو: ۲۰۱۰۱۹۲
» نیم روی	» آسمان گون: ۲۰۰
مس : ۲۸۲۰۲۸۱۰۲۸۰۰۲۷۳۰۲۱۶	» بیضی : ۲۰۰
۲۹۰	» تتنی : ۲۰۰
مشک : ۲۲۸۴۲۰۱	» حصی: ۲۰۰
مصطفکی: ۲۰۳	» خشکاب: ۲۰۰
مقناطیس: ۲۴۴	» خرس آبی: ۲۰۰
آهن: ۲۴۴	» دردی: ۲۰۰
ارزیز: ۲۴۶۰ ۲۴۵۰ ۲۴۴	» دنی: ۲۰۰
۲۴۷	» دهلی: ۲۰۰

» بنفس (= اشیاء یاقوت) : ۲۴۰	» ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴	مفتاطیس طلا :
» بنفس (= اشیاء یاقوت) : ۲۰۵	» ۲۴۷	
» رطبی : ۲۴۱، ۲۴۰	» ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴	نقره :
» ربانی : ۲۰۹، ۲۰۴	» ۲۷۱	مفتیسا :
» ذینی : ۲۰۹، ۲۰۵	» ۲۷۱	زرد فام :
» سماقی : ۲۰۹، ۲۰۴	» ۲۷۱	سرخ فام :
» طاووسی : ۲۰۹، ۲۰۴	» ۲۷۱	سیاه فام :
» طاووسی کبود : ۲۰۵	» ۲۲۹، ۲۱۳	مینا :
» عجمی : ۲۰۵	» ۲۸۰، ۲۷۵، ۲۳۰، ۱۹۱	نحاس = مس :
» کاهی : ۲۰۹، ۸۰۵	» ۲۹۳، ۲۹۲	۲۸۱
» کبود : ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۴	» ۲۹۰، ۲۸۹	نرم آهن
» کرکند (= اشیاء یاقوت) : ۲۰۵	» ۲۷۷، ۲۷۴، ۲۶۰، ۱۹۱	نقره = فضه :
» کرکن (= اشیاء یاقوت) : ۲۰۵	» ۲۸۴، ۲۸۲	۲۸۴، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۸
» کوس (= اشیاء یاقوت) : ۲۰۶، ۲۰۵	» ۲۸۰، ۲۸۹	
» لاجوردی : ۲۰۹، ۲۰۵	» ۲۸۴، ۲۰۱، ۱۹۰	نوشادر :
» لحمی : ۲۰۹، ۲۰۴	» ۲۹۲، ۲۸۸	هفت جوش :
» مشمشی : ۲۰۹، ۲۰۵	» ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴	یاقوت :
» مادیتی (= از اشیاء یاقوت) : ۲۴۰	» ۲۲۷، ۲۲۳، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۶	
» مسوح : ۲۰۵	» ۲۶۱، ۲۵۹، ۲۴۳، ۲۴۰، ۲۳۹	
» نارنجی : ۲۰۹، ۲۰۵	» ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۵، ۲۰۴	ایپن :
» نیلی : ۲۰۹، ۲۰۵	» ۲۰۸، ۲۰۵، ۲۰۴	احمر = سرخ :
» وردی : ۲۰۴	» ۲۷۳، ۲۲۰، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۰	
» شب : ۲۵۸، ۲۱۳	» ۲۱۰، ۲۰۴	اخضر :
» ازرق خاکستری فام : ۲۵۷	» ۲۰۹، ۲۰۴	ارغوانی :
» سبز فمردی : ۲۵۷	» ۲۰۹، ۲۰۵	ارزق :
» سبز سیاه فام : ۲۵۷	» ۲۴۰	استادشت (= اشیاء یاقوت) :
» سفید روشن : ۲۵۸، ۲۵۷	» ۲۱۲، ۲۱۰، ۲۰۵	(اصفر = زرد) :
» سفید ذرد فام : ۲۵۸، ۲۵۷	» ۲۰۹، ۲۰۲	
» سیاه شفاف : ۲۵۸، ۲۵۷	» ۲۰۵	اکهپ :
یشم = شب	» ۲۲۳، ۲۰۲، ۲۰۴	به رمانی :
یصب = شب	» ۲۴۱، ۲۴۰	بنفسجی :

نامه‌ای اشخاص و طوایف

درویش محمد عارف :	۲۰۸	آدم حقی :	۲۰۷
دیسکوریدوس :	۲۳۸	آصف برخیا :	۲۲۹
ذوالقرینین :	۲۱۷	ابن الحصان :	۳۰۱
ذیبده خاتون :	۲۱۰	ابو سعید کندی :	۲۲۳
سلطان جلال الدین :	۲۲۷	ابوریحان بیرونی :	۲۰۰، ۲۰۹، ۲۰۰، ۲۲۶، ۲۷۳، ۲۵۹، ۲۱۵
سلطان سنجر :	۲۲۹	ابوعلی مفری :	۲۲۶
سلطان محمد خوارزمشاه :	۲۶۵	ابونصر فارابی :	۲۱۶
سلطان محمود = یین‌الدوله :	۲۰۰، ۱۹۷	ابو یعقوب کندی :	۲۰۹، ۲۴۹، ۲۲۰
سلطان مسعود :	۲۰۱	احمد طبیب ساوجی :	۲۷۶
سلطان مغرب :	۲۵۹	استاد ابوالقاسم :	۲۰۱
سلیمان داود یغمبر :	۲۲۹	اسحق نبی :	۲۳۰
قاآن‌خان :	۲۲۷	اسحق یهودی :	۲۲۶
قاضی مین‌الدین :	۲۱۴	اعرب :	۲۶۱
عباسیان :	۲۲۴	البارسلان :	۲۷۹
غزیه :	۲۶۵	بغتیشیون :	۲۱۰
مأمون خلیفه :	۲۱۵	بلیناس :	۲۲۰، ۲۲۰، ۲۱۴، ۲۰۶
متوكل :	۲۱۰	۲۸۰، ۲۶۰، ۲۵۱، ۲۳۰	
محمد زکریا :	۲۳۷	ترکان :	۱۹۸
مقتدر خلیفه :	۲۰۱	تیفاشی :	۲۱۶، ۲۱۹، ۲۱۶
مقدم ماهر :	۲۰۱	۲۲۴، ۲۲۲، ۲۱۹، ۲۱۶	
نوح بن منصور :	۲۲۹	۲۶۵، ۲۵۹، ۲۵۴	
هارون الرشید :	۲۱۵، ۲۱۰	چابرین حیان :	۲۱۵
هرمس :	۲۴۶	خطاییان :	۲۳۱
یین‌الدوله - سلطان محمود		خوارزمشاه :	۲۱۵

نا، های جاها

اسحاقی = ابو اسحاقی	۲۸۰
اسکندریه :	۲۵۶، ۲۱۷
اسوان (مدينه) :	۲۱۳
اصطخر (قلعه) :	۲۲۹
اصفهان :	۲۷۱
افرقیه :	۲۵۹، ۲۵۶، ۲۵۴
آذربایجان:	۲۸۰
آق قاش (رودخانه):	۲۵۷
ابو عمر (جزیره):	۲۳۴
ابو اسحاقی (معدن):	۲۳۰
اردبیل:	۲۹۰
ارمن:	۲۶۰

ساحران (جزیره):	۲۰۶	اندلس:	۲۸۱۰۲۸۰
سراندیب:	۲۹۵	ایران زمین:	۲۷۷
سخان (ولايت):	۲۰۸	ایلاق:	۲۳۰
سلیمانی (معدن):	۲۲۵	بعرین:	۲۸۹۰۱۹۵
سوس:	۲۸۰	بدخشنان:	۲۸۹۰۲۷۱۰۴۴۱۰۲۴
سیستان:	۲۸۰	بصره:	۲۳۸
سیلان:	۲۶۷	بلادعرب = عربستان:	۲۶۰۰۳۵۰۰۲۲۲
سیواس:	۲۴۸	بلعباسی (معدن):	۲۲۵
شام:	۲۴۹	بلفار:	۲۲۳
شريفي (معدن):	۲۲۵	پیتکران (۱):	۲۰۸
شکنان (کوه):	۲۲۴	پیازک (قریه):	۲۲۳
صفر (قریه):	۲۶۱	ترکستان:	۲۷۸۰۲۷۷۰۲۶۰۰۲۴۸
صنعاء:	۲۴۶۰۲۳۸	تنکنان (۲) = شکنان (کوه):	۲۶۰۰۲۵۷۰۰۲۴۶۰۰۲۳۴
طراذ (قریه):	۲۰۸	چولو (ولايت):	۲۰۸
طوس:	۲۳۰	چین:	۲۸۸۰۲۸۳۰۲۶۴
عدن:	۲۳۸۰۲۲۲	جېش:	۲۴۸
عراق:	۲۹۱	حججاز (دریا):	۲۱۳۰۱۹۵
عراق عرب:	۲۳۸	حسن کرک:	۲۴۰۰۲۴۹
عربستان = بلادعرب		خارک:	۱۹۵
عمان:	۱۹۸	حالات (جزایر):	۲۱۳۰۲۰۸۰۱۹۵
غادر بنی سلیم:	۲۴۹		۲۱۷
غزنهين:	۲۳۰	ختا:	۲۷۷۰۲۶۴۰۲۵۴
فارس:	۲۹۱۰۲۸۷۰۲۳۵۰۰۲۲۹	ختلان:	۲۵۲۰۰۲۲۴
فرنک:	۲۴۹	خوارزم:	۲۳۰
	۲۸۳	دامغان:	۲۷۶
فرنگستان = فرنک		دمشق:	۲۲۵
فنداء (خاک عرب):	۲۷۲	دیار بکر:	۲۸۰
قاهره:	۲۰۸	راهنون (کوه):	۲۴۲۰۰۲۰۸۰۰۲۰۷۰۰۰۶
قرص (ولايت):	۲۱۳	روم:	۲۸۰۰۰۴۳۸
قرص (جزیره):	۲۶۳	ذابلستان:	۲۸۸۰۰۲۷۶۰۰۲۴۶
قرمه قاش (رودخانه):	۲۵۸	زنگبار:	۲۴۸
قلزم (دریا):	۱۹۵		

موصل:	٢٣٤	کاشفر:	٢٥٨
نشابور = نیشاپور:	٤٨٠، ٢٣٠	گرج:	٢٥١
نوبه:	٢٤٨	کرک:	٢٦٣
وحس(جبال):	٢٨٩	کرمان:	٢٥١، ٢٥٠، ٢٤٩، ٢٤٨، ٢٣٠
هند(دریا):	٢٧٣		٢٨٠، ٢٧٦، ٢٥٨
هند:	٢٤٦، ٢٣٩، ٢٣٤، ٢٣٤، ٢٢٢، ٢١٩	کشیر:	٢٤١
۵٨٧، ٢٧٧، ٢٦٨، ٢٦٠، ٢٥٤، ٢٤٨		کیش:	١٩٥
ہندوستان = هند		مدینہ:	٢٦١
بزد:	٢٣٠	مصر:	٢٨٢، ٢٧٧، ٢٧٦، ٢١٣، ٢٠٨
یمن:	٢٥٨، ٢٤٤، ٢٤٣، ٢٣٨	مغرب(دیار):	٢٧٦، ٢٦٨
یمن(دریا):	١٩٥	مغولستان:	٢٧٨



کتابهای تازه

کلیات شیخ فخر الدین ابراهیم همدانی متخلص عراقی :

بکوشش سعید نفیسی - از انتشارات کتابفروشی سلامی - قطع و زیری -

مد + ۳۸۸ ص

دیوان عراقی چند بار در هند چاپ شده بود، اما هیچ‌کدام آنچنان‌که باشد مصحح و مدون نبود. اینکه چاپ منقحی از آن بکوشش آقای سعید نفیسی انتشار یافته است. اساس کار آقای سعید نفیسی در تصحیح این دبوان خلاف روشی که در تصحیح دیوان رود کی داشته‌اند براین بوده است که تنها ذوق کار کرده و ورزبدۀ خود را مناطب‌ک سنجین کردن ایات و لغات قرار داده و صحیح را از ناصحیح تمیز بخوده‌اند، یعنی بکلی از نقل نسخه بدلهای هیجده نسخه و مأخذی که در دست داشته خود داری کرده‌اند و تنها هر غزل را با علامتی که در بالای آن قرار داده شده نشان داده‌اند که در کدام مأخذ وجود داشته است. مقدمه مفصلی که در ترجمۀ احوال شاعر و چگونگی افکار و شرح سفرها و آثار وی نوشتۀ‌اند متن‌ضمن فواید کثیر است. متن مثنوی عشق نامه (ده نامه) و کتاب لمعات (متن منتشر) و متن اصطلاحات عارفانه عراقی را نیز در پایان دیوان بچاپ رسانیده‌اند.

هانی و دین او : دوخطابه سید حسن تقی زاده. با نضمam متون عربی و فارسی درباره مانی مانویت فراهم آورده احمد افشار شیرازی. نشریه انجمن ایرانشناسی - قطع و زیری - ۶۲۰ + بچ + مج + ۲۰ ص

قسمت اول این کتاب متن دوخطابه‌ایست که آقای تقی زاده در احوال و افکار و چگونگی سیر فکری مانی در انجمن ایرانشناسی در سال‌های ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ بیان کرده‌اند و بعداً نیز نظرات جدیدی را که بوجود آمده بدانها افزوده‌اند. فهرست دقیقی از ۱۲۷۰ از از تألیفات اروپاییان راجع به مانی که در پایان کتاب بطبع رسیده است مفید فایده بسیار است.

قسمت دوم کتاب شامل نصوص متون فارسی و عربی در برآ مانی و مانویت است که دوست‌فضل‌ما آقای احمد افشار شیرازی استخراج کرده و بضمیمه کتاب انتشار داده‌اند.

تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر : تالیف سعید نفیسی - مجلد اول (از آغاز سلطنت قاجارها تا پایان جنگ نخستین با رویه) - از انتشارات مؤسسه مطبوعاتی شرق - وزیری - ۳۷۶ + ص

این کتاب تألیفی سودمند در باره تاریخ معاصر ایرانست که اخیراً آقای سعید نفیسی انتشار داده‌اند. مؤلف دانشمند رمقدمه کتاب ابتدا شرح وقایع سیاسی ایران را قبل از ظهور قاجاریه بیان میدارد و سپس بوصفت خصایل قاجارها و تاریخچه‌ای از ایل قاجار و بعد بیحث در حوادث سلطنت آغا محمد خان قاجار و فتحعلی شاه می‌پردازد. این مجلد متنضم حوادث و وقایع سیاسی تا پایان نخستین جنگ ایرانیان باروسه است.

اتکا واستناد آقای نفیسی بیشتر به کتابهای نوشتہ‌های اروپایی هاست که آثاری دقیق و مستند از وقایع و اخبار این ایام بجای گذاشته‌اند.

مؤلف دانشمند را این مجلد فرصت آن را نیافرته است که از تاریخ اجتماعی بحث کند، و قطعاً این بحث را بمجلدات دیگر کتاب واگذارده است.

تاریخ یهینی : تالیف ابوالنصر محمد بن عبد الجبار التبی، ترجمه ابو-
ashraf ناصح بن ظفر بن سعد جرفاقانی - تصحیح و تحقیق علی قویم -
قطعه خشتم - ۲۹۸ ص

این کتاب مشهور و بسیار مهم که اختصاص بتاریخ غزنویان دارد بکبار پیش از این در سال ۱۲۷۲ قمری زیر نظر حبیب‌الله محمد جرفاقانی که مرد فاضلی بود از طرف شاهزاده بهاء الدوّلہ (بهمن میرزا) چاپ سنگی شد که اتفاقاً چاپی منقح و قابل استفاده است. چاپی را که آقای قویم اخیراً انتشار داده‌اند، میتوان گفت که مزیت چندانی بر آن چاپ قدیم ندارد. اگرهم بعضی حواشی بر پایان هر قسم از کتاب اضافه کرده‌اند مطالبی مهم و قابل توجه نیست، زیرا همه اهل تحقیق «بست» را می‌دانند که کجاست و از موقع قزدار نیز باخبر ند ... الخ

آنچه امروز مهم است اینست که کتب قدیم بطور صحیح و مستند به نسخ معتبر چاپ شود اگرهم تصحیحاتی در متون لازم و روایت قطعاً باید باعتبار مآخذ مورد اعتماد و درجه اول باشد.

الذریعة الى تصانیف الشیعه : تألیف آقا بزرگ طهرانی -الجزء
الماشر- تهران - قطع وذیری - ص ۲۷۲

ابن جلد از الذریعه دنبال مجلد سابق (نهم) کتاب نیست . آن جلد مر بوط
به دیوانها بود که هنوز ناتمام است و دنبال اش جدا گانه انتشار خواهد یافت .
مجلد دهم به «ذاتة دائم» شروع و به «الرسائل والمکاتیب» ختم میشود .
ما توفیق خدمت برای دانشمند محترم شیخ آقا بزرگ طهرانی و آقای
علینقی منزوی فرزند فاضل و گرامی ایشان خواستاریم .

احادیث مشنوی : بجمع و تدوین بدیع الزمان فروزانفر - انتشارات
دانشگاه تهران (ش ۲۸۳) - تهران - ذیری - یب ۵۰ + ۲۲۶ ص

«احادیث مشنوی» مشتمل است بر بیان و توضیح مواردی که مولانا
در مشنوی از احادیث استفاده برده است . مؤلف دانشمند در این کتاب، یکایک
از موارد را با ذکر وجوه مختلف روایت و مأخذ هر یک نشان داده‌اند . که
در فهرستهای آیات و احادیث ، اشعار عربی ، اسماء رجال و نساء ، اسمائی
کتب و اماکن که در افزوده شد موجب تمیم فایده کتاب است .
آقای بدیع الزمان فروزانفر در اطلاع بر جواب مختلف مر بوط به مشنوی
مولانا تبحر و شخصی حاصل کرده‌اند که محصول سالها ممارست و متکی
بر اطلاعات و مطالعات بسیار است . احاطه و تسلط ایشان در چند کتابی که
راجع به مولوی و مشنوی ، و یا از آثار مولانا نشر کرده‌اند کاملاً مشهود میباشد .

شعر فارسی در عهد شاه رخ (یا انحطاط در شعر فارسی) :
تألیف دکتر احسان یارشاطر - انتشارات دانشگاه تهران (ش ۲۶۸) -
ذیری - ۱۷ + ۲۴ + ۵۰ ص

موضوع این کتاب وضع شعر فارسی در پنجاه سال اول قرن نهم (دوره
انحطاط‌شعر) است که مؤلف دانشمند آنرا زمان تحصیل در دانشگاه تألیف
کرده بوده است .
کتاب مذکور شامل دو بخش میباشد : در بخش اول بطور اختصار از
وضعیت اجتماعی و فرهنگی و سیاسی بحث شده است . بخش دوم به پنج فصل
۳۰۵

تقطیع میشود باین شرح :

فصل اول - کلیاتی در باره شعر و شاعری این دوره ، فصل دوم - انحطاط کیفی شعر در این دوره، فصل سوم - موارد انحطاط شعر در این دوره، فصل چهارم - انواع شعر از لحاظ صورت (غزل ، منوی ، قصیده ، قطمه ، رباعی ، سایر انواع شعر) ، فصل پنجم مضامین شعر در این دوره . در پایان کتاب فهرستی از نام یکصد و پنجاه و شش شاعری که از پنجاه سال اول قرن نهم نامشان و آثارشان بجامانده درج شده است. آنچه شیوه تحقیق آفای دکتر یارشا طررا امتیاز می بخشد ریزه یابی و نکته سنجی ولطف بیان است که در اغلب آثار وی دیده میشود .

تاریخ کاشان : تألیف عبدالرحمیم ضرابی - بکوشش ایرج افشار - انتشارات فرهنگ ایران زمین (شماره ۲) - رقمی ۸+۱۸ ص.

نام اصلی این کتاب «مرآة القasan» است . مؤلف آنرا در سال‌های ۱۲۸۷-۱۲۸۸ نوشته است . چون دوفصل از این کتاب ابتدادر فرهنگ ایران زمین (دفتر ۲ و ۳ جلد ۳ ، سال ۱۳۳۴) چاپ شده‌لذا برای اطلاع بیشتر از چگونگی کتاب بمقدمه آن رجوع شود .

اصل کتاب در شش فصل است و متن‌من وصف خوبی از جغرافیای کاشان و اوضاع کشاورزی و اجتماعی و شجره نسب خانواده‌ها و ترجمه احوال عده‌ای از علماء و دانشمندان کاشانی و بیان ابنيه و عمارت‌معرف شهر کاشان میباشد .

THE ORDER OF ASSASSINS: by Marshall G.S. Hodgson, The Hague, 1955, XI+ 352p.

این کتاب چدیدترین تألیف راجع به اسماعیلیان است ، اما کتابی نیست که متن‌من مطالب تازه و بدیع باشد . اکثر عقاید مذکور در آن مبنی بر نشرات ایوانف Ivanov است .

کتاب حاضر شامل یک مقدمه و دو بخش است . در مقدمه گفتگو از کلیاتی است که باید در باره مذهب اسماعیلیه و علت بوجود آمدن و تاریخ سیاسی آن فرقه داشت .

در بخش اول که عنوان آن «مبارزه و چنگ با سلاجقه» است راجع بحسن

صبح و آشوب اسمعیلیان ، طفیان نزاریان ، جنگ با سلاجقه ، حکومت نزاریان ، عکس العمل حکومتهای اسلامی ؛ و در بخش دوم در باره علی ذکرِ السلام ، ارتباط مجدد با اهل سنت و جماعت ، پایان قدرت نزاریان بحث و تحقیق شده است.

فرهنگ بهدینان : گردآوری جمشید سروش سروشیان - با مقدمه استاد ابراهیم بوداود - بکوش منوچهرستوده - نشریه فرهنگ ایران زمین (شماره ۳) - وزیری - بیست و هشت + ۲۱۸ ص.

منظور از فرهنگ بهدینان لغات مصطلح و رابع در لهجه زردشتیان ایران (کرمان و بزد) است . مستشرقین و زبانشناسان همیشه مطالعه و گردآوری این لهجه را بمناسبت تصویری که از ارتباط این لهجه با زبان قدیم ایران میرودم میدانستند و بعضی از آنان مانند هوتوم شیندلر Houtum-Schindler و بیلی Ivanov Baily این مقالات و رسالات در همین باب نوشته‌اند که کم و بیش سودمند است .

اکنون با انتشار کتاب مفید و جامع فرهنگ بهدینان که آقای جمشید سروش سروشیان ، از زردشتیان فاضل و علاقمند آداب زردشتی ، جمع آوری کرده‌اند و یکی از ناشران فرهنگ ایران زمین در نشر آن کوشش کرده است و سیله مطالعه و تحقیق در این لهجه قدیمی آسانتر و مهیا‌تر شده است . دانشمندار جمند آقای پورداود در مقدمه کتاب اطلاعات ذیقیمتی راجع به تاریخ اجتماعی زردشتیان و نکاتی جالب در باره لغت «گبر» بدست داده‌اند که متکی و مستند بشواهد و مدارک مختلف است .

در این کتاب چندین عکس از لباس زردشتیان و از مراسم و آداب مذهبی آنان و همین اطلاعات مفیدی راجع به نامهایی که زردشتیان بر فرزندان خود میگذارند و چند بیت بلهجه زردشتی کرمانی و شرح زیارتگاه‌ها و آئین ازدواج میان زردشتیان چاپ شده است که همه جالب و با اهمیت است .

گزارش‌های باستان‌شناسی : اذنشربات سال ۱۳۳۴ اداره کل باستان‌شناسی - مجلد سوم - وزیری - ۵۴۶+۵ ص

جای خوشوقتی است که اداره کل باستان‌شناسی گزارش حفاری‌ها

وسایر کارهای علمی اعضای خود را هر چند یکبار بصورت کتابی نفیس و زیبا انتشار می دهد.

مجلد سوم حاوی پانزده فصل یامقاله است که عنوان آن هاراجه اطلاع نقل میکند: قدیمترین مهرانگشتری داربوش بزرگ (علی حاکمی)، مطالعه یک مهرسانی و مختصری از تاریخ پیدایش مهر (خانم ملکزاده بیانی)، فرشاها و پارچه های ایران مکشوف در جنوب سیبری به مرکزی (سید محمد تقی مصطفوی)، تاریخ قالی در ایران - گنجینه کلاردشت - اطلاعات اجمالی در باره چندظرف مکشوفه در دروس شمیران - سیستان از نظر باستانشناسی (حبيب الله صمدی)، سه بنای تاریخی دوره آل بویه (صادق صمیمی)، یادی از گذشته بعضی ابنیه باشکوه عهد صفویه در اصفهان (لطفلله هنر فر)، Une Ziggourat (Dr. R. Girshman) ، دو گنجینه سکه اشکانی (خانم ملک زاده بیانی)، بنای تاریخی بقیه بی شهر بانو در ری (سید محمد تقی مصطفوی)، اطلاعاتی چند در باره چند محل تاریخی در مغرب ایران (محمد راد)، گزارشی از همکاری باستانشناسی ایران با هیئت اعزامی یونسکو (صادق صمیمی)، بشقاب نقره منحصر بفرد سasanی مکشوفه در حوالی ساری (علی حاکمی)، نلالش در راه خدمت بآثار ملی و امید به آینده (سید محمد تقی مصطفوی). در این مقاله اخیر تاریخچه تشکیل اداره باستانشناسی و اقداماتی که تا کنون در امر حفاریهای تاریخی مجری گردیده شرح داده است. راستی چقدر مفید خواهد بود اگر اداره باستانشناسی در این مجموعه ها از کتابهای مقاله های متعددی که هر ساله در امریکا و ممالک اروپا راجع بآثار تاریخی ایران انتشار می یابد بحث کند و آنها را که اغلب مستند و دقیق است به مابشناساند.

A SURVEY OF ISLAMIC ASTRONOMICAL
TABLES : By E. S. Kennedy, Transactions of
the American Philosophical Society, Philadelphia,
1956, pp. 123-177.

برای اطلاع دقیق برایین رساله مفید که آفای دکتر کندی معلم تاریخ ریاضیات اسلامی در دانشگاه امریکایی بیروت نوشته است فهرست مطالب آن

رانقل میکنیم : وجه اشتقاق «زیج» ، صورت اسمی و مشخصات زیجهای (از دویست و بیست زیج نام رفته است) ، زیج الممتحن از یحیی بن ابی منصور ، زیج خوارزمی ، زیج جبش الحاسب (نسخ برلن و استانبول) ، زیج صابی از بنانی ، زیج جامع از کوشیار ، قانون مسعودی تأثیف بیرونی ، زیج سنجری از خازنی ، زیج ایلخانی از نصیر الدین طوسی ، زیج جدید از ابن الشاطر ، زیج خاقانی از غیاث الدین جمشید کاشی ، زیج سلطانی از الخ بیک ، نتیجه بحث و تحقیق دکتر کندی در تأثیف این رساله کوشش بسیار کرده و مآخذ معتبر راجع به زیجهای مختلف را بدست داده است .

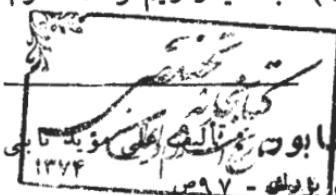
جشن نامه ابن سینا شامل خطابه های اعضاء کنگره ابن سینا بزبان های آلمانی ، انگلیسی ، فرانسوی درباره زندگانی ، دوره ، عقاید و آراء و آثار ابن سینا - نشریه انجمن آثار ملی (شاره ۳۳) - وزیری ۲۰۱۰ ص

در مراسم هزاره ابوعلی سینا که در تهران برقرار شد عده ای از دانشمندان ممالک اروپایی و بخصوص مستشرقین خطابه های بزبان های فرانسوی و انگلیسی و آلمانی ابراد کردند که مجموعه آنها از طرف انجمن آثار ملی انتشار یافته است و شامل خطابه های مینورسکی ، سهیل انور ، کاظم اسماعیل ، اوون-والا ، هانری ماسه ، لوئی ماسینیون ، ژرژ کامرون ، امیل بنویست ، ژولیان هکلی ، آندره گدار ، لوئی گارده ، ابراهیم مدکور ، هانری کربن ، خانم گواشون ، اتینکه اوژن ، قنواتی ، واچا ، هارلد لمب ، رسی ، لوی ، آرتلت ، مالک کارتی ، مسانی ، ویلهلم کوج ، کنگر ، احمد آتش میباشد .

تاریخ زندیه : تأثیف دکتر هادی هدایتی - جلد اول (ایران در زمان کریم خان) - انتشارات دانشگاه (شماره ۲۴۹) - وزیری - ج ۲۲۲ + ۲۲۲ ص موضوع این جلد از کتاب تاریخ زندیه محدود به سالهای ۱۱۶۵ تا ۱۱۹۳ می باشد .

مؤلف در ابتدای کتاب ، با اختصار درباره و قایع نگاریها و نسخ خطی فارسی مربوط به تاریخ قرن دوازدهم هجری سخن میدارد و بعد در سه قسمت بترتیب از وضع جامعه ایرانی در قرن دوازدهم و تاریخ نظامی ایران در عهد کریم خان و تاریخ مدنی و حکومتی ایران در همان زمان بحث می کند .

جای تعجب و تأسف است که تبوبیت متن کتاب با فهرست آغاز کتاب مطابقت ندارد (ص ۱۹۹ و ۲۲۷). البته امیدوارم مؤلف محترم در مجلدات دیگر رعایت این امر را بنماید.



تاریخ نیشابور، تاریخ اعلیٰ مؤید ثابتی - از انتشارات وزارت راه.
قطع و زیری باریکه - ص ۳۹۷

این کتاب را آقای مؤید ثابتی با تمجیلی که بوده است بمناسبت روز افتتاح راه آهن نیشابور تألیف و تدوین کرده‌اند و چون بخدمت مقدمه از اطلاعات پراکنده‌ای را که در کتب مختلف یافته‌اند در این کتاب مجموع ساخته‌اند مجموعه مفیدی فراهم شده است. حقاً باید ذوق و همت سخنور گرامی را ستود. در ابتدای این مجموعه آن قسمت از ترجمه تاریخ نیشابور که در فرهنگ ایران زمین توسط دکتر دیچارد فرای چاپ شده بود نقل شده و بعد به بیان تاریخ نیشابور طبق روایات دیگر پرداخته شده است.

مباحث دیگر این کتاب عبارتست از نظامیه نیشابور، فتنه غز، خوارزمشاهیان، حمله مغول، سرابداریها، امیر تیمور، علماء نیشابور، حکیم عمر خیام، عطار، شعرای نیشابور، وضعیت فعلی شهر نیشابور.

راهنمای آثار تاریخی گرمان: تألیف باستانی پاریزی- ضمیمه نشریه فرهنگ استان هشتم (سال تحصیلی ۳۴- ۱۳۳۵) - دقی - ۱۲۵ ص آقای باستانی پاریزی که از صاحبان ذوق و دانشمندان گرمان است کتابی مفید و جالب راجع به ابنيه و آثار تاریخی سر زمین گرمان تألیف کرده است. در این کتاب سودمند بناهای تاریخی قلعه دختر، ارگ به، گنبد جبلیه، مسجد ملک، مسجد جامع مظفری، مشتاقیه، مزار شاه ولی، قبه سبز، مدرسه ابراهیم خان، آثار گنجعلی خان، خواجه حضر و مزار جیحون وصف شده است.

چه خوب بود که آقای باستانی همه کتبیه‌های را که در بناهای تاریخی گرمان موجود است نقل و از آنها در بیان تاریخ هر یک از ابنيه استفاده می‌کرددند.

النشارات دانشگاه تهران دریاد بود هفت‌صد میلادی سال خواجه

نصیر الدین طوسی : بمناسبت هفت‌صد میلادی سال وفات خواجه

نصیر الدین طوسی کنگره‌ای در بهار امسال در تهران از طرف

دانشگاه تشکیل شد و دوازده جلد کتاب بهمین سبب انتشار یافت

که نام و مشخصات آنها را در ذیل نقل می‌کند :

۱- احوال و آثار خواجه نصیر الدین طوسی : جمع و تأليف محمد تقی مدرس

رضوی ، نشریه شماره ۲۸۲ ، وزیری ، یه + ۳۹۷ ص

این کتاب جامع ترین سرگذشت خواجه طوسی و فهرست اهم مطالب آن

باين شرح است : ترجمة احوال ، معاصرین خواجه ، آراء و عقاید خواجه ، آثار خواجه .

۲- سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیر الدین طوسی : (با اضمام بعضی

رسائل و مکاتبات ری) نگارش محمد مدرسی ، نشریه شماره ۳۰۹ ، وزیری ،

بط + ۲۳۶ ص

این کتاب نیز متنضم سرگذشت و فهرست آثار خواجه و بحث مختصری

را جمع بعاید و آراء اوست . ضمناً ۲۶ رسالت مختصر و بعضی از مکاتبات

خواجه با اضمام آن طبع شده است .

۳- مجموعه رسائل : باهتمام محمد تقی رضوی ، نشریه شماره ۳۰۸ ،

وزیری ، ح + ۳۶ ص .

این مجموعه شامل رساله‌های اثبات واجب ، جبر و قدر ، رسم و آئین

پادشاهان راجع به مالیات و مصارف آن (که قبل از توسط مینورسکی و مینوی

در لندن چاپ شده است) سیر و سلوک ، در قسمت موجودات ، سوالات

شمس الدین کیشی و جواب آنها می‌باشد .

۴- رسالت معینیه : با دیباچه‌ای از محمد تقی دانش پژوه : نشریه

شماره ۳۰۰ ، وزیری ز + ۹۲ ص .

این رساله از روی نسخه مورخ ۷۳۲ متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه

عکس برداری و بطور فاکسیمیله چاپ شده است .

۵- حل مشکلات معینیه : با دیباچه‌ای از محمد تقی دانش پژوه ، شماره ۳۰۴ ،

وزیری ، ج + ۲۹ ص .

این رساله نیز که از آثار فارسی خواجه است بطور فاکسیمیله از روی

نسخه کتابخانه ملی ملک چاپ شده است .
۶- آغاز و انجام (تذکرہ) : بکوشن ایرج افشار ، شماره ۳۰، وزیری ، ۵۰ ص .

۷- بیست باب در معرفت و اسطراب : بتصحیح محمد تقی مدرس رضوی ،
شماره ۳۰۲ ، وزیری ، ۵۷ + ۳۷ ص .

۸- فصول : با ترجمه تازی آن از دکن الدین محمد بن علی گرانی
استر آبادی ، بکوشن محمد تقی دانش پژوه ، شماره ۲۹۸ ، وزیری ، ۴۹ ص .

۹- رساله امامت : بکوشن محمد تقی دانش پژوه ، شماره ۳۰۲ ، وزیری ،
۲۵ ص .

۱۰- رساله گنوار خواجه طوسی : (درباره چگونگی پدید آمدن چند چیز
از یکی) ، بکوشن محمد تقی دانش پژوه ، شماره ۲۹۶ ، وزیری ، ۲۱ ص .

۱۱- رساله جبر و مقابله : بکوشن اکبر داناسرت ، شماره ۳۱۱
وزیری ، ۲۳ ص .

این رساله از روی نسخه خطی مورخ ۹۶۹ چاپ شده است .
۱۲- مقدمه قدیم اخلاق ناصری : بکوشن جلال الدین همایی ، شماره ۳۰۵ ،

